لاسلو هاواس

توطئه در تهران

برای قتل رهبران سه دولت بزرگ

ASSASSINAT AU SOMMET

Laslo Havas

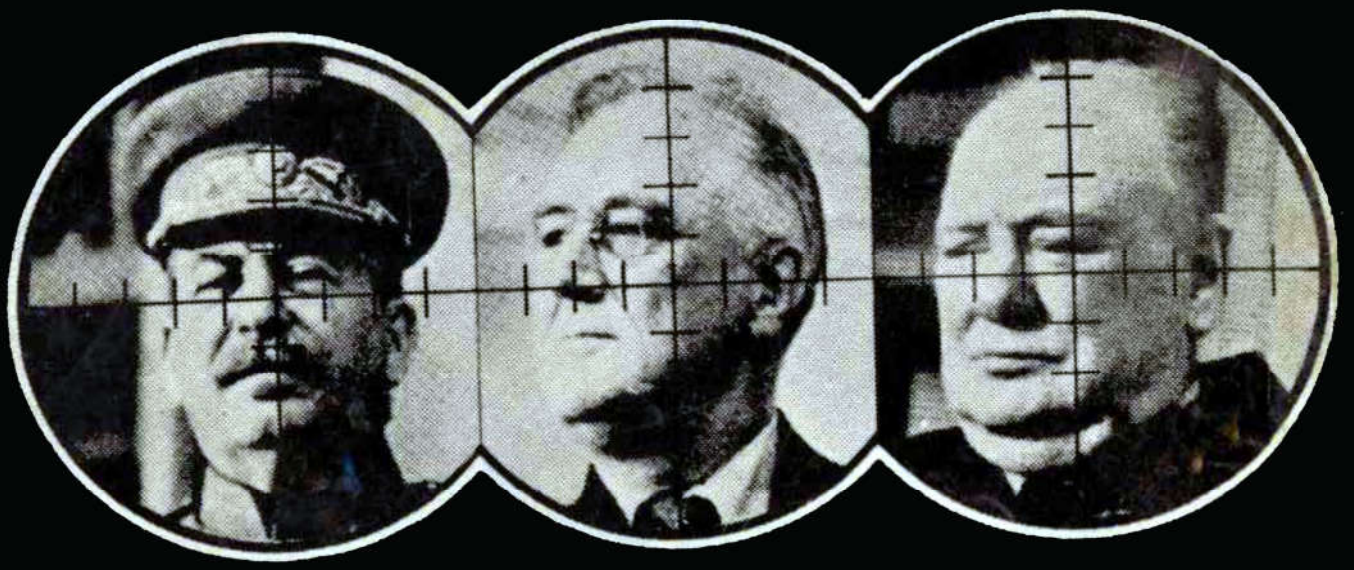

کمال قارصی

لاسلو هاواس

متن اصلی یك کتاب بزرگ ازمهمترین عملیات
جاسوسی تـاریخ در تهران

توطئه در تهران!

برای قتل رهبران سه دولت بزرگ

ترجمه : کمال قارصی

ناشر:

مؤسسه مطبوعاتی فرخی

نشانی: تهران خیابان لاله‌زار مقابل پیرایش پاساژاخوان

حق چاپ دائم این کتاب محفوظ ومخصوص انتشارات فرخی است

این کتاب بسرمایه مؤسسه انتشارات فرخی درچاپخانه فاروس ایران
بچاپ رسید

چند کلمه در باره نویسنده

لاسلوهاواس روزنامه‌نگار و سناریو ـ نویس دوبار باتهام جاسوسی ازطرف آلمان‌ها وروس‌هامحاکمه شد، و آلمان ها اورامحکوم بمرگ کردند. اوچهاربار اززندان‌ها واردوگاه های کار اجباری موفق به فرار شده . امروز لاسلوهاواس را بعنوان یکی از برجسته‌ترین کارشناسان بین‌المللی تاریخ جنگ جـاسوسی درجهان می‌شناسند و پیوسته مـورد مشورت سرویس های مخفی دولت های بزرگ جهان قرار میگیرد و از کتاب «توطئه درتهران» فیلم بزرگی نیز دردست تهیه است .

پیشگفتار

تهران در سال ۱۹۴۳

برای نخستین‌بار استالین ، روزولت وچرچیل‌سران سه دولت بزرگ متفق درتهران گردآمده‌اند. کنفرانس این سه‌شخصیت طراز اول باید سرنوشت آینده جهان راتعیین کند. از آغازجنگ دوم جهانی‌سازمان های جاسوسی‌نازی طرح‌هائی‌برای قتل‌سران سه‌دولت دشمن تنظیم کرده‌بودند واین بار در تهران بهترین فرصت بدست‌آمده بود و بهیچ وجه نمیخواستند آنرا ازدست بدهند .

هیتلر ابتدا «اوتواسکورزنی» ملقب به «خطرناك ـ ترین مرد اروپا » را مأمور اجرای عملیات ساخته‌بود.

(برای توجه خوانندگان باید تذکر داده شـود که اوتواسکورزنی فرمانده کوماندوهای اس. اس آلمـان‌که هنوززنده ودراسپانیا ساکن‌است،همیشه مسؤلیت‌خطرناك‌ـ ترین مأموریت های جنگی وجاسوسی را برعهده‌میگرفت

که یکی از آنها نجات موسولینی از زندان در حساسترین دوران جنك دوم جهانی‌بود) .

بهمان نسبت که طرح شکل میگرفت کلیه رؤسای سازمان جاسوسی آلمان نیز در آن وارد میشدند . صد ها قاتل‌حرفه‌ای نازی با چترنجات در خاك ایران پیاده شدند وتهران پایتخت جاسوسی جهان شد .

«انتلیجنس سرویس» انگلیس و «او . اس: اس» امریکا مأموران خود را روانه پایتخت ایران کردند و «بریا» رئیس سازمان ان.ك.و.د وگ.ب.او. شوروی نیز ۳۰۰۰تن از افراد خودرا روانه ایران ساخت .

چرا مهمترین‌عملیات جاسوسی‌تاریخ تاکنون هرگز افشا نشده بود؟

«اوتواسکورزنی» در این مورد میگوید :

«در زندان متفقین هرگز کسی درباره توطئه تهران ازمن‌سئوالی‌نکرد»وبدین‌ترتیب این‌ماجرا همچنان‌درپشت پرده‌ابهام‌باقی ماند وتا امروز که‌کتاب‌کامل ومستند«توطئه

در تهران» بقلم «لاسلوهاواس» انتشار مییابد حقیقت واقعه کاملا بر کسی روشن نشده است . باید گفت که قبلا کتابی زیر عنوان «مأموریت در تهران» . بقلم نویسنده ایرانی آقای تورج فرازمند منتشر شده که بنوبه خود بسیار جالب و خواندنی است ولی کتاب «توطئه در تهران» بقلم لاسلوهاواس زوایای تاریك این واقعه مهم را از دید دیگری روشن ساخته است. لاسلوهاواس و دوازده تن ازهمکاران او ازقهرمانان زنده این ماجرا که هنوز حیات دارند و از طرف متفقین یا از طرف آلمان در توطئه دست داشته ویا آنرا با شکست مواجه ساخته‌اند تحقیق کرده است و آنچه ایشان شرح داده‌اند پایه و اساس کتاب «توطئه در تهران» را تشکیل داده است .

توطئه در تهران اخیراً در ۸ کشور جهان انتشار یافته و کیهان نیز متن فارسی آن را انتشار داده‌است .

۱
فصل اول

ژانویه ۱۹۴۳

رودلف فن هولتن پفلوگ ، یکی از رؤسای گروه حمله آلمان نازی عادت داشت‌گاه به‌گاه یکی از شاگردان باهوش خودرا به‌کناری کشیده ونحوهٔ نیل به پیـروزی در جنك را برایش تشریح کند.

میگفت در جنك پیروز میشویم ، درجنك باشکست بر میخوریم . و یا سرزمین های جدیدی را به تصرف در میآوریم ، ولی سرانجامی برای این عملیات ، شکست ها و پیروزیها نمی‌بینم . این جنك چند سـال ادامه خـواهد داشت وچند میلیون آلمانی را به نابودی خـواهد کشید .

«شنابل» جوان که به اخلاق ورفتار استادش آگاهی داشت منظور اورا خوب درك میکرد. هولتن‌پفلوگ عقیده داشت که آلمان هرگز موفق نخواهد شد روسها را شکست دهد چون بجای هرسرباز روسی که درمیدان جنك کشته میشد دوسرباز دیگر سبز میشدند .. حال‌که وضع چنین است نفعی ازکشتن آنها نصیب آلمان نخواهد شد چون آنها مجری اوامر مافوق هستند وبه سهولت نیز میتوان افراد دیگری را بجای آنها اعزام داشت .

هولتن پفلوگ میگفت اگرفقط ۵۰ نفر بمن‌میدادند فقط پنجاه نفر نه بیشتر وآنها افراد ورزیده وباتجربه‌بودند و واشنگتن‌و لندن و مسکورا می‌شناختند ، پیروزی درجنك ازآن آلمان بود . چون ازاین شهرهاست‌که فرامین جنك وحمله صادر میشود . من‌می‌توانم با شلیك یك‌گلوله بیشتر ازغرش ۱۰ هزار توپ بدشمن صدمه وارد آوردم . اگر استالین ازصحنه روسیه ناپدید شودسرباز روسی‌چه خواهد کرد ؟ آیا باز می‌تواند جنك را ادامه دهد ؟

شنابل‌باآگاهی‌ازرفتار استادش میگفت اگرروزولت وچرچیل ازبین بروند وافراددیگری بجای آنها جنك را

دنبال خواهند کرد بله ژنرال ها ، مگر آنها نیستند که پیکار میدانهای جنك رااداره‌می کنند ؟ چی ؟ ژنرالها ؟ ژنرالهای دشمن نیز چون ژنرالهای آلمانی هستند کاری از دستـشان برنمیآید . آنها تنها می‌توانند روی میز خم شوند و نقشه نقشه‌هارا زیر وروکنند. تابحال‌دیده‌ای که‌ژنرالی درجنك شرکت‌واقعی‌داشته باشد؟

فن پاولوس

جنگیدن‌کار ژنرالها نیست .

فن‌پاولوس فرمانده‌ارتش‌ششم آلمان دراستالینگراد وقتی‌گروهبان روسی‌را درجلو دخمه‌ای که به آن‌پناه‌برده‌و مخفی‌شده بود دید ، بی‌آنکه حتی یك‌گلوله شلیك کند با ژنرال اشمیت و سایر فرماندهان ارتش ششم تسلیم‌شد .

فن‌پاولوس تسلیم آخرین واحد های ارتش ششم به‌قوای‌روسیه‌را باعبارات زیرباطلاع پیشوا رسانید.«لشکر ششم آلمان تا آخرین لحظه و تا آخرین گلوله ازسنگر ـ های خود دفاع کرد و به سوگندی که خورده بود و وقوفی

که باهمیت مأموریت خودداشت وفادارماند» .

۱۹۴۳ سال شومی برای آلمان بود . فن‌پاولوس‌در استالینگراد تسلیم شد وژنرال رومل‌نیز درالعلمین شکست خورد وصفوف وی‌را نیروهای انگلیس و امریکا که در الجزایر پیاده شده بودند تهدید میکردند .

اما هیتلر بی‌توجه به این واقعیات به رومل‌فرمان‌داد بهر قیمت که شده باید قوای آلمان ایستادگی کرده و حتی یك میلیمتر ازمواضع خودعقب ننشینند .

هیتلر که در برابر پدیده های اجتناب ناپذیری نیز تسلیم نمیشد استدلال میکرد که چرا هنوز پاره‌ای‌از آلمانی ها دلیل نابودی هموطنان خودرا در پیکار بی پایانی که در پیش داشتند درك‌نمی‌کنند .

هیتلر درنوزدهمین سالروز کودتای نافرجام مونیخ نیت خودرا بصراحت روشن ساخته وجای ابهامی‌درهدف های خودباقی‌نگذاشته بودمیگفت :

«به‌عقیده من، دشمنان ما خصمی دربرابر خوددارند که هرگز به‌کلمه «تصمیم» نمیاندیشد . دشمنان ما میگویند ارتش‌آلمان در۱۹۱۸ اسلحه را بزمین‌گذاشت وتسلیم شد

ولی آن ها بخوبی آگاهند که من اینکار رانخواهم کرد.»

هیتلر

بیشك هیتلر آرزو داشت درکلیه جبهه‌ها و باتوسل به کلیه امکانات و وسائل موجود جنك را دنبال کند. او می‌گفت‌سرنوشت جنك بایك نبرد تعیین نمیشود و نقش قاطع وتعیین کننده را فرد بازی‌میکند وسرنوشت‌هر کشور بدست زمامداران و فرماندهان آن است.

بااین طرز اندیشه‌هیتلرمی‌پنداشت باانابودی‌فرماندهان و سران دشمن در استراتژی عمومی آنها تغییری بـزرگ پدیدار خواهد شد و ملاحظات اخلاقی‌نیـز میتوانست از شدت عمل فردی جلوگیری‌نماید.

هیتلر توجیه و تبرئه این طرز استدلال رادرگفته‌های «رودلف بیندینگ» نویسنده ناسیونالیست آلمان مییافت.

اوگفته بود:

«با قبول اصول اخلاق بورژوازی نه میتوان بجنك دست زد ونه قادر به‌حادثه‌آفرینی در تاریخ خواهیم بود».

درجریان‌مبارزاتی که‌درپشت سرگذاشته بودباهمیتی که «اقدامات بلاواسطه» میتوانند داشته باشد وقوف کامل داشت و ترور را شیوه‌ای استثنائی تقلی‌نمیکرد بلکه‌آن‌را بدیهی‌ترین- سهل‌ترین ومنطقی ترین راههای نیل‌بخواست های خویش میدانست . درکتاب «نبرد من» نیز هیتلر این نیت را پنهان ساخته بود .

هیتلر درسخنرانی ۹ مارس ۱۹۲۹ در مونیخ گفته بود :

«فردی‌که جرأت ندارد اسلحه خودرا درقلب‌دشمن فروکندهرگز قادر برهبری ملتش‌نخواهدبود.»

همکاران نزدیکش با این‌که باطنا بااندیشه او هم- آهنگی‌نداشتند لکن‌حداکثر کوشش‌خودرابعمل‌میآوردند.

دوك دووِیندسور

از اوایل سال ۱۹۳۹ که عملیات جنگی‌آلمان آغاز شد ازهنریش هیملر، سرفرمانده نیروهای اس.اس وپلیس آلمان سئوال شد راههای شکست دشمن بدون توسل به- جنك را موردمطالعه قرار داده ونتیجه راگزارش‌نماید .

در ماه نوامبر هیتلر شخصاً در « تلگل » - محل آزمایشگاههای تکنیکی وزارت دفاع و ستادکل ارتش آلمان - حاضر شد وپس ازپرسش درباره سلاحهائی که مأمورین خفیه آلمان دراختیار داشتند جویا شد که آیا می‌توان آن سلاحها راکه مصارف فردی دارد جهت نابودی دسته‌جمعی بکار گرفت ؟ هیملر چون نقشه‌ای دردسترسش نبود طرحی جهت مسموم کردن شراب مصرفی‌سربازان فرانسه درجبهه‌های جنك طرح ریزی کرد و امیدوار بود آلمان بتواند بی‌آنکه حتی‌یك‌گلوله شلیك کند خط ماژینو رابگشاید .

آلمان میتوانست انگلیس رانیز باسرنوشت مشابهی روبروسازد ، بشرط این‌که «شلنبرگ» با مأموریت وزارت خارجه که ملهم ازهیتلر بودموفقیت حاصل کند. شلنبرگ رئیس‌رکن ششم سازمان مرکزی امنیت رایش سوم بود و عملیات جاسوسی وخرابکاری را اداره میکرد .

پس‌ازسقوط فرانسه«دوك‌دوویندسور» که‌عضومیسیون نظامی انگلیس بود به اسپانیا و آنگاه به پرتقال پناه برد . ماجراهای عاشقانه وپشت پا زدن به تاج و تخت انگلیس

وجهه‌ای در محافل مطبوعاتی برای او فراهم ساخته بود. هیتلر می‌اندیشید که اگر بتواند دوك را به‌آلمان کشانده و پیامی توسط او برای ملت انگلیس بفرستدسلاح فوق‌العاده با ارزشی در مبارزات ضد انگلیسی خود خواهد داشت و آلمان حاضر بود ۵۰ میلیون فرانك سوئیس در اختیارش بگذارد تازندگی فراخورشان او برایش‌فراهم‌شود. شلنبرگ در تعقیب همین نقشه بود که عازم لیسبون (پایتخت‌پرتقال) شد و «ریبن‌تروپ» ـ وزیرخارجه وقت آلمان ـ نیزمی‌پنداشت کـه دوك و همسرش اسیر «انتلیجنت سرویس» هستند و اگراورابه‌آلمان‌بیاورند درواقع اورا ازاسارت‌رهانیده‌اند.

شلنبرگ پس‌ازورود به‌لیسبون‌نظر به دشواری‌وضع مجبورشد شخصاً دست بکار شود، مضافاً براین‌که هیتلر دستور داده بود این‌عملیات درنهایت خفا و رازداری اجرا شود ولی با مشکلات و موانعی که شلنبرگ روبرو بود به برلن گزارشی پیرامون اشکالات کارداد که مورد قبول پیشوا قرارگرفت و به عدم موفقیت این‌طرح توجه نکرد.

ژنرال ویگان

در اواخر سال ۱۹۴۰، هیتلر به اداره جاسوسـی

آلمان دستور داد: مقدمات ربودن ژنرال ویگان را فراهم نماید. ژنرال ویگان در میان افسران جوان فرانسه محبوبیت زیادی داشت و مقامات آلمان از این وحشت داشتند که او خود را به شمال آفریقا رسانده و هسته مرکزی مقاومت نیـرو های فرانسه را فراهم سازد.

انجام این مأموریت به ژنرال «فن لاهوزن فیرمونت» که تخصص او در عملیات خرابکاری و ترور بود محول شد.

این ژنرال قبل از «آنشلوس» (الحاق اتریش به آلمان) از جاسوسان زبردست آن کشور بـود و چون بـا نازیها همکاری نزدیکی برقرار ساخته بـود، دریاسالار کاناریس او را بسمت نزدیکترین همکارش انتخاب کرده بود. البته ترور ویگان در شمال افریقا دشوار نبود ولـی همانطوری که هیتلر نیز ابراز عقیده کرده بـود، آلمانها میخواستند دخالت آنها در مرگ ویگان مشهود نباشد. با اینکه ریاست عالیه این نقشه با مارشال کایتل ـ فرمانـده عالی نیروهای آلمان ـ بود ولی دشواری کار و خطراتی که در بر داشت اجرای آن را به فراموشی سپرد.

ژنرال ژیرو

علیرغم اشکالاتی که «لاهوزن فیرمـونت» عنوان

کرده بود، دو سال بعد کایتل اورا مأمور قتل ژنرال ژیرو کرد . ژیرو پس از فرار از قلعه « کونیگزبرگ » در راه خود به شمال افریقا به فرانسه نزدیك میشد. هیتلر از فرار ژیرو بشدت خشمگین شده بود ولـی باز امیدوار بـود اداره جاسوسی آلمان بتواند از خروج او از اروپا جلوگیری کرده و از رسیدن او به شمال افریقاممانعت نماید. در عملیات ربودن «ژیرو» که بنام «گوستاو» نامیده میشد چندین سازمان بسیج شدند وگشتاپو مأموریت یافت ژیرو را بهرقیمت که‌شده بقتل‌برساند . لاهوزن نظربه مشکلاتی که در برابر خود میدید موفقیت گشتاپو را از صمیم قلب آرزو میکرد .

نقشه فرار ژیرو از خاك آلمان و فرانسه‌با دقت تمام طرح ریزی شده بود وگشتاپو و وزارت دفاع آلمان بـا اینکه بدون انقطاع در تعقیب او بودند اما در آخرین‌لحظه ژیرو موفق میشد خود را از دست آنها نجات دهد .

هیتلر هرچند که تا سرحدجنون از این شکست به خشم آمده بود، اما بتدریج چون سایر سران نازی‌به فکر تعمیم ترور سیاسی افتاد. این‌خطر جان همه آنهارا تهدید

میکرد همانطوریکه «هیدریش» ، رئیس اداره امنیت را چکها به‌قتل رساندند ، امکان داشت هریك‌از آنها نیزهدف تیر قرار گرفته ونابود شوند.

آلمانها با قتل عام اهالی دهکده « لیدیس » انتقام هیدریش را گرفتند .

همزمان با این تحولات ، طولانی شدن‌اقامت ژیرو در فرانسه موجب نگرانی مقامات آلمانی شد. ریبن‌تروپ و «گوبلز» به مارشال پتن بدگمان بودند. هیتلر نیز باآنان هم عقیده بود و بمحض آگاهی از ورود ژیرو به‌فرانسه ، بیدرنگ «اوتواسکورزنی» را به ویشی (فرانسه) فرستاد . اسکورزنی استاد مسلم خرابکاری، ترور، ربودن‌شخصیت های سیاسی و نظامی و دیگر عملیات کماندوئی بود . او وظیفه داشت در صورت خروج پتن از فرانسه و عزیمت به الجزیره ژیرو او را دستگیر کرده وبه‌آلمان‌بفرستد . با اینکه کلیه آمادگی های لازم بعمل‌آمده بود ولی موفقیتی نصیب‌آلمانها نشد چون « پتن » با خروج ژیرو ازفرانسه دست از پا خطا نکرد و هیملر خود را با دستگیری کلیه

اعضای خانواده ژیرو دلخوش کرد .

تیتو

از ابتدای جنگ‌جهانی دوم تا خاتمه آن « هیملر » و«شلنبرگ » امیدوار بودند با ترور یا ربـودن ژنرالها و فرماندهان دشمن نقشه‌های خود را پیش ببرند وحتی وقتی نیروهای‌انگلیس و امریکا در نرماندی پیاده شدند آنهاباز اظهار امیدواری میکردند که با نـابودی « آیزنهاور » و «مونتگمری » خواهند تـوانست پیشروی قوای متفقین را متوقف سازند . از جمله این نقشه ها ، طرح معروف بـه «روسل اشپرونگ» (پرش‌سوارکار) بود که‌برای دستگیری تیتو تهیه شده بود .

در اوایل ۱۹۴۳ یکی ازایادی هیملر درشبه‌جزیره بالکان بنام « هانس‌هلم » هویت دبیر کل حزب کمونیست یوگسلاوی را به برلن گزارش داد . و با اینکه مقامـات آلمانی ۱۰۰ هزار مارك برای سر تیتو جایزه تعیین کردند ولی موفقیتی نصیبشان نشد .

سازمـان امنیت و وزارت دفاع آلمان مشترکـاً طرحی جهت حمله به قرارگاه پـارتیزانهای یوگسلاوی در « درووار » تهیه‌کردند . این طرح در ۲۵ مه ۱۹۴۴ ـ روز تولد تیتو ـ بمرحله اجرا در میآمد .

گردان ۵۰۱ اس. اس مرکب از ۸۰۰ نفرکه کلیه آنها از زندانیان ومحبوسین اردوگاه های‌کاراجباری‌بودند با چتر در « درووار » پیاده شدند ولی بجای پارتیزانها بـا دهقانان که باداس و تبر مسلح شده بودنـد روبرو شده و بدون اخذ نتیجه مجبور به فرار شدند .

یکبار دیگر نقشه‌های ترور و انسان ربائی آلمان باشکست روبرو شد .

دریاسالار هورتی

اوتواسکورزنی برخلاف شکست های گذشته ولی در شرایطی متفاوت توانست در بـوداپست وظیفه‌اش را بنحو کامل به ثمر برساند .

هیتلر اصولا نسبت به دریاسالار هورتی ـ نایب‌ـ

السلطنه‌مجارستان- نظر مساعدی نداشت و روابطی که او با لیبرالها وحتی انگلوساکسون ها بر قرار کرده بود بـه این عدم اطمینان دامـن میزد . در ۱۵ اکتبر ۱۹۴۴ وقتی آلمانها مجارستان را تصرف کردند هورتی نیز مجبور به تسلیم شد و در یك نطق رادیوئی اعلام کرد صرفاً بخاطر جلوگیری از جاری شدن خون است که مجارستان اسلحه را زمین گذاشته و تسلیم میشود . پس از تسلیم مجارستان مأمورین اس.اس بیدرنگ هورتی را دستگیر کرده و به آلمان بردند .

آلمانها نقشه‌ای طرح کردند تا هورتـی را وادار کنند به خواسته‌هایشان گردن نهد . در تعقیب این طـرح یکی از مأموران « شلنبرگ » خود را بنام نماینده خـاص «تیتو» به پسرهـورتی - میکلـوس - معرفی کرد . وقتی «میکلوس هورتی » وارد اتاق محل ملاقـات (سری) شد مأمورین گشتاپو اورا دستگیر کردند وتلاش محافظان او نیز بجائی نرسیدو با اینکه سه‌نفر ازمأمورین پلیس آلمان مجروح شدند ولی موفق به نجات میکلوس نگشتند .

امروز ارزیابی و آگاهی از میزان اهمیت ربودن

هورتی یا کشتن پـادشاه بلغارستان در جنگ جهانـی دوم امری دشوار است . ایـن ناآگاهـی و ابهام در صورت موفقیت نقشه ربودن تیتو و ایزنهاور نیز وجود میداشت .

در حقیقت باید گفت فقط نابودی سه نفر میتوانست مسیر جنگ را مطابق میل آلمانها تغییر دهد و اوضاع را برونق مراد آنها سازد. این سه شخصیت روزولت (رئیس جمهوری امریکا) ، چرچیل (نخست وزیـر انگلیس) و استالین (نخست وزیر شوروی) بود .

استالین

برای اولین بار در محاکمات نورنبرگ بود کـه سندی پیرامون ترور یکی از سران کشورهای متفق ارائه شد. این سند که یك نوع دستورعمل بود ازطرف امریکائی ها به دادگاه تسلیم شد و در آن هیملر ازملاقاتی که با ژنرال ژاپنی «اوشیما» بعمل آورده بود سخن گفته است . در این ملاقات راههای سوءقصد بجان استالین به تفـصیل مـورد گفتگو قرار گرفته بود . دراین تماس که درزمان صلح یعنی

درژانویه ۱۹۳۹ بعمل آمده بود ژاپنی‌ها تمایل‌زیادی برای این‌کار از خودنشان داده بودند .

درمذاکره با ژنرال ژاپنی هیملر افشاء کرده‌بود که ۱۰ روسی‌راکه مسلح ومجهزبودند از مرز قفقاز برای قتل استالین به داخل‌روسیه فرستاده‌اند ولی‌افرادی که‌قبلا بهمین منظوربه‌روسیه اعزام‌شدند بمحض‌ورودبه‌خاك روسیه‌هدف تیر مرزداران روسی‌قرارگرفتندو کشته‌شدند .

هیملر نظر به شکستی که دراین امردیده بود ده‌ها نفر از افراد ژنرال«ولاسف» روسی را جهت ترور استالین به‌داخل روسیه‌گسیل‌داشته‌بود : ولاسف درسال۱۹۴۲ باسارت آلمانها افتاد . اواز اسرای روسی‌ارتشی به نام «ارتش ـ آزادیبخش روسیه» تشکیل داده بودافراد اعزامی‌باسلاح و پول کافی بروسیه اعزام‌شدند ولی اکثر آنها بیدرنك خود را تسلیم‌مقامات روسی کردند .

کوشش‌های شلنبرگ نیز در جهت نابودی‌استالین به سرنوشت مشابهی دچار شده بود . دوافسر ارتش سرخ که به اسارت آلمان هاافتاده وادعا می‌کردند سال های طولانی درپشت سیم های خاردار اردوگاه های سیبری

بسر برده‌اند پس از «شستشوی مغزی»باسلاح مدرن آنروز یعنی «بمب‌پلاستیکی» مجهزشدند . شلنبرگ این سلاح را تشریح کرده‌وگفته است که باندازه یك مشت انسان است ودستگاه هدایت آن ازیك قوطی سیگاربزرگترنیست و از فاصله ۱۰ کیلومتری قابل هدایت وانفجاراست . در اولین آزمایشی که از این بمب بعمل آمد کالسکه محتوی آن قطعه‌قطعه شد و تا ارتفاع زیادی به‌هوا پرید .

دو افسر اعزامی ارتش سرخ به روسیه درمحلی درنزدیکی ستاد مرکزی استالین با چتر پائین آمدند ولی چون خبری از آن ها بدست نیامد گمان میرود روسها با استفاده از ضعف مأموران شلنبرگ به این سلاح فوق ـ العاده کامل دست یافته باشند .

بهترین راهی که برای نابودی سران متفقین پیشنهاد شد از جانب ریبن‌تروپ وزیر خارجه وقت آلمان نازی بود .

وی بسال ۱۹۴۴ پیشنهادکرده بودکه آماده است شخصاً به ملاقات استالین رفته ودر اثنای ملاقات اورا نابودکند . بااین‌که ریبن‌تروپ این‌نقطه را بنام خود به

شلنبرگ پیشنهاد کرده بود ولی احتمالا از تراوشات مغز شخص هیتلر بود.

قلم خودنویس

این نقشه سادگی بچه‌گانه‌ای داشت و در گرماگرم انتشار شایعات آمادگی آلمان برای مذاکرات جداگانه جهت انعقاد قرار داد صلح یا متفقین بود. بموجب این نقشه آلمانها توسط برخی عوامل مقیم در کشورهای بیطرف آمادگی ریبن تروپ را برای دیدار از مسکو و گفتگو با استالین برای عقد قرارداد صلح به آگاهی روسها می‌رساندند.

درجریان مذاکره وزیر خارجه آلمان اسلحه کمری خودرا که بشکل خودنویس بود بکار میبرد و بی آنکه شخص ثالثی بتواند جلو اورا بگیرد استالین را بقتل میرسانید.

شلنبرگ بدواً با این طرح موافقت کرد ولی وقتی مطلع شد که باید همراه اورهسپار مسکو گردد، درصدد بر آمد در آن تغییراتی بدهد.

مضافاً براین که خاطرات و اظهارات زمـامداران و رهبران آلمان‌نشان میدهدکه شلنبرگ غالباً بجای این که مبتکر این‌گونه پیشنهاد ها باشد از اجرای آنها جلوگیری میکرد ویااجرای‌آنها را بتأخیر میانداخت .

علاوه برطرح قتل استالین یکی از همکاران بسیار نزدیك وزیـر خارجـه آلمان ـ مارتین لوتر در اواخـر سال۱۹۴۲ نقشه‌ای راکه برای قتل‌روزولت تسلیم سازمان امنیت آلمان شده بود باتفاق وزیر خارجه ردکردند.

وی‌مینویسد:

طبق نقشه شلنبرگ آلمانیهای مقیم امریکا باکمك مأموران آلمانی که بازیر دریائی به امریکا اعزام میشدند مأمور قتل روزولت بودند .

درواقع برخی از این نقشه ها جز «هذیان صـرف» نبودند .

اکثر زمامداران آلمان‌نازی تا خاتمه جنك نقشه ـ های تـرور دشمنان خود را هذیان نمی‌شناختند . حتی

هیتلر در ۱۹۴۲ بطور محرمانه به چندتن از دوستانش گفته بود :

«اکنون میدانم چرا در طول تاریخ ۹۰ درصد ترورهای سیاسی با موفقیت قرین بوده‌اند، چون اقدام استحفاظی دایمنی که سیاستمداری میتواند برای حفظ جان خود بعمل آورد عادت ورفتار نا یکنواخت ودگرگون است . اولا وسیله‌ای جهت حفاظت وامنیت از اقدامات افراد متعصب و ایده ـ آلیست ها وجودندارد ، مثلا اگر فرداً فرد متعصبی اراده کند مرا بقتل برساند و باپرتاب بمبی به‌زندگی‌ام خاتمه دهد اگر ایستاده‌باشم ویااین که‌بنشینم به یك اندازه‌درمعرض خطرخواهم بود .»

هیتلر بابیان این‌مطلب تنهانگرانیهای خودرا ابراز نمیکردبلکه خطراتی‌را که زندگی‌هرسیاستمدارو رهبری را تهدید میکند برملامیساخت .

هیتلر بطورکلی‌عقیده داشت که بعد از خاتمه جنك است که زندگی اودر خطرخواهدبود وبااین که اقدامات پی‌درپی‌هیتلر برای‌نابودی ملل‌خصم‌امری‌بیسابقه‌بود ولی‌او درصورت‌تغییرمسیرجنك به‌ضرر آلمان‌به‌امکانات برقراری

صلح‌سازشکارانه بامتفقین میاندیشید .

هیتلر تاژانویه ۱۹۴۳ که کنفرانس کازابلانکا تشکیل شد ، با این توهمان بسر میبرد .

روزولت

روزولت از سیاستمدارانی بـود که توضیحات همکارانش را حتی در مسائل بسیار کم اهمیت با حوصله گوش میداد. او به‌استدلال‌های متفقین امریکا توجه‌میکرد. فقط در مواردی رئیس جمهوری امریکا سرسختی نشان میدادکه مسائلی با اهمیت وحیاتی مطرح میشد و مورد مذاکره قرار میگرفت. مسائلی ازقبیل مسئله جنگ و آینده بشریت از موضوعاتی بودکه آنها را با اهمیت فوق‌العاده تلقی میکرد ونرمش بخرج نمیداد.

از ابتدای کنفرانس کازابلانکا ، روز ولت میکوشید چرچیل را به قبول فرمول « تسلیم بی‌قید و شرط»دشمن وادارد . ولی نخست وزیرانگلیس زمان‌را برای‌اعلام این فرمول مناسب تشخیص نمیداد .

روزولت که از مجاب کردن چرچیل ناامید شده بود در ۲۴ ژانویه ۱۹۴۳ در آخرین روز کنفرانس مطبوعاتی که بدون اعلام قبلی تشکیل شده بود در برابر روزنامه نگاران و خود چرچیل اظهار داشت که جنگ را تا تسلیم بی‌قید و شرط آلمان ، ایتالیا و ژاپن دنبال خواهیم کرد .

این بیانات مبین طرز فکر ثابت رئیس جمهوری امریکا بود که در تمامی سالهای حیات او در جنگ جهانی دوم حفظ شد و اصولا نیز برای جلب رضایت روسها و مخصوصاً شخص استالین بود.

شب قبل از آن ، روزولت به «هری‌هاپکینز» مشاور خودگفته بود حتی عموجو (استالین) نیز نمیتوانست راهی بهتر از تسلیم بلاشرط دول محور بیندیشد .

اما روزولت خودرا فریب میداد.وکوشش چرچیل جهت ارائه‌فرمول ملایمتر و توصیه‌های مشاوران روزولت و ژنرال‌های امریکائی از جمله آیزنهاور بی نتیجه ماند و و او کاملا تحت تأثیر استالین بود که با این فرمول مخالف میکرد .

اما بعدها یعنی در کنفرانس تهران ، روزولت با نهایت تأسف به‌این‌نکته واقف شدکه استالین ابداً از این فرمول که‌روسها مبتکر آن بودنداستقبال نمیکند . روزولت نظر به تلفات وحشتناك ارتش سرخ که بصورت پدیده‌ای پیچیده تجلی میکرد مایل‌بود با پیش‌گرفتن روش بیرحمانه نسبت به دشمن مراتب همبستگی خودرا با مردم روسیه به منصه ظهور برساند . بنابراین رهبر روسیه که روحیه‌ای خشن ولی حسابگر و محیل داشت ، مردی نبودکه بخود اجازه دهد تحت تأثیر یك رفتار افلاطونی قرارگیرد .

استالین بامشاهده رفتارروزولت‌توسط «فن‌پاولوس» که پس از شکست استالینگراد به ریاست «کمیته آلمان آزاد» انتخاب شده بود به آلمانها اطلاع دادکه آنها از روسها بیشتر از انگلو ساکسون‌ها میتوانند انتظاراتی داشته باشد .

علیرغم روش استالین وپیام رادیوئی فن پاولوس به آلمان در ۲۱ ژوئیه ۱۹۴۴ ، و تراکت هائی‌که برآلمان ریخته شد ، درروش روزولت تزلزلی راه نیافت .

روزولت نه تنهاازتکذیب اظهارات گذشته‌اش عاجز بود ، بلکه اصولا وقت‌هرگونه اقدامی ازجانب اوسپری و منتفی شده بود .

گوبلز

گوبلز ـ وزیر تبلیغات آلمان نازی ـ در برابر پیشنهاد امریکا برای تسلیم بلاشرط گفته بودماهرگز تسلیم نخواهیم شد. حتی اودرخوش بینانه‌ترین رؤیاهای خود نیز نمیتوانست روزی را مجسم کند که سران دشمن چنین مطلبی رابتوانند عنوان کنند و او به دشواری می‌توانست رضایت خود را از این پیشنهاد مخفی کند .

اصولا تنها مخالفتی که در داخل با هیتلر مشاهده میشد از جانب گروهی از افسران ستاد ارتش آلمان بود . و تنها نیز در صورت شکست آلمان بود که افسران ارتش علیه هیتلر قیام میکردند . مخالفت افسران آلمان با هیتلر بموازات انتشار اعلامیه‌های پیروزی ارتش آلمان درجبهه های جنگ کمتر وضعیفتر میشد و هر بار که دشمن برتری

خود را به نیروهای آلمان نشان میداد مخالفت افسران آلمان باشخص هیتلر بود و حتی در سال ۱۹۴۳ ۶ الی ۷ توطئه علیه اوترتیب داده بودند ودرواقع با مرام ناسیونال سوسیالیسم هیچگونه مخالفتی نداشتند . و اعتراضی به برتری نژادآلمان نمیکردند . افسران آلمان باتسلط آلمان برتمامی‌دنیابه‌اسارت کشیدن ملتهای‌دیگرایجاد اردوگاههای کار اجباری و کوره‌های آدم سوزی ـ وکشتار مردم غیر نظامی مخالفی نداشتند . از نظر اکثر افسران عضو ستاد ارتش‌آلمان تنها جنایتی‌که هیتلر مرتکب شده بود شکست در جنگ بود ولاغیر.

سخن‌کوتاه ، مخالفین هیتلررا میهن پرستان واقعی آلمان تشکیل میدادند . روزی‌که چشم‌آنها به‌افق‌واقعیات گشوده شد و ارتش را ناتوان ازعملی‌کردن پیروزی‌نظامی آلمان دیدند باین اندیشه‌گرویدندکه رهبری دیگر بجای هیتلر در رأس و رماخت (ارتش) بگمارند تا پیروزی نظامی علیه و آن را جامه عمل پوشاند و وقتی از پیروزی آلمان ناامید شدند در صدد نابودی هیتلر برآمدندتا بلکه بتوانند آینده ملت‌آلمان را ازتباهی برهانند .

باشرحی که گذشت اعلامیه کازابلانکا نه‌تنها یك‌مورد استثنائی محسوب نمیشد بلکه ایستادگی متزلزل نیروهای آلمان را بیش ازپیش سست‌تر میساخت.

در بهار سال ۱۹۴۴ بود که سرانجام مخالفین هیتلر و آنهائی که‌شکست آلمان‌را مسلم میدیدند به‌گردهم‌اجتماع کردند و شرایط خود راکه اعلام آتش‌بس درجبهه‌غرب بود به امریکا و انگلیس تسلیم کردند . دراین پیشنهاد ابداً از تسلیم بلاشرط سخنی بمیان نیامده بود.

ژنرال « اشتوفن برگ » و افسران عضوگروه‌های مقاومت پیش از گذشته به شوروی تمایل نشان می‌دادند و استالین نیز شعار « شعار « ما با مردم آلمان نزاعی نداشته و علیه نازیها در این پیکار درگیر شده‌ایم »را تبلیغ‌میکرد.

آلن‌دالس ــ رئیس اداره جاسوسی و ضد جاسوسی امریکا نیز در سوئیس با نمایندگان سازمانهای مقاومت آلمان در تماس بود . آنها به دالس اخطار کردندکه اگر قدرتهای غربی نتوانند باحکومت آلمان که شخص‌دیگری جز هیتلر در آن رأس باشد کنار بیایند ، آلمانها ناچار به روسیه شوروی روی خواهندآورد.

تا آن‌روزجزگوبلز وبورمان کلیه رهبران آلمان نازی سخت کوشیده بودندکه به ترتیبی خودرا از مسؤلیتهائی که در انتظار آنها بود برهانند . هنگامیکه وخامت‌اوضاع را رهبران آلمان نازی درك کردند گورینگ بسان ریبن تروپ وکاناریس چون شلنبرگ و فن‌پاپن مانند اشپر راه خیانت به پیشوا را برگزیدند .

هیملر نیزبنوبه‌خود وبرای بازنگه‌داشتن دریچه‌های امید از ۱۹۴۳ موجودیت برخی از سازمان‌های مقاومت را تحمل میکرد و حتی پاره‌ای از این تشکیلات او را بعنوان رهبر و جانشین احتمالی هیتلر برگزیده بودند . استدلال آنها این بودکه هرقدر شهرت رهبری کمتر باشد با سهولت بیشتری امکان تماس بامتفقین فراهم خواهدشد .

کاناریس هم با وجود آگاهی از فعالیتهای این‌گونه سازمانها با آنان همراهی میکرد ، وبرخی از اعضای آنها را ازکمك خود محروم نمی‌ساخت.

شلنبرگ که در دادگاه نورنبرگ به چهار سال زندان محکوم‌شد علیه رقیب باقدرت خودکاناریس سرگرم گرد آوردن اسناد و مدارك بود . لاهوزن ـ رئیس سازمان

خرابکاری وزارت دفاع آلمان ازبقیه پافراترگذاشته‌وبرای توطئه علیه هیتلر بمب دراختیار مخالفان میگذاشت .

لاهوزن

انتشار اعلامیه‌کازابلانکا و هزیمت قوای آلمان در جبهه‌های جنگ مباحثات زیادی را مطرح ساخت. مسائلی که موضوع تبادل نظر وبحث‌وگفتگو بود درسه مورد زیر خلاصه میشد :

۱ ـ حال‌که متفقین ازامضای قرارداد صلح باآلمان خودداری می‌کنند آلمان باید بدون توجه به‌وسائل و راههائی‌که انتخاب میکند به‌پیروزی نایل شود .

۲ ـ دیگر جای شك وتردیدنیست‌که‌آلمان توانائی پیروزی با سلاحهای عادی وقراردادی را ندارد.

۳ ـ ودرنتیجه لزوم دست یافتن به سلاح‌های جدید بیشتر احساس میشود .

درجریان بازجوئی ازشلنبرگ و اسکورزنی آندو اعتراف‌کردندکه‌کشورهای متفق را مسئولین امر ، جدی نمیگرفتند، هرچندکه ایندو نفعشان در این‌بودکه این‌گونه

نقشه‌ها را کم اهمیت و ناچیز جلوه دهند .

اجتماع کازابلانکانیز چون دیگر کنفرانسهای بین‌المللی توجه دستگاههای آلمان را جلب کرد . در حقیقت نیز این کنفرانس فرصتی مناسب جهت اجرای نقشه‌های آلمان بشمار میرفت مخصوصاً که اقدامات احتیاطی و حفاظتی برای جان سران متفقین ناکافی بود .

اولین گزارشهای تشکیل اجتماع سران انگلیس و امریکا از اسپانیا رسید . ولی نظر به اشتباهی که در ترجمه متن پیام که بزبان اسپانیائی بود دستگاه کاناریس روزهای ذیقیمتی را از دست داد . جریان از این قرار بود که کازا ـ در زبان اسپانیائی بمعنای کاخ و خانه و بلانکا ـ سفید است و مأمور کشف رمز دستگاه کاناریس کازابلانکارا بجای شهر کازابلانکا در مراکش کاخ سفید امریکا ترجمه کرده بود .

هنگامیکه کاناریس به این اشتباه آگاه شد به‌نیروی اکتشافی آلمان دستور داد در آسمان مراکش چندین پرواز اکتشافی انجام دهد بـا اینکه حدود تقریبی محل انجام مذاکرات تعیین شد ولی امکانات بمباران آن بسیار محدود بود.

هیتلر از این ماجرا توسط مارشال کایتل آگاه گردید و پیشنهاد کرد که نابودی سران انگلیس و امریکا را به ناسیونالیستهای عرب واگذارند. لاهوزن پس از خاتمه جنگ دراین باره نوشت که گذشته از نبود امکانات مادی برای این کار مجبور بودم از دستورهای دریا سالار کاناریس که توسل باین شیوه ها را منع کرده بود اطاعت کنم.

۲
فصل دوم

فوریه

هیملر

برای هنریش هیملر ـ فرمانده نیروهای اس. اس . وپلیس آلمان فوریه ۱۹۴۳ سال بسیار حساس بود. گرفتاریها و اندیشه‌ها آنچنان او را درخود کشیده بود که نمیتوانست به شکستهای ارتش آلمان در استالینگراد و شمال افریقا بیندیشد. او ژنرالهارا خائن میپنداشت وازاینکه سرنوشت ارتش آلمان بدست آنان سپرده شده شکایت میکرد. شکست ارتش آلمان عامل نگرانی هیتلر بود ، اما او را مسائل دیگری بخود میکشید .

گذشته ازجدائی همسرش و گرفتاری ناشی ازمعشوقه‌اش که دو کودك از او بدنیا آورده بود کثرت و وسعت دامنه

فعالیتها و تعداد سازمانها و تشکیلاتی که بدست او اداره میشد اوراسخت‌مشغول کرده بود. هیملرهمیشه بخودمیبالید که هرگز دشمن نداشته چون هرگاه دشمن خود را شناخته اورابیدرنگ نابودکرده‌بود . درواقع نیزبین سران نازی صمیمیت و یکرنگی وجود نداشت وتنها توطئه ومخالفت با شخص سوم دونفر از آنها را بهم نزدیك میساخت و با انجام کار نیز آن دوستی زودگذر نیز پایان میگرفت.

هیملر از رقبای خود دروحشت بود وهیتلر بیشتر از دیگران اورا بخود مشغول‌میکرد.هیملرتعدادی ازهمرزمان قدیمی هیتلررا ازبین برده‌بود وبخوبی‌میدانست که‌وفاداری همیشه نمیتواند نتیجه مطلوب را ببار آورد .

نگرانی ودلهره هیملرازیك‌گزارش‌گشتاپو سرچشمه میگرفت . باوگزارش داده بودندکه‌گروهی از مخالفین هیتلر در۲۲ ژانویه ۱۹۴۳ در محل‌کار ژنرال بك اجتماع کرده و علیه پیشوا توطئه خواهندکرد .

هرچندکه هیملر عموماً این گونه فعالیتهای مخالف را تحمل میکرد ولی این بار موضوع کاملا جنبه دیگری داشت . ماجرا از این قرار بودکه یوهانس پوپیتز ـ وزیر

دارائی پروس به ملاقات او آمده و با ذکر دلایل زیادی به او گفته‌بود که این گروه مقاومت مایل است او بجای هیتلر زمام امور را در دست بگیرد. گفته‌های پوپیتز که مردی دانشمند بود وسخنان خود را باجمله‌ها وعبارات یونانی‌در آمیخته وبابیانات فلسفی آنهارا زینت بخشیده بود هیملررا که مردی تحصیل نکرده بود و عقده حقارت داشت سخت متأثر کرد. هیملر بی‌آنکه جواب مثبت یا منفی بدهد اورا روانه کرد. همین نکته سخت اورا به تشویش انداخته و نگرانش کرده بود. گذشته از این مسائل که جنبه داخلی داشت مسائل تکنیکی مربوط به‌کوره‌های آدمسوزی در آشویتزویا تخلیه «گتوهای» لهستان سخت او راگرفتار ساخته و باندیشه واداشته بود. مضافاً بر اینکه هنوز ۶۰ هزار یهودی دیگر میبایست تبعید شودکه نظر به‌کمبود وسائط نقلیه انجام نشده بود.

اما نگرانی واقعی او از انتصاب کالتن برونر بود. هیتلر، کالتن‌برونررا به‌مقامی منصوب کرده بودکه درسلسله مراتب‌حزبی بعد از اوقرار میگرفت ومجبور بود در آینده در کلیه مسائل امنیتی با اومشورت وتبادل نظر کند.

کالتن برونر

والتر شلنبرگ ، در خاطرات خود مینویسد :

« اگر بگویم آخرین سالهای جنگ شکنجه واقعی بود زیاده روی نکرده‌ام‌شلنبرگ بی آنکه درمیدانهای‌جنگ روسیه خدمت‌کرده باشد و یا اینکه در اردوگاههای‌کار اجباری بسر برد اینگونه زبان به شکایت‌گشوده است. حال باید دید انگیزه او در شکایت از آخرین سالهای جنگ دوم جهانی چیست ؟

در خاطرات خود شلنبرگ مینویسد: هیملر دستور داده بود که‌کلیه فرماندهان ادارات و سازمان‌های امنیتی آلمان ناهار را با یکدیگر صرف‌کنند ونیم ساعتی راکه‌با کالتن برونر میگذراندم اعصابم را پیش از ۲۰ روز کار رنج میداد وخسته‌ام میکرد .

شلنبرگ- کالتن برونررا مردی غول‌پیکرباحرکاتی خشن ورفتاری قصابانه معرفی میکندکه سبعیت حیوانی‌در در او بحد وفور وجود داشت وباچشمان ریز موذیانه خود هنگام پرسش مطلبی به‌دیدگان طرف مینگربست وپس از

دریافت جواب و سکوتی نسبتاً طولانی ناگهان مشت‌روی میز میکوبید و فریاد میزد . وبا اینکه دراثر سیگار کشیدن پیش‌از ۱۰۰ سیگار درروز دندانهایش متعفن شده بود ولی با وجود دستور اکید هیملر باز درصدد معالجه آنها نبود و از بامدادکه سر کار حاضر میشد سیاه مست بود . مردی با این خصوصیات بیش ازدو سال در داخل وخارج از آلمان ۷ سازمان ازجمله‌گشتاپو را اداره میکرد .

ازجمله تماسهای ناخوشایندی که کالتن برونر در جریان انجام وظایف محوله داشت یکی نیز ملاقات با والترویلهم کاناریس بود .

کالتن برونرقبل ازاینکه درمحل ملاقات حاضرشود بدقت پرونده دریاسالار کاناریس را مطالعه‌کرد و به این نتیجه رسیدکه سلف اوهایدریش مناسبات دوستانه‌ای با کاناریس نداشته و دریاسالار درگاوصندوق خود که اسناد ومدارك مهم را نگهداری‌میکرد اسنادی در اختیار دارد که یهودی بودن هایدریش راثابت میکند. هایدریش صرفنظر ازصحت یاسقم این گزارش جلادشماره یك یهودیان اروپا بشمار میرفت کاناریس و هایدریش با اینکه در محیط کار

مناسبات دوستانه‌ای نداشتند لکن رفت و آمد خانوادگی بین آنها برقرار بود و کاناریس که به‌غذاهای لذیذ علاقه‌ای فراوان داشت اغلب از هایدریش در خانه خود باغذاهائی از قبیل «گولاش» و «بورش» پذیرائی میکرد .

کالتن‌برونر احساس میکرد که خواهی نخواهی مجبور به‌تحمل ادامه دوستی شغلی هایدریش با کاناریس است، ولی برای اجتناب از هرگونه اختلاف میکوشید حوزه عمل خود را مشخص نماید و از این گذشته کالتن برونر امیدوار بود دوست و همکار قدیمی و صمیمی‌اش او تواسکورزنی بتواند رکن ششم را که وظیفه‌اش خرابکاری ـ سوءقصد و عملیات کماندوئی بود باعملیات معجزه آسا بخوبی اداره کند . کالتن برونر و اسکورزنی هردو کورکورانه و چشم بسته به هیتلر و مسلك ناسیونال ، سوسیالیسم ایمان داشتند و هرگز نیز شك و تردید وجدانشان را نمیآزرد. آنها بی‌آنکه در اجرای فرمانهای رسیده تردیدی از خود نشان دهند با توسل به اینکه مأمورند و معذور خود را از عذاب وجدان خلاص میکردند . کالتن‌برونر از استراتژی جنگ حتی آگاهیهای ابتدائی نیز نداشت ولی میدانست آلمان بهر قیمتی شده باید

پیروزی رااز آن خویش‌سازد . اوجنگ را بچشم‌مبارزه‌ای پردامنه مینگریست واسکورزنی رامبارزی پرتوان‌میدید.

اولین ملاقات کالتن‌برونر با کاناریس همانطوریکه انتظارمیرفت بخوبی پایان‌گرفت . کاناریس که مردی‌خرد جثه بود به‌سخنان همکارجدید خود باحوصله گوش داد وبا عباراتی زیبا وجملاتی فریبنده به‌کالتن‌برونر اطمینان داد که درعملیات خرابکاری‌وترورسازمان جاسوسی وزارت‌دفاع پس‌از آگاه ساختن رکن ششم دست بکارخواهد شد . این همکاری نه تنها به‌سود هردوسازمان بود بلکه این امکان را فراهم میساخت که کارها باسهولت بیشتری انجام شود .

هنگامی که کالتن‌برونر ازحضور کاناریس مرخص شد میپنداشت که نگرانیهای اوبی‌پایه بوده واوتوانسته‌است کلیه خواستهای خود را به‌کاناریس بقبولاند . حال آنکه کاناریس که مردی واقع بین وهنرپیشه‌ای ماهر بود تصمیم نداشت به احدی اجازه دهد درحوزه مأموریت او مداخله کند . اومصمم بود نظربه دلایل خاصی حوزه مأموریت و فعالیت خود را بیش‌ازگذشته‌گسترش دهد .

کاناریس

وقتی نازیها در آلمان به‌قدرت رسیدند درجستجوی مردی شایسته برآمدند تا اداره سازمانهای جاسوسی وضد جاسوسی را به‌اوبسپارند . مردی که برای اینکار نامزد شد یکی ازافسران نیروهای دریائی آلمان بود که گاه‌به‌گاه‌با آنها همکاری کرد بود وازدیدگاه سیاسی نیز کاملا مورد اطمینان بود .

خانواده کاناریس باوجود نام خانودگی خویش که یونانی بود قرنها پیش در آلمان ساکن شده بودند پدرش معدن‌کوچکی را اداره میکرد واحساسات ناسیونالیستی افراطی داشت وآنرا بابی‌پروائی تبلیغ میکرد .

باروشن شدن شعله‌های جنگ‌جهانی اول، کاناریس جوان خود را درنیروی دریائی آلمان یافت . باشکست آلمان کاناریس به‌آمریکای جنوبی رفت ومقامات دولت شیلی اوو ناوتحت فرماندهی‌اش را توقیف کردندکاناریس سرانجام موفق شداززندان شیلی‌گریخته وخودرا به‌آمریکا برساند . اوچند ماه بعنوان یك یهودی لهستانی در آمریکا

بسر برد . کاناریس درطول عمـرخود بایهودیـان روابطـی داشت که یکی ازجنبه‌های مشخص شخصیت اورا تشکیل میداد .

در سالهائی که دردستگاه آلمان نازی فعالیت‌داشت زمینه فرارتعداد زیادی ازیهودیان راازآلمان فراهم‌ساخت وحتی وقتی هم که‌گشتاپو فعالیت خود را جهت پایان‌دادن به فراریهودیان ازسرگرفت کاناریس باسرسختی وسماجت هرچه تمامتراینکاررا دنبال میکرد .

توجیهی که‌کاناریس برای این‌کارداشت فوق‌العاده جالب است . اوعقیده داشت‌که یهودیان همینکه ازقلمرو آلمان خارج شوند مأمورین ممتـازی بـرای آلمـان خواهند شد . کاناریس حتی درحضورهمکـارای خود نیز از زرنگی ومهارت مأمورین یـهودی تمجید میکـرد ولـی هرگزدرطول عمرخود ازیـهودیـان دراجرای نقشه‌هـایش استفاده نکرد .

کاناریس پس ازچند ماه توقف درآمریکا به‌اسپانیا گریخت و وابسته نظامی سفارت آلمان درمادرید بیدرنگ اورا بعنوان مأموراطلاعات استخدام کرد .

شکست آلمان درجنگ بین‌الملل اول ضربه‌ای‌خرد کننده براووارد آورد . کاناریس نظربه‌علاقه شدید به آلمان وهم ازنظر اینکه باقرارداد ورسای آلمان ازداشتن نیروی دریائی‌محروم میشد سخت تعادل روحی خودرا از دست داد وتا روزی‌که درقید حیات بود آثاراین ضربه‌در او محسوس بود .

کاناریس درنیروی دریائی درچند محل خدمت کرد ولی هرگز ازرؤیای احیای عظمت رایش غافل نماند . او دراندیشه پدید آوردن نیروی دریائی عظیمی برای آلمان بود تا همکاران خودرا دررأس آن‌بگماد.رؤیاهای‌کاناریس بتدریج عملی شدواومأمورگشت برزیردریائیهائی‌که برای آلمان‌مخفیانه دربنادراسپانیا ـ هلند وکشورهای‌اسکاندیناو ساخته میشد نظارت‌کند .

کاناریس میاندیشید که داشتن نیروی دریائی قوی کافی نیست و باید دولتی‌درآلمان برسر کارآید که بتواند آن‌را بکار گیرد . نه تنها او بلکه کلیه افرادی‌که عظمت مجدد آلمان را در رؤیای خود میپروراندند از ضعف و روحیه شکست پذیر حکومت جمهوری ویمار بشدت

ناراضی بودند .

کاناریس کینه‌ای بی‌پایان وخصومتی آشتی ناپذیر به جمهوری ویمار داشت ودر کلیه سازمان‌هائی که برای برانداختن آن میکوشیدندعضویت‌داشت . فعالیت پردامنه او درمحاکمه سال ۱۹۱۹ مورد توجه دادگاه نظامی ویژه مأموررسیدگی به قتل «روزالوکزامبورگ» و «کارل لیب کنشت» قرارگرفت ولی اوبامانورهای مدبرانه توانست ازمحکومیت سنگین برهد . کاناریس که باگذشت زمان به ناتوانی سازمان‌های افسران ارتش امپراتوری سابق در برانداختن رژیم‌ویمار آگاه شده بود درجستجوی‌نیروهای نوین‌برآمدو تجلیاتی‌ازخواستهای خودرادرحزب ناسیونال سوسیالیست آلمان دید .

ولی بزودی تردیدی راکه وجود عناصری مشکوك دررأس دستگاه رهبری حزب‌دراو بوجود آورده بودبکنار گذاشت وبه پشتیبانی هیتلر برخاست .

دوسال ازحکومت نازیها می‌گذشت که گورینگ‌او را برای کار دعوت کرد . اما کاناریس فریب خوده بود . اورا به فرماندی ناو جنگی منصوب نکرده بودند . او

موظف بود که سازمان جاسوسی ارتش آلمان را اداره کند .

از ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۹ با اینکه حوزه فعالیت ودستگاه تحت اداره اوتوسعه یافت ولی درتوانائی وقدرت او فزونی حاصل نشد،هرچند که بسال ۱۹۳۹ به‌درجه‌دریاسالاری ارتقاء یافت . دراین تاریخ بیش از ۱۵ هزار نفر در ۵۰۰ نقطه جهان تحت فرمان اوبودند ودرجهت پیشبرد هدفهای آلمان‌نازی تلاش میکردند . مأموران‌کاناریس درعملیات خرابکاری ـ ترورودگرگون‌ساختن نظام سیاسی کشورهای مورد نظرنیزنقشی برجسته داشتند . در جریان جنگ تعداد مأمورین تحت ریاست کاناریس به ۶۰ هزار مأمور و ۴ هزارافسرفعال وبازنشسته رسید .

او مایل بود شیوه‌های مورد عمل دستگاه جاسوسی انگلیس رابکارگیرد . ولی چون نتیجه کند و ناچیز بود شیوه‌های دینامیك‌تر وفعال‌تری را پیش گرفت که مورد عمل دستگاه جاسوسی روسیه بود و در اواخر جنك نیز امریکائیها به همان شیوه‌ها تأسی کردند. کاناریس ازشدت عمل اجتناب میکرد وهربار که امکان داشت به‌تحریکات

سیاسی متوسل میشد و یا ازراههای دیپلماتیك اقدام‌میکرد. از نظر کاناریس جاسوسی پیشه مردان جنتلمن بود.

شولز-هولتوس

تاسال ۱۹۴۳ دستگاه جاسوسی وزارت دفاع آلمان درایران از یك مأمور مطیع تجاوز نمیکـرد . مرکـز این سازمان در «تیرپیتز» در برلن بود وشبکه جاسوسی خودرا در ایران اداره میکرد.

بطور کلی عوامل‌وایادی بومی‌سازمانهای جاسوسی و اطلاعاتی کشورهای گوناگون خارجی درایـران تقریبا در وضعی شبیه خبرنگاران روزنامه‌های خارجی بودند .

خبرنگاران و عوامل خارجی سالهای طولانی مورد توجه نبودند وکسی به فعالیت‌ها و روابط آنها عـلاقه‌ای نشان نمیداد تا اینکه رویدادی شگرف وپیش‌بینی نشده پا بعرصه وجود میگذاشت و آنها را به کانون فعالیت های جاسوسی میکشانید.

برای اولین بار که دستگاه جاسوسی وزارت دفاع بفکر ایران افتاد ، مأموری لایق و برجسته بنام «شولز ـ

هولتوس» رابعنوان دبیر کنسولگری آلمان در تبریز به‌این شهر گسیل داشت.

هر چند که مأمور لایق و با تجربه‌ای چون «شولز- هولتوس» برای جاسوسی به تبریز اعزام شده بود اما این شهر بخودی خود اهمیت چندانی از دیدگاه جاسوسی نداشت. آلمان‌ها توجه‌به مراتب‌بیشتری به‌آنکارا-پایتخت ترکیه- مبذول میداشتند ، ویك گروه مأمورین آلمانی بعنوان دیپلومات این شهر فعالیت داشتند و تمام منطقه خاورمیانه تحت نظر آنها اداره میشد و ریاست این گروه را به سرهنك دوم «میرزرمات» سپرده بودند.

شهر اسانبول نیز از نظر اهمیتی که داشت مورد توجه خاص دستگاه جاسوسی آلمان بود وامور جاسوسی اینشهر رامردی‌بنام «پل بورگن»اداره میکرد.

با اینکه فعالیت‌های جاسوسی در ایران کار ساده‌و بی‌دغدغه نبود اما هولتوس‌به‌تنهایی باکمك چند مأمور که در محل استخدام شده بودند امور مربوطه را حل وفصل میکرد .

بسال ۱۹۴۲ که ایران ازشمال و جنوب موردحمله

قرار گرفت بیش ازدو هزار آلمانی در ایران اقامت‌داشتند وخانه آلمان در خیابان قوام‌السطنه تهران بصورت مرکز تجمع وخوشگذرانی آلمانیهای تهران درآمده بود

هر چند که با تصرف شمال و جنوب ایران روسها وانگلیسها بیدرنك اکثریت آلمانیهای مقیم ایران را باتهام جاسوسی و فعالیت به نفع آلمان دستگیر ساختند لکن باز اکثر ایرانیان دوستدار و هوا خواه آلمانها بودند. پس از حمله دوجانبه بایران احساسات موافق آلمان نه تنها کاستی نگرفت‌بلکه نضجی تازه‌یافت‌وروح تازه‌ای دراین‌احساسات دیده شده .باوجود احساسات موافق آلمان ، جز در موارد بسیار بی‌اهمیت وجزئی از آن بهره برداری کافی نشد.

در تبریزروسها «شولز- هولتوس» رادستگیر کردند اما اوتوانست خودرا اززندان روسها نجات‌داده وبگریزد. همسر هولتوس که خود را بقیافه زنان ایران در آورده بود از کوهستان‌های کردستان خود را به‌ترکیه رسانید . وازبرلن تقاضای کمك کرد . سرگرد «شولز - هولتوس» که درخفا واستتار بسرمیبرد آنی ازفعالیت دست برنداشت وبا همکاری چند تن‌از ایرانیها بزودی موفق شد یك‌شبکه

کوچك بوجود آورد. اگر مأمورین ایرانی به مأمورمت ـ های خود علاقه نشان نمیدادند وموفقیتی نداشتند کوتاهی وتقصیر از جانب هولتوس نبود.

یکی دیگر از مأمورین آلمانی نیز بنام «کومل» توانست خود را اززندان متفقین رهانیده ودرچاه آبی مخفی شود. کومل پش از چند روز خود را بهدوستان ایرانیش معرفی کرد وآنها او را در حمایت خود گرفتند. با اینکه کومل باستان شناس علاقه زیادی به شرکت درفعالیتهای جاسوسی داشت اما دوستان ایرانی او ترجیح میدادند در خفا بماند وفعالیتی نداشته باشد.

هولتوس که شوق و علاقه فراوان کومل رامیدید اولین مأموریت را به اوسپرد. کومل مأموریت داشت که به منطقه تحت تصرف روسها رفته و نقشه یك گذرگاه کوهستانی را که محل عبور کاروانهای نظامی بود تهیه کند.

دانشمند آلمانی پس از انجام مأموریت محوله‌و تهیه نقشه مورد نظر که آن را روی دستمالی ترسیم کرده بودبه تهران بازگشت. از نظر موفقیتی که دراین مأموریت

نصیبش شده بود میخواست که رؤسای جاسوسی آلمان در برلن نیز از این اقدام درخشان آگاه گردند . اما « شولز-هولتوس» بزودی دریافت که انگلیسها «کومل» را در نزدیکی مرز متوقف ساخته و نقشه را دیده‌اند.

هولتوس بهتردید که جانب احتیاط را رها نکرده و نهانگاه خود را تغییر دهد.

بموازات این دگرگونیها بود که یك بازرگان آلمانی بنام «ویلهلم سوارتسکف» که تجارت چرم میکرد و تجارتخانه‌ای نیز در خیابان لاله‌زار داشت توسط یکی از دوستان ایرانی هولتوس پیامی برای او فرستاد .

هولتوس این ماجرا را با عبارات زیر تشریح کرده است:

وزیری - تبعه ایران - کیفش را باز کرد و از توی آن یك عکس رنگ ورو رفته و نامه‌ای بیرون کشید .عکس مردی را با اونیفورم مارشالی سواره نظام ارتش امپراتوری درسال ۱۹۱۴ نشان میداد که یك نشان صلیب آهن درجه یك سینه‌اش را زینت داده بود. نامه‌نیز، تقاضای کار بود که باعبارت : « اینجانب امضاکننده زیر بدین

وسیله آمادگی خود را جهت شغل جاسوسی اعلام‌میدارد. لازم به تذکر نیست‌که درقبال این خدمت تقاضائی ندارم وبا اینکه از نژاد یهود هستم واز بیست سال قبل در ایران مقیم شده‌ام همیشه خود را یك آلمانی‌واقعی‌میدانم.»شروع شده بود.

هولتوس بابی‌پروائی خاص‌خودو بی‌آنکه تردیدی بخود راه دهداین پیشنهادفوق‌العاده را پذیرفت . هولتوس برای فرار از سکوت وعدم فعالیتی‌که با آن روبروبود هر پیشنهادی را که به او میشد بـدون‌مکث وتامل میپذیرفت.

آن روزها تهران از پناهندگان لهستانی که بتازگی وارد ایران شده بودند واکثرآنها نیزار اردوگاههای‌سیبری بازگشته بودند موج میزد. این عده اززندانیان سیبری، در کارخانه‌های اسلحه سازی شوروی به‌کارگمارده شده بودند وجاسوسان آلمانی‌بسیارمایل‌بودند ازنوع ومیزان‌سلاحهائی که در این کارخانه‌ها ساخته میشود آگاهی حاصل نمایند ، «شورانکف » بازرگان یهودی آلمانـی بدون زحمـت و بسهولت موفق شدباچندتن ازاسرای لهستانی رابطه برقرار کرده واز آنها درباره چیزهائی کـه در شوروی دیـده‌اند

پرسشهائی بنماید.

آگاهیهائی که «شوارتسکف» از زندانیـان سیبری بدست آوردامیدوار کننده نبود. اطلاعات جسته‌وگریخته‌ای از وضع زندانیان در زندانهای شوروی بدست آورد ولی موفقیتی در کسب آگاهی‌های نظامی نداشت

اما جریان به همینجا ختم نمیشد . دیگر مامورین و عوامل آلمان در ایران که آلمانی نیز نبودند، از لهسانیها بخوبی و با مهارت بهره کشی کردند.

سرویسهای اطلاعاتی وخبری وزارت دفاع آلمان با پیروزی از سنت دیرین مورد عمل در آن وزارتخانه ،حتی درمواردی که در یك کشور واحد فعالیت های جـاسوسی داشتند بطور مستقل فعالیت میکردند و از ایجاد رابطـه با همدیگر اجتناب داشتند. تاپائیز سال۱۹۴۳، مامورین آلمان در ایران درچهار چوب اجرای یك مأموریت حیاتی کـه سرنوشت رایش سوم وجنك بین‌المللی راتعیین‌میکرد بسیج شدند. سازمانهای گوناگون صرفا بطور اتفاقی تماس میگرفتند وعملا ارتباطی بین آنها وجود نداشت.

دکتر ماکس فن‌اوپنهایم ـ باستان شناس آلمانـی و

مأمور دستگاه جاسوسی وزارت دفاع آلمان درباره روابطی که با دیگر مأموران این سازمان داشته مینویسد که مایل نبود با حادثه جویان فاقد اصل ونسب و ولگردانی که دستهایشان از خون بیگناهان رنگین بود ودر «تیرپیتز» در دستگاه جاسوسی وزارت دفاع آلمان جمع شده بودند همکاری نماید.

آنروزها کسی از حقیقت ماجرای شرکت دکتر «اوپنهایم» در فعالیتهای جاسوسی سر در نیاورد وامروز هم با اینکه ۲۳ سال ازپایان جنك جهانی دوم میگذردهنوز انگیزه او عیان نشده است. افرادی که او رامیشاختند ابله وبی مغزش میدانستند وشایع بود که او وخانواده‌اش را به عنوان گروگان به آلمان آورده‌اند.

ارنست مرسر ـ پایه‌گذار وبانی کاملترین سازمان جاسوسی آلمان در ایران ازعلاقه بی‌ثمر فن‌اوپنهایم نفرت داشت وبا تحقیر طنز آمیزی فعالیتهای دلیرانه ولی بی اثرشولزـهولتوس را نظاره‌میکرد.

«مرسر» عادت داشت که‌از حادثه جوئی بپرهیزد ودر موارد غیر ضروری جانش را بخطر نیندازد. لکن

«مرسر»بایك مشت‌مأمور مجبور بود دردشوار ترین‌شرایط فعالیت‌های خود را باباالاترین درجه کارائی ادامه دهـد و مساعی او برای دیگر سازمان‌های جاسوسی آلمان که در شرایط بمراتب مناسبتری فعالیت داشتند نمونـه و سرمشق باشد.

الکساندرروکین-افسرپیشین اداره‌اطلاعات‌شوروی درایران و تعدادی از نویسندگان غرب ازقبیل کوکریج و سینگر وغیره ادعا میکنند که فن‌اوپنهایم در تهیـه مقدمات توطئه قتل سران‌متفقین نقش‌بزرگی داشته است. درحالیکه افرادی که ازماجراهای جنك جهانی دوم جان سالم بـدر برده‌اند نظرشان برخلاف‌این است.

نکته قابل توجه اینستکه ادارات جاسوسی سوئیس اتریش وایتالیا بااینکه به«مرسر»اطمینان نداشتند امااحترام فوق‌العاده برای او قائل بودند.

دستگاه جاسوسی و ضد جاسوسی سوئیس در زمان صلح آنچنان‌محدودو کم‌فعالیت‌بود که به‌دشواری‌میتوانست موجودیت خود را توجیه نماید. ایـن تشکیلات بـودجه سالانه‌اش از ۲۰ هزارفرانك سوئیس تجاوزنمیکرد والاصو

فعالیت خود را به بررسی و ارزیابی مقـالات مربوط بـه سوئیس درنشریات‌خارجی وگزارشهای دریافتی‌ازمأموران خود متمرکز کرده بود. «مرسر» عموما هرهفته یك‌گزارش به دستگاه جاسوسی‌سوئیس ارسال میداشت وبابت‌آن ۱۲۰ فرانك دریافت میکرد . بااین که این مبلغ بسیارناچیز بود وهزینه‌های او را تأمین نمیکرد امـا او ازمحل فعـالیتهای دیگر که مشورت درامور مالی‌وتخصص درحسابداری‌بود زندگی خود را براحتی اداره‌میکرد.

نظر به‌آگاهی به چهار زبان ایتالیائی ـ اسپانیائـی‌ـ آلمانی وانگلیسی وروابطی که برکت مسافرت‌به نقاط و مقامات زیادی برقرار کرده بود شرکت‌های سوئیس‌بارها اورا برای انجام مأموریت غیر سیاسی به‌کشورهای خارج گسیل میداشتند.

«مرسر» درایامی که برای دستگاه جاسوسی و ضد جاسوسی سوئیس خدمت میکرد، هرگز این حقیقت را که با دیگر سرویسهای جاسوسی خارجی نیز سروسری دارد ، نهان‌نساخته بود.

بدنبال‌عملی‌شدن آنشلوس‌ـانضمام‌اتریش به آلمان‌ـ

ودسترسی سرویس جاسوسی وزارت دفاع آلمان به‌پرونده «مرسر» و آگاهی ازاینکه او بموازات خدمت‌برای سوئیس با دستگاه‌جاسوسی ایتالیانیزهمکاری داشته است،کاناریس علیرغم این دوگانگی باوعلاقمند شد. مزایائی که‌مأموران آلمانی‌دراومیدیدندتسلط بچهارزبان‌زنده‌ـ آشنائی‌بااوضاع دنیا وداشتن مناسبات خانوادگی با چند فامیل مقیم امریکا بود.

هنگامی که «مرسر» بسال۱۹۳۸ بـرای یك شرکت سوئیسی‌دربرلن کارمی‌کرد ازاو دعوت بعمل‌آمد بادستگاه جاسوسی آلمان همکاری نماید. درملاقاتی که بین مرسر و وسروان «مارتین‌مونکه» دربرلن بعمل آمد باوجود سخنان تحریك‌آمیز مونکه و دامن زدن باحساسات نژادی مرسرو تذکر این نکته‌که همبستگی‌نژادی بسیار قوی بین‌آلمانهای رایش سوم وآلمان‌های سوئیس وجود دارد مرسر تحـت تأثیر قرار نگرفت.

مذاکرات اولیه چهـار ساعت بطـول انجـامید. با تماسهای‌متعددی که‌بین آندو صورت‌گرفت‌سرانجام«مرسر» حاضر بهم کاری بادستگاه جاسوسی آلمان شد وتعهد کردو

زمانیکه برای سرویس‌های آلمان فعالیت می‌کند باسازمان دیگری همکاری نداشته باشد .

باوجود اصرار دستگاه جاسوسی آلمان، او انگیزه خود را ازفعالیت درجاسوسی فاش نساخت.مرسر که‌راهی برای اثبات مراتب وفاداری خود نداشت قول شرف داد که به‌آلمان وفادار باشد.

«مرسر» دوره آزمایشی خود را در بوداپست ـ پایتخت مجارستان ـ گذرانید. دراین روزها دست کم سه مأمورآلمانی اورا شب وروز تحت نظر داشتند واغلب مأمورین دشمن به‌او رجوع کرده ومیخواستندبه‌آلمان‌پشت کرده وباآنان‌همکاری داشته باشد . مرسر که بخوبی ازاین فعالیت هاوتحریکات‌آگاهی داشت زیربارنرفت وتوانست به این وسیله رضایت مقامات مافوق خود را بخوبی جلب نماید.

«مرسر» را پس ازپایان این دوره‌آزمایشی به‌امریکا فرستادند وپس ازسه ماه مجدداً به‌سوئیس مراجعت‌کرد . کوشش زیادی بعمل آورد تا نمایندگی شرکتهای سوئیسی را درخاور میانه به‌او بسپارند . باهمین عنوان بود که در

اواخر سال ۱۹۴۰ وارد تهران شد.

در اوت ۱۹۴۲ که متفقین، آلمانیهای مقیم‌ایران را اخراج کردند دلیلی وجود نداشت که دستگاه جاسوسی آلمان اورا در مقام خود ابقاء کند. اما مرسر مزایای زیادی داشت. او برخلاف «فن‌اوپنهام» و«شولز-هولتوس» شبکه جاسوسی کوچك ولی فعالی درتهران دایر کرده بود ومرتب به برلن گزارش میفرستاد. اما نظر به‌اینکه«مرسر» تبعه سوئیس بود با برخورداری از این‌مزیت میتوانست‌بی آنکه سوءظن کسی را جلب کند حتی پس از اشغال‌ایران بدست‌متفقین به‌اقامت‌خود درایران ادامه دهد.

کلیه افراد وسازمان‌هائی که مرسر با آنها سروکار داشت ازاو گله‌ای نداشتند. مقامات آلمان نازی وایران نیز از او رضایت کامل داشتند. تنها فردی‌که دراین میان‌از این وضع رنج میبرد خود مرسربود.

«مرسر» اعتراف کرده بود که‌تهران نقطه‌ای‌است که اومایل‌است‌تا پایان‌جنگ‌جهانی دوم خود را درآنجازندانی کند.

میگوید: «از خودم بارها پرسیدم درتهران‌چه حادثه

ورویدادی میتواند پدید آید؟ حال که سرنوشت جنگ در تهران تعیین نمیشود حوادث این شهر نیزنمیتوانـد مهیج و پرماجرا باشد.»

باشگاه ادبیات

۳
فصل سوم

مارس
لاهوزن

در اوایل سال ۱۹۴۳ دو تن از ژنرال‌های آلمان بنام فن ترسکو و اولبریخت به این صرافت افتاده بودند که با فقدان هیتلر بهتر میتوان درجنگ پیروزی آلمان را تأمین کرد. در تعقیب این اندیشه نقشه‌های گوناگونی را که میتوانست آنها را به قدرت برساند مطالعه وتجزیه وتحلیل کردند و سرانجام به این نتیجه رسیدند که ابتدا با بدهیتلر را نابود کردو آنگاه درباره شرایط انعقاد قرار داد صلح با متفقیق وارد مذاکره شد.

طرح معروف به «فلاش» از نظر برخورداری از حمایت

تعداد زیادی از ژنرالهای آلمانـی بسیار امیدوار کننده و نوید بخش‌بود.«فن ترسکو» که مردی‌زرنگ و محیل بود سرانجام توانست هیتلـر را قانـع‌نماید کـه در کنفـرانس سرویسهای جاسوسی آلمان‌که در۱۲ مارس در اسمولنسك در شوروی تشکیل‌میشدحضور بهمرساند. با وجودپشتیبانی تعدادی از ژنرالها ازطرح «فلاش» درصورت عدم‌همکاری اداره جاسوسی ورماخت‌ـ ارتش‌آلمان‌ـ امیدی به‌موفقیت آن نبود . بمب یاسلاح دیگری که در قتل هیتلرمورد نیاز بود دراختیار نداشتند وبمبهائی که دراختیار داشتند قبل‌از انفجار صدائی ازخود خارج‌میکرد وازاینرو برای اجرای نقشه «فلاش» نمیتوانست مناسب ومفید باشد امـا سرویس ضد جاسوسی ارتش آلمان بمبهائی ساخت انگلیس را که بیصدا بود وبرای استفاده پارتیزان‌ها ازراه هوا ارسال‌شده بود دراختیار داشت.

اجرای این‌نقشه به«اروین لاهوزن»ـ کارشناس بـا تجربه‌واستاد مسلم‌عملیات‌خرابکاری‌وترور‌دستگاه‌جاسوسی ارتش‌آلمان‌سپرده شد. این بارلاهوزن‌بجای اینکه‌ـ آلمانها‌ـ روسها ویاانگلیسها رانابود کند مأموریت داشت‌رهبر کشور

متبوعه‌خود یعنی آدولف‌هیتلر را از بین ببرد. توطئه‌جیان‌در نظر داشتند پیشوا را بمجرد پیاده‌شدن از هواپیما نابود کنند. برای عملی کردن‌این نقشه‌توطئه‌چیان‌باسرهنگ دوم«فن‌بوزلاگر» که‌نیروهای آلمانی‌اسمولنسك‌در فرمان‌او بودند تماس گرفتند اما‌او هر نوع‌همکاری‌را موکول‌به‌دریافت‌دستور از مافوق‌خود کرد. وچون فرمانده مافون «بوزلاگر» از صدور این‌فرمان خودداری نمود، یکی‌از افسران زیردست‌ژنرال«فن‌ترسکو» دست بکارشد وبمبی را بصورت بسته هدیه بسته بندی کرد و برای اینکه سوء ظن احدی جلب‌نشود دوبطری مشروب نیز به‌آن اضافه کردند و «فن‌ترسکو» ازخلبان هواپیمای حامل هیتلر خواست آن هدیه را برای دوستش ژنرال اشتیف ببرد .

این توطئه‌بی نتیجه ماندوبمب‌منفجر نشد وهیتلربی آنکه کمترین آسیبی ببیند جان سالم بدر برد.

اندرس

در ۱۹۳۹ که هیتلر واستالین برسر تقسیم لهستان بدو منطقه نفوذ توافق حاصل کردند هیتلرهرگزباین فکر نیفتاده بود که مخالفان خود را چگونه دست بسر کند .

بر خلاف آلمانها که فعالیتی واقعی نداشتند روسها بیدرنگ دست بکارشدند و کلیه‌افرادی‌را که بادشمن‌همکاری داشته باشند به‌سیبری تبعید کردند.

روسها دقت زیادی‌در انتخاب قربانیان خود نداشتند ودرمدت کوتاهی بیش‌ازدومیلیون‌لهستانی را روانه‌اردوگاه ها وزندانهای سیبری کردند. درمیان تبعید شدگان از کلیه طبقات جامعه لهستان دیده میشدند.

افسران‌ارتش‌ـمالکین اراضی‌ـ کشیشان‌ـ کولاك‌هاـ بانکداران و سوسیال دمکرانها از جمله طبقاتی بودند کـه راه سیبری یا دیگر نقاط دور دست را درپیش‌گرفتند .

بدنبال تجاوز آلمان به شوروی وپس از مذاکرات طولانی وخسته‌کننده‌که بین شوروی و انگلیس بعمل آمد سرانجام استالین توافق‌کرد ۱۲۰ هزار نفر ازلهستانیهاکـه اکثر آنها نیز مرد بودند بایران فرستاده شوند.

شوروی وانگلیس تصمیم داشتند به‌فرماندهی ژنرال « اندرس » نیروئی ازلهستانیها بـرای شرکت در جنگ در منطقه خاورمیانه بوجودآورند . ژنرال « اندرس » همان مردی است‌که توانسته بود از زندان لیوبیانکا ـ که درقلب دستگاه جاسوسی شوروی در میدان « لیوبیانکا » در مرکز

مسکوواقع است- از زندان گریخته وخودرا نجات دهد.

روسها همزمان بـا اعزأم اینعده انسان دوستی غیر منتظره‌ای از خود نشان دادند وبیش از ۴ هزار زن اسیر لهستانی راآزادکردند .

یك دسته ازلهستانیها باکشتی از راه دریای خزر به شمال ایران رسیدند . لشکر دهـم انگلیس دربندر پهلوی مقدمات نگهداری ایـن عده را فراهم آورده بود و یك اردوگاه موقت برای اسکان آنها تهیه دیده بـود . اسرای لهستانی با ورود به ایران توانستند از سر نوشت شومی که که آنها را تهدید میکرد و مآلا منجر به‌مرگ میشد نجات یابند .

مقامات انگلیسی در بندرپهلوی ، اسرای لهستان‌را ضدعفونی کرده وپس ازکـوتاه‌کردن موهایشان لباسهای مناسبی پوشاندند. لهستانی‌هاکه بیش از دو سال در سیبری بسر برده بودند غالباً عریان ونیمه عریان بودند.

روسهاکه بی‌شك منظورشان جلب محبت لهستانیها بود سخت دچار اشتباه شده بودند چون با وجود رهائی‌از زندانهای سیبری ، کینه‌ای ژرف و نفرتی عمیق نسبت به

روسهادرخوداحساس‌میکردند. اینگونه تمایلات‌وگرایشهای مخالف‌بود که روسها از پدیدار شدن آن‌هاوحشت‌داشتند.

اسرای‌لهستانی‌رابتدریج بدیگراردوگاههای‌انگلیس در نزدیکی تهران و اصفهان نقل مکان دادند . واز این‌نقطه بود که اکثرلهستانیهاکه توانائی شرکت درجنگ راداشتند عازم عراق شدند و به ارتش ژنرال « اندرس » پیوستند . پاره‌ای از زنان لهستانی نیز باکشتی از راه خلیج فارس رهسپار افریقای خاوری انگلیس شدندوبقیه نیز دراردوگاه های ایران به زندگی‌خود ادامه دادند .

بزودی لهستانی‌هائی‌که در ایران مانده بودند به تهران روی آوردند . در خیابان‌ها ـ بازار وکافه‌های تهران لهستانیها موج میزدند. عده زیادی از زنان لهستانی درخانه‌های ایرانیان ثروتمند و یاخارجیانی‌که وضع مالی رضایتبخشی داشتند بعنوان‌خدمتکار استخدام شدند. آنهائی که نتوانسته ویا نخواسته بودند برای خودکار یا سرگرمی فراهم‌کنند در خیابانها پرسه میزدند . این وضع ساکنان تهران‌را خشمگین‌میساخت چون‌آنهارا عامل بروزوسرایت تیفوئید میپنداشتند.

امـروز دشوار است که بتوان صحت این اتهام را ثابت کرد ولی این امر مسلم است که لهستانیها بیماری واگیردار دیگری‌را سرایت میدادندو آن انزجارو نفرت از روسها بود .

حتی مرسر نیز که با اخراج آلمانیها از ایران بـا دشواری‌هائی روبرو شده بـود بسهولت توانست در میان لهستانیهای مقیم تهران عواملی برای خود استخدام کند.

واندا

زندگی مادی مردم تهران چون دیگر جنبه‌های آن از هرج ومرج و آشفتگی دور نمانده بود. خانواده‌های اشرفی در روابطی که با خارجیان داشتند با احتیاط زیادی عمل میکردند . انگلیسها و امریکائیها هم که جانشین آلمانها شده بودند اعیان و اشراف را از اینکه با آلماتها روابط بسیار دوستانه‌ای برقرار کرده بودند سرزنش میکردند . ایرانیها می‌اندیشیدند که شاید روزی نیز آنها را نظر به مناسباتی که با انگوساکسونها داشتند بباد انتقاد خواهندگرفت.

اتباع کشورهائی که در جنگ درگیری نداشتند از

مزایای زیادی برخوردار بودند . مرسر نیز چون تبعه سوئیس بـود ، همه‌جا با خـوشروئـی استقبال میشد . مرسر در ایران بعنوان بازرگانی جدی معرفی شده بود . قدش کمی بلندتر ازمتوسط بود. خیلی قوی و آرام و تودار مینمود . او تحصیل کرده‌وتربیت صحیح دیده‌بود.

مردان مجرد نیازهای جنسی‌خود را به‌وسایلی‌رفع میکنند . مرسر نیز این نیاز طبیعی را بطوز معقولی برطرف کرده بود . در تهران چون دیگر شهرهای بزرگ وپرجمعیت محلهائی برای‌رفع نیازهای‌جنسی مردان‌وجود داشت وبا مبلغی جزئی مردان مجرد و بی زن میتوانستند ساعات خوشی راگذرانده ورفع‌احتیاج کنند . امااز‌روزی که مرسر یا « واندا » آشنا شد دیگر بـه دیدارهای شبانه نرفت . مرسر درپی رابطی بود که او را بالهستانی‌های‌مقیم تهران محشور سازد وفرق نمیکرد که این رابط واندا باشد یا اینکه یك مرد لهستانی این مهم‌را بعهده‌گیرد . « واندا » در خانه مرسر به کارهای خانه داری و آشپزی نمیپرداخت چون یك آشپز روسی و دو پسر بچه ایرانی‌کارهای عادی روزانه مرسر را انجام میدادند .

مرسر به صلیب سرخ لهستانی‌های ایران آگاهی داده بودکه مایل است یکی از زنان لهستانی راکه نیاز مبرمی به نگهداری وکمك داشته باشد درخانه خود راه دهـد . در تماسی کـه نماینده صلیب سرخ در اردوگاه لهستانیهای تهران با واندا بعمل آورد واندا تمایل خودرا به زندگی بایك مرد مجرد سوئیسی ابراز داشت و سرش را به‌علامت رضایت تکان داد. باگذشت سه سال دیگرواندا گذشته‌های تلخرا به فراموشی سپرده وبزندگی جدیدخود با مرسر عادت کرده بود.

این دختر سرگذشت سوزناکی داشت . یك‌هفته بودکه قوای آلمان ورشورا به تصرف درآورده بودند . خانواده‌اش در شهر دیگری بود و نمیدانست برسر آنها چه آمده است . هرچندکه واندا سخت نگران حال آنها بود اما وسیله‌ای بـرای رسیدن به‌آنها در اختیار نداشت . آنروزها همه انتظار داشتند ببینند نیروی‌آلمان با یهودیان لهستان چه رفتاری در پیش خواهدگرفت . جشنی‌بمناسبت هفدهمین سالروز تولد واندا ترتیب داده شده بود آنشب حال واندا دگرگون وغیرعادی بود.یك‌بطری ودکاخریده‌و

آنرا تا نیمه خالی کرده بود. او درجستجوی مردی برآمد تا او وقت خود را با واندا بگذراند. اگر خاطره آنشب و مردی که واندا را بی‌سیرت ساخت بپرسیم نمیتواند جواب دهد. اولین آلمانی که باو برخورد کردجوانی زیبا و جذاب بود. آنشب پس از لحظاتی کـه گذشت واندا احساس کرد مردان دیگری نیز باطاق رفت و آمد دارند. بنزد او میایند و میروند. اوباتمام‌نیروی خود تلاش‌میکرد و مردان آلمانی را ازخود دور میساخت. سرانجام بازآن جوانی راکه بار اول دیده بود درکنار خود یافت که دستی به موهایش کشید و پیشانی‌اش را بوسید و از اطاق خارج شد.

از روزی که‌خانه‌اش‌را ترك گفته بود دوماه‌میگذشت. او حالا در شهر مینسك درمنطقه متصرفی شوروی بود. دو جوانی که او را همراهی میکردند مزاحمتی برایش ایجاد نکردند. در مینسك روسها ازاو استفاده میکردند واز اینکه مقاومتی ازاونمیدیدند خشمگین می‌شدند. سربازان روسی اوراکتك زدند. درسیبری نیزگاه‌گداری او را میزدند. اما دیگرکسی باو توجه نداشت. روز بروز لاغرتر ـ زشت‌تر

و کثیف‌ترمیشد. اما ازروزی که به‌تهران رسیده بود حالش بهتر شده ونشاطی درخود میدید . بتدریج چاقتر شده و به سرو وضع خود میرسید.

واندا که خود را در مسیر زندگی طبیعی میدید خواستهایش جان‌گرفتند. او نیز میخواست خانه و زندگی داشته باشد به‌کافه‌ـسینما وگردش برود اطاقی‌خاص‌خویش داشته باشد.

مرسر با اتومبیل شخصی اورا از اردوگاه لهستانیها به‌خانه‌اش آورد. زیبائی وراحتی خانه لحظه‌ای او راگیج کرد. ازاین وحشت داشت که نیروی‌کافی برای‌کارهائی که باو میدادند نداشته باشد .

شنید که مرسر باو میگفت فعلا تنهاکاری که از شما میخواهم اینستکه بخوابید‌ـبخورید‌ـمطالعه‌کنید وبه‌گردش بروید.کارهای خانه باشما نیست . وقتی نیروی‌خود را باز یافتید آنوقت خواهم‌گفت که‌کار شما چیست .

برخلاف «مرسر» که در پناه تابعیت سوئیس زندگی مرفهی داشت و به امور خیریه میپرداخت واززندگی‌بهره میگرفت دیگر عوامل وجاسوسان خارجی روزگار سختی

داشتند .

درمنطقه تحت کنترل شوروی عملا هرگونه‌فعالیتی ناممکن بود . ولی درجنوب و شهر تهران تا حدودی نظر به محافظه‌کاری و عدم قاطعیت دستگاههای ضد جاسوسی انگلیس وتا حدودی نیز از برکت همراهی وعلاقه مردم بومی ، مأمورین آلمانی امکاناتی بـرای ادامه فعالیت‌های خود داشتند .

«شولز-هولتوس»چون‌جان‌خود را در تهران درخطر میدید وکار سودمندی نیز ازدستش برنمیآمد دعوت رئیس یکی از ایلهای جنوب‌را بـاطیب خاطر پذیـرفت وبعنوان مستشار نظامی ایل رهسپار صفحات جنوب شد .

رئیس ایل تا پای همکاری بـاشیطان بـرای شکست انگلیسها پیش رفته‌بود.

رئیس ایل مـأمورین هیتلر را بـاچشم شوالیه‌هایی مینگریست‌که دراین پیکارمقدس به‌یاری او آمده‌اند.رئیس ایل با مطالعه بولتن های نظامی آلمان‌که در آن پیروزیهای ارتش نازی تشریح شده بودخودرادرجریان‌گزارش‌جبهه‌ها میگذاشت و هنگامی‌که از شکست نیروهای انگلیس در

دونکرك آگاه شداعلامیه این‌شکست‌را به سر آرامگاه‌پدرش برد و آن‌را برای پدر قرائت کرد.

از ظواهر میشداستنباط کرد که انگلیس بـا ادامه‌کار وی در مناطق نفتخیز جنوب موافقت نخواهد کرد هر چند که رئیس ایل مصمم بود علیرغم بادها وجریانهای مخالف تیول خودرا حفظ کند.

رئیس ایل بموازات آمادگی‌های جنگی از دوستان خود ـ آلمانیها ـ خواست اورا یاری نمایند و در تعقیب این هدف دو برادر خود را به‌آلمان فرستاد تادربارهٔ اعزام‌چتر بازان آلمانی به‌ایران بامقامات مسئول مذاکره نمایند.

بزودی این دوخان زاده‌چادرنشین دربرلن بصورت دو شخصیت تظاهر کردند. هر روز آنها در کـریدورهای وزارتخارجه ـ وزارت‌دفاع ـ وگشتاپو حاضر میشدندوملتسمانه از متحدین خود میخواستند برای بیرون‌راندن اجنبیان آنها را یاری دهند. ایندو میخواستندکه اگر ارسال کمکهای فوری ممکن نباشد آلمانها حداقل‌چند تروریست دراختیار آنها بگذارند تا فرماندهان نیروهای انگلیس و شوروی و دیگران‌را نابود کنند.

« فرانزمایر » و « رومان‌گاموتا » مأموران اس. اس. حتی پیش ازشولز هولتوس بایران وارد شده بودند . پس از ورود به ایران در ۱۹۴۰ بامساعدتهای « اتل »سفیروقت آلمان در ایران آنها بزودی بسمت مشاور فنی در « نوول ایران اکسپرس » و بعدها نیز در یك شرکت کشتیرانی ـ احداث راه‌آهن و رادیو مشغول‌کار شدند. باورودنیروهای متفقین به ایران‌گاموتا خود را به ترکیه رسانید اما مایرکه به‌فارسی فصیحی مکالمه میکرد و روابط حسنه‌ای با محافل سیاسی برقرارکرده بود درایران ماند .

یاریهای سفیر ژاپن در تهران و دادن چند فرستنده رادیوئی مفید واقع نشد ومایر از طریق همکاران خود در آنکارا با برلن تماس میگرفت .

تا آن روزسابقه نداشت که‌یك‌مأمور آلمانی‌توانسته باشد چون مایر در زندگی سیاسی یك کشور مؤثر افتاده باشد. مایرازاوایل ۱۹۴۲ بانهضتی که تمایلات‌ناسیونالیستی افراطی داشت واز آلمان هواخواهی میکرد رابطه برقرار کرد .

«مایر»نه‌تنهادوست‌صمیمی«حبیب‌اله‌نوبخت»نماینده

پارلمان که تمایلات موافق نازی‌داشت بشمار میرفت بلکه توانسته بود همکاران دیگری نیز برای‌خود فراهم آورد.

«والتر شلنبرگ» دلایل زیادی برای ابـراز عـلاقه ناگهانی به ایران داشت. هنگامی مایر از او تقاضای یاری کرده بود که امکانات فعالیت‌دراین‌نقطه دورافتاده‌رابررسی میکرد.

«شلنبرگ» با دریافت پیام «مایر» و آگاهی ازاینکـه مأموری‌مجرب درایران دارد از۱۹۴۳ تصمیم‌گرفت‌آزادی عمل خودرا حفظ کندوشخصاً اداره عملیات رابدست‌گیرد شلنبرگ پس‌از مطالعه دقیق پرونده ایـران دوتصمیم مهم و حیاتی اتخاذ کرد.

با تصمیماتی که‌شلنبرگ گرفته بود سرویس‌خراب‌کاری آلمان مأموریت یافت یك واحد چتربـاز به ایـران اعزام کند ودرضمن دکتر «وینفرداوبرگ» که از مأموران برجسته دستگاه جاسوسی آلمان بود، از مونیخ به بـرلن احضارشد. «اوبرگ» از جمله مأمورینی بود که وظیفه‌اش جاسوسی‌ونظارت‌فعالیت جاسوسان‌آلمانی است.«اوبرگ» از رئیس مافوق خودخواست علل‌انتخاب اورا به‌این‌پست

بگوید. او آگاهیهائی بسیار ابتدائی درباره ایران داشت و از معلوماتی که ازاخبار روزنامه ها میتوان گرفت تجاوز نمیکرد. «شلنبرگ» وضع ایران را درچند کلمه تشریح کرد ودلایل اهمیت ایران راکه وجود منابع نفتی و عبور کاروان کمك‌های نظامی امریکابه شوروی ازخاك ایران‌بود تذکر داد .«شلنبرگ» گفت که اوضاع درایران‌بروفق مراد آلمانهاست ومتفقین باکنارگذاشتن افرادمتمایل‌به‌آلمان با مشکلات وگرفتاریهای زیادی روبرو شده‌اند ودولت حتی مراتب نارضائی خود را مخفی نساخته است . شایع است که اکثر گردانندگان ازهواداران‌آلمان هستند وظاهراً آنها را تحت فشارگذاشته‌اند . انتخابات قانونگزاری نیزدر اواخرسال خاتمه‌میگیرد ومیتوان باصرف مبالغی پول‌نتیجه مورد نظر را بدست‌آورد.

«اوبرگ» مأموریتی درباره نابود کردن چاههای نفت و خطوط آهن نداشت. انجام این مهم به‌چتربازان اعزامی به‌ایران واگذار شده بود. فعالیت «اوبرگ» محدود به‌تهران‌وصرفاً سیاسی بود وبا«مایر» که «شلنبرگ» احترام خاصی برایش قائل بودتماس میگرفت . ودر صورت نیاز

بامرسر نیز تماس برقرار میگردو نتیجه را به کاناریس گزارش میداد. بطور کلی «اوبرگ» درمناسباتی که بامأمورین سازمان جاسوسی ارتش آلمان درایران برقرار میکرد باید بالاترین درجه هشداری رامراعات مینمود.

گذشته ازفرودازراه هوابرای ورود مأمورین آلمانی به ایران تنها دوراه وجود داشت:

راه اول ببهانه زیارت بود یعنی همان کاری که «پل‌ـ لورکن» مأمور آلمانی کرده بود. اهل تشیع برای زیارت اماکن متبرکه در شرق ایران ومشهد مجازبه عبور از نقاط تحت کنترل روسها بودندامامتأسفانه اوبرگ کمترین آشنائی به زبان فارسی نداشت. راه دوم ورودبه ایران باکشتی یك کشور بیطرف از یکی ازبنادرترکیه بود.

«اوبرگ» پس از ورود به ایران نه بارادیو ونـه از راههای دیگر بابرلن تماس نمیگرفت وتا روزی که پایه‌های یك شبکه جاسوسی گسترده‌ای را نریخته بود بایـدبـدون کمك وبا اتکابخود فعالیت میکرد.

«شلنبرگ» واحد چتربازی راکه به ایران میفـرستاد از لشگر چترباز براندنبورگ واوریاننبورگ انتخاب کرده

بود. اکثر ابوابجمعی لشگر چترباز براندنبورگ از میان داوطلبانی که آزمایشهای بسیاردشواری را گذرانده بودند انتخاب میشدند. برخی از آلمان هائی که نژاد اصیل‌داشتند وداوطلبان آلمانی سودت ـ جنوب چکسلواکی ـ وتیرول جنوبی ـ در شمال ایتالیا ـ در این لشکر خدمت میکردند لکن هسته مرکزی این لشکررا افرادی تشکیل میدادندکه از خارجه ویاکشورهای بیطرف درجنگ بازگشته بودند. اکثر آنها ازامریکای لاتین افغانستان ـ چین ـ پرتقال و افریقاآمده بودند وبه زبان وسنن مردم آن سرزمینها آگاهی کافی داشتند. افراد این‌لشکر درمحلهای گوناگونی در آلمان واتریش تعلیمات لازم رادیدند و از هربابت دارای آمادگیهای لازم بودند.

آمادگیها وتعلیمات افراد این لشگر از هربابت کم سابقه ومنحصر بفرد بشمار میرفت. افراد آن را طوری‌بار آورده بودند که درصورت لزوم باید عضوی‌از اعضای خود را قطع میکردند. ویااینکه همکار مغروق خودرا که در آب غرق شده‌بود با عملیات تنفس مصنوعی از مرگ نجات میدادند.

بین براندنبورك واوریاننبورگ که اولی موردنظرو ورماحت ـ ارتش آلمان ـ ودومی دست آموز ومورد توجه اس.اس. ـ نازیها ـ بود رقابت شدیدی بچشم میخورد. همچشمی ازاینجا ناشی میشد که چتربازان خارج از آلمان وداوطلبان بهچند زبان تکلم میکردند ، واین رقابت اغلب نتایج ناگواری ببار میآورد. چتربازانی که ازکشور های خارجی به آلمان بازگشته بودندعموماً ازکشورهای متعددی گذشته ویا در آنجا اقامت کرده بودند . این افرادرا به هیأت قهرمانان واقعی در آورده بودند.

آنها شنا ـ مشت‌بازی ـ راندن موتورسیکلت ـ تانك ـ تراکتور ـ ولوکوموتیورا فرا گرفته بودند ومیتوانستند در آبهای سرکش رودخانه‌های پر تلاطم بامهارت خاصی قایقهای موتوری راهدایت کنند .

اسکورزنی که درشماره‌های گذشته با مهارتها و تجربه‌هایش آشنا شدیم‌دراین‌تاریخ‌درنزدیکی‌اوریاننبورگ ستادمرکزی خودرا قرار داده بودو ۱۰ مربی‌ایرانی داشت. لاهوزن نیز ازهمکاری نزدیك به چهل‌ایرانی‌برخوردار بود. ورویهمرفته ۸۰ نفر در دونقطه آمادگی‌های لازم را برای

فرود آمدن درایران فرامیگرفتند.

از این میان سرانجام ۶نفر را برای مـأموریـت در خاورمیانه انتخاب کـردند و در ۴۰ مـارس ۱۹۴۳ یـك هواپیمای مدل یونکر ۲۹۰ از کریمه به‌هوا برخـاست و مسافرین خودرا به‌فضای‌ایران‌رسانید. نیروی‌هوائی‌شوروی درشمال ایران فعالیتی برای جلوگیری از پرواز هواپیمای آلمانی نکرد. چتربازان آلمانی درنزدیکی‌یك‌دریاچه‌آب شور درشمال‌خاوری قم فرودآمدند. آنها مأموریت‌داشتند خود را به تهران رسانده و با مایر تماس بگیرند و اوامراو را اجرا نمایند.

چتربازان دستگاه‌های فرستنده ، اسلحه، مهمـات‌و مواد منفجره و ۲۰۰ هزار لیره‌استرلینگ باخودداشتند. آنها نمیدانستندپولی که‌در اختیاردارنددرچاپخانه‌سری‌درنزدیکی اردوگاه کار اجباری«راکسن‌هاوزن«چاپ‌شده و تقلبی‌است.

فردای آن‌روز یعنی در ۳۱ ماه مارس «پترفرگوسن» بایك هواپیمای نظامی امریکائی و در حالی کـه ۶۰۰ دلار امریکائی در جیب داشت وارد تهران شد ودوساعت بعددر

خانه‌دوستش«ولهایم»را بصدا در آورد و با«آیدا اکسوالسکا»
روبرو شد.

۴
فصل چهارم

آوریل

شولز ـ هولتوس

«پترفرگوسن» پیش ازاینکه بجانب خانــه «ولهایم» حرکت کند تلفنی ازایداکوالسکا خواسته بــود او را در منزل «ولهایم» ملاقات نماید . «فرگوسن» ازهشت ماه قبل که عازم آمریکا شده بود باآیدا مکاتبــه نداشت و اکنــون احساس میکرد که توجیه آن‌کاردشواری است . نیم ساعت ازورود «فرگوسن» به خانه «ولهایم»نگذشته بود که «خلیل شاپات» نیزوارد آن‌خانه شد .

شاپات ازبودن«فرگوسن» در آنجا اظهاربی‌اطلاعی میکرد . وقتی «آیدا» دررا بروی «شاپات» گشود لبخندی زدوگفت : میدانی درخانه کیست ؟ فرگوسن . فرگوسن، جاسوس .

خارجیان مقیم ایران ایـن سرزمیـن راکشور دور افتاده‌ای تلقی میکردند . هرچنـد کـه پاره‌ای از آنـان از دیربازدرایران اقامت داشتندوازدواج کرده وخانه وزندگی تشکیل داده بودند اما درسالهای ورود به ایران خودرا در تنهائی وحشتزائی‌میدیدند وچون‌گمشدگان احساس غربت میکردند .

یك‌روزنامه‌نگار آمریکائی در آن وقت این‌احساس را باعبارات کوتاهی بخوبی تشریح کـرده ومینویسد کـه خارجیها باگذشت ۱۰ ماه ازتاریخ اقامت درایـران ، خود رادرانزوای کامل می‌بینند ، وتنها پایتختی که درداشتن‌ایـن خصوصیات‌با تهران رقابت میکند«لهاسا» مرکز کشور تبت است .

همین خصوصیت منحصربفرد تهران بود که علیرغم دستورهای اکید برلن ، مأموران‌آلمانی را واداشت سنت دیرین عدم رابطه را فراموش‌کرده وبامأموران سازمان‌های گوناگون تماس‌هائی برقرار کنند .

«شولز ـ هولتوس» همزمان با اقدام متفقین بـرای دستگیری وزندانی کردن آلمانی‌های مقیم ایران با «فرانتز

مایر» ملاقات کرد . وهردو به سفارت آلمان درتهران پناهنده شدند . سفیر آلمان درایران بی‌آنکه بتواند کمکی درحق آنها بکند آنها را به هم معرفی کرد . واز آن‌تاریخ با اینکه دوستی واقعی بین این دو مأمور برقرارنشده بود اما هرگاه یکی از آندو خودرا دروضع دشوار مییافت بیدرنگ ازدیگری یاری میخواست . با ورود چتربازان اعزامی آلمان به‌ایران «مایر» با «شولز ـ هولتوس» که‌در کوهستان‌های‌جنوب حریم‌امنیتی یافته بود ، تماس‌گرفت. مایردرپیام ارسالی آگاهی داد که‌یك‌گروه قوی‌کماندودر نزدیکی تهران درنزد اوهستند وامیدواراست‌که تا ۸ روز دیگربتواند با برلن تماس برقرارنماید . تماس با برلن بسیاری ازمشکلات «شولز ـ هولتوس» را که دروضح حساسی قرارداشت برطرف میکرد . امیدواربود بتواند از همسرش‌که به ترکیه‌گریخته وازآنجا رهسپارآلمان شده بود خبری بگیرد . مایر باکوششهای‌فراوان درصدد مخفی کردن گروه چتربازان برآمد و امیدوار بود باپول زیادی که دراختیارداشت بتواند نهانگاهی درخورآنان دست وپا کند . هرچند که داشتن خصوصیت دشمن انگلیسها خود

مزیت با ارزشی بشمار میرفت. شیوه اندیشه شرقیها این توهم را درغربیها بوجودآورده بود . یکی از کماندهای چیرباز بنام «کورل» به تیفوئید مبتلا شد وجان سپرد بقیه کماندوهاپس ازصرف ۸ روزدشواری‌های فراوان‌سرانجام موفق شدند بامرکز دستگاه اس . اس درنزدیکی برلن رابطه برقرار سازند .

مایر

نیروی دریائی آلمان دربندر «نارویك» برای جلوگیری ازرسیدن کاروان کمکهای نظامی به‌شوروی در بندر«مورمانسك» یك اسکادران‌قوی دریائی متمرکزکرده بود . گذشته ازیك رزمناو جنگی و ۸ ناوشکن سه ناو معروف باسامی «تیرپیتز» ، «شارن‌هورست» و «لوتزو» نیز دراین بندرپهلوگرفته بودند .

این‌واحد دریائی قوی آنچنان چرچیل رابه نگرانی واداشته بودکه تصمیم داشت به روسها اطلاع دهددیگر از این راه انتظار دریافت کمکهای نظامی بیشتری‌را نداشته باشند .

ازنظراستالین قطع ارسال کمکهای نظامی‌یك‌فاجعه واقعی محسوب میشد .

ستاد ارتش رایش سوم هم بهبود حاصل درجبهه خاور را با خوشبینی زیادی تلقی میکرد .

دراین مرحله ازجنگ دستگاه جاسوسی آلمان درپی واردآوردن ضربه قاطعی به دشمن بود تا متفقین نتوانند در رساندن کمك به شوروی از ایران استفاده کنند . آلمانیها بابررسی‌هائی که بعمل آورده‌بودند امکان وارد آوردن ضربه‌های‌قاطع رابه دشمن دردریای مدیترانه خیلی بعید میدیدند . سرانجام ستاد ارتش آلمان بامطالعه کلیه جنبه‌های‌گوناگون جبهه‌های جنگ به‌این نتیجه رسید که انجام این مهم رابه مأمورانی که درایران ودرطول خط آهن سراسری ایران داشت واگذار کند.

کاروان کمکهای نظامی به شوروی درایران تحت مراقبت ارتش ایران ـ نیروهای شوروی وانگلیس و ۲۸ هزار سرباز آمریکائی‌بود . در آوریل ۱۹۴۳ تعدادمأموران آلمان درایران‌از ۴۰ نفر تجاوز نمیکرد . مایر وقتی دستور گرفت با این عده ناچیزدست بخرابکاری زده ، چاههای

نفت و تأسیسات راه آهن را نابود کند و در تماس با سیاستمداران ایرانی بکوشد احساسات آنها را بسوی آلمان جلب کند، سخت خشمگین شد . نخست «شلنبرگ» و آنگاه نیز «کالتن برونر» به «مایر» دستور آغاز عملیات خرابکاری را در ایران داده بودند . ایندو مشترکا به دیدار هیتلر رفته و منظور اورا از دستوری که صادر کرده بود جویا شدند . هیتلر فرمان داده بود مأموران آلمانی به هر قیمتی که شده از عبور کمکهای نظامی از خاك ایران و رسیدن آنها به شوروی جلوگیری کنند . هیملر عقیده داشت که در مأموریت‌های حیاتی از اینگونه ، تنها شخص هیتلر است که دستورها و فرمانهای لازم را صادر میکند . او گفت که پیشوا این راه را برای مأمورین آلمان در ایران انتخاب کرده و از این تاریخ دستورهای ارسالی به کماندوهای مقیم ایران بعنوان فرمانهای خاص هیتلر تلقی خواهد شد و باید بدون چون چرا و موبمو اجرا گردد .

مایرو همکارانش با آگاهی از اینکه مأموریت محوله به آنها تحت نظر شخصی پیشوا اداره میشود احساس غرور فوق العاده میکردند .

واندا

«ارنست‌مرسر» یك هفته پس‌ازفرود آمدن‌چتربازان آلمان درایران ،ازاین مأموریت آگاهی یافت ولی‌شگفت آوراینکه دوستان ایرانی‌مرسراو را ازاین کار مطلع کردند ودستگاههای جاسوسی آلمان‌کمترین اقدامی در این زمینه بعمل نیاورده بودند . «مرسر» شب هنگام به دیدار هم اندیشان وهمکارانش‌میرفت .حتی وقتی‌که برای‌استراحت وارد رختخوابش میشد دواسلحه کمری راازخود دور نمیکرد . نهانگاه اوممملوازابزارو آلاتی بودکه‌نویسندگان داستان‌ها و ماجراهای پلیسی شیفته آن هستند . درخانه «مرسر» دستگاه‌های فرستنده‌نهانی ـ اسلحه ومهمات ـ کلاه‌گیس ـ وسایل تغییر قیافه ومرکب نامرئی و دیگر وسائل مورد نیازش انبارشده‌بود .

خانه ییلاقی «مرسر» درخیابان‌کاخ ـ ازمحلات اشراقی نشین تهران ـ درنزدیکی خیابان پهلوی ، کمترین مزیتی برمنازل‌بازرگانان‌هم‌شأن اونداشت.مأمورین پلیس به‌این نتیجه رسیده بودند که زندگی داخلی مرسر خیلی

خشك ویکنواخت است . هرگاه که هـواداران سرشنـاس آلمان ازقبیل حبیب‌الله‌نوبخت ـ به دیدارش میرفتند ایـن دیدارها به بیطرفی سیاسی محض مرسر حمل میشد .

چند نامه‌ای که به اسم او بود ومورد بازرسی قـرار گرفته بود مطلبی جز آگاهی‌های بازرگانی دربرنـداشت . رمزی که مورد عمل مرسر بود ، آنچنان ساده وآسان بود که حتی یك پسرپیش آهنگ نیزبه‌سهولت میتوانست آنرا کشف کند اما هرگز این فکراندیشه کسی را جلب‌نـکرده بود .

باورود «وانداپولوك» به زندگی «مرسر» او اجبارا تغییراتی در زندگی‌خود داد ولـی این دگرگونیها آنچنان زیاد نبود که نظرمردم را جلب کند . اکثرساعـات روزرا «مرسر» درخانه میگذرانید وبه داستانها و سخنان «وانـدا» گوش میکرد . مناسبات آنها عاری ازهـرگونـه احساسات جنسی بود .

ازلحظه‌ای که آندو آشنا شدند «واندا»بی آنکه‌بداند به‌مرسر اطمینان کرده وتمام‌ماجراهای‌سوزناك خودرابرایش بازگو کرده بود . مرسر ازهرحرکت وازهرگفته و از هـر

عبارت «واندا» بهیجان میآمد وعمیقانه تحت تأثیر قرار میگرفت

«واندا»بابدنی ظریف- چهره‌ای رنگ‌پریده - دهانی زیبا - بینی باریك وچشم‌های درشت باحالت ، ازگونه دخترانی بودکه مردان را خلع سلاح میکنند وآنهاگناهان گذشته‌را به کودکی وبی‌تجربگی نسبت میدهند و از گناهانش چشم میپوشند .

«مرسر» بتدریج احساس میکرد مثل روزهای‌گذشته خواب راحت ندارد .

ازبابت‌مناسبات خودباسرویسهای جاسوسی‌نگرانی نداشت وبه‌دلهره‌های یکنواخت آن بخوبی خوگرفته‌بود. درزندگی داخلی نیز عاملی نبودکه بتواند راحتی اورا بر هم زند . «مرسر» به‌هیچ قیمتی مایل نبوداین‌زندگی‌راحت یکنواخت را برهم زند .

اندیشه‌ای‌که اورا رنج میداد واکنش «واندا» در برابراظهار علاقه‌اش بود . میاندیشیدکه «واندا» عشق‌اورا ازروی حقشناسی ویابه خاطر تأمین آینده خویش خواهد پذیرفت . مرسربااینکه تاآن روزجز دروغ وفریب وکلك

کاری نداشت اما هرگز خود فریبی نکرده وبی‌آنکه به بهانه متوسل شود همیشه بطور عینی درباره عشق خویشتن قضاوت واظهارنظر کرده بود. ازنظراوحتی «واندا»هنگامی که نیمه برهنه‌ازکنارش‌میگذشت ویا شب هنگام‌دراطاقش را بازمیگذاشت بازبیگناه وپاك بود .

تاساعت ۸ شب «واندا» درتخیلات و اندیشه‌های مرسرراهی نداشت . وباکارهای روزانه اعم از بازرگانی یاجاسوسی وقت خود را میگذرانید . به تشویق واصرار «مرسر» ، «واندا» گاه به‌گاه به‌خریدگردش یا سینما میرفت ولی وقتی به خانه بازمیگشت تمام کارهائی‌را که کرده‌و جاهائی راکه رفته بود ازسیرتاپیاز برایش تعریف میکرد. وقتی‌هم که «مرسر» برای شام مهمان‌داشت «واندا» دراطاق خود خلوت میکرد ونزد مهمانان نمیآمد . رفتار «واندا» و گوشه‌گیریهای‌گاه به‌گاه اوبه علاقه مرسر نسبت به‌او دامن میزد .

در هشتم آوریل آن سال «مرسر»درکافه«کنتیننتال» با «پرسی دان‌وارد» عضو اداره انگلیسی روابط عمومی شرکت درتهران قرار ملاقات داشت. « کنتیننتال » در آن

روزگار مرکز تجمع روشنفکران برگزیده و خارجیان بود. همینکه غذارا مستخدم در برابر آنها گذاشت «دان‌وارد» سرش را نزدیك گوش مرسر آورده وپچ‌وپچ کرد:

این دختر لهستانی که توخونته بالاخره برامون گرفتاری پیش میاره .

مرسر با شگفتی طبیعی گفت مگه چیکار کرده ؟

ـ مأمور « فرانترمایر » است و برای او کارمیکنه .

«مگه عقلتو از دست دادی ؟ این دختر یه‌راس از اردوگاه لهستانیها به‌خونه من اومده و در تهران هم کسی را نمیشناسه حتی نمیدونه که دستگاه های جاسوسی هم هس که فعالیتهای جاسوسی دارن . در شهر ورشو آلمانها اونو بی‌سیرت کردن پدرومادرش‌راهم کشتن. مگه‌نمیدونی که «واندا‌پولوك» یهودیه ؟

«دان‌وارد» با لحن آرامی گفت با این‌اسمی که‌داره معلومه که یهودی‌درهرحاا گر یهودیه‌یانیس اونو واسه‌این‌تو خونه‌ات آوردن‌تا تو کارات‌جاسوسی کنه‌و ببینه‌چیکار میکنی.

ـ نه. شاید هم اینکاریه جنبه دیگه از عدم اطمینون ستاد ارتش آلمان نسبت‌به مأمورین دستگاه های‌جاسوسی

دیگه باشه .

«مرسر» خودش را با این حرف قانع کرد.

مرسر

پرسی‌دان‌وارد به‌ارنست‌مرسر اطمینان‌کامل‌داشت. و از فعالیت های اودستگاه انتلیجنت‌سرویس بخوبی آگاه بود و میدانست که با دستگاه جاسوسی چندین کشور از جمله دستگاه جاسوسی ستاد ارتش آلمان همکاری دارد و این‌کار را بدستور مستقیم مقامات انگلیسی انجـام‌میدهد. هرچندکه آگاهی هم جاسوسان در عمل مـأمور دوجانبه بودند اما «دان‌وارد» کمترین دلیلی نداشت‌که بـه مرسر مظنون شود .

«مرسر» ۲۰سال بیشتر نداشت‌که‌به‌کارهای‌جاسوسی علاقمند شد. وبوسیله یکی از دوستان به‌سرویس‌جاسوسی دریاداری انگلیس‌معرفی‌شد. «انتلیجنت‌سرویس» نیزبسان سرویس جاسوسی‌ارتش آلمان مرسر را یك‌مورد استثنائی تلقی میکرد.

در طی سالیان دراز مأموریـت های خیلی آسان

باو محول میکردند ، بامیداینکه سرانجام در زمان مناسب از اوبهره گیری کنند. ملاقات با ویلیام سامرست موآم ـ نویسنده انگلیسی در زندگی « مرسر » دگرگونی ژرفی پدیدار ساخت. در این‌ملاقات که‌درکارخانه یکی‌ازدوستان «مرسر» در ژنو دست داد او احساس‌کردکه موآم نیز در خدمت دستگاه جاسوسی انگلیس است.

«موام» هنگام بازگشت به لندن از « مرسر » با همکارانش‌در شعبه «عملیات اجرائی خاص» سخن گفت. در این تاریخ انگلیس تمام وکمال در جنگ درگیرشده بود و نظر بامکان استفاده از « مرسر » ورفت وآمد بی‌درد سر او از آلمان و سوئیس وبالعکس باوعلاقه نشان‌دادند.

با تحقیقاتی‌که بعمل آمد آگاهی حاصل شد که «انتلیجنت‌سرویس چندان نیز با«مرسر» بیگانه‌نیست‌علاوه بر توصیه ها و سفارشهای موام یکی از مأمورین مخفی انگلیس که پیش از «انشلوس» دروین خدمت میکرد اورا معرفی‌کرد.

برخلاف آلمانهاکه علاقه‌ای به دانستن تمایلات ماجراجویانه « مرسر » نداشتند ، «انتلیجنت‌سرویس» در

صدد برآمد دلایل اصلی علاقمندی «مرسر»را به کار هـای پرخطر جاسوسی بداند. جواب مرسر کوتاه، ولی جامع وکم و بیش قانع کننده بود . او توضیح دادکه زندگـی یکنواخت وپرهیجان سوئیس روحیه ماجراگرای او راکه درپی تازگی‌های پرمخاطره بود راضی نمیکرد و اعتراف کرد که ازاوان بچگی به‌انگلیس وآنچه مربوط بانگلیس است علاقه‌ای خاص داشته است.

سرویس جاسوسی ارتش آلمان از خـدمات و گزارشهای‌مرسر کاملاراضی‌بود.عموماً اخباروگزارش‌هائی که«مرسر» بنام خود به دستگاه جاسوسی ارتش‌آلمان می فرستاد توسط انتلیجنت سرویس تهیه میشد وبرای اینکـه سوء ظن آلمانها را جلب نکنند گزارشهای صحیح امـا کم‌اهمیت در اختیارش میگذاشتند.

در اوایل اعزام « مرسر » بایران دستگاه جاسوسی کمترین توجهی به فعالیت های اونداشت . ولی با ارسال موادجنگی از خاك ایران به شوروی ایران اهمیتی حیاتی یافت . لکن از نظر انگلیسها دستگـاه محـدود ومتلاشی آلمانها در تهران توانائی مبارزه و ایجاد مـزاحمت

نداشت. دستگاه جاسوسی انگلیس اهمیتی به‌فعالیت های مأمورین آلمانی ازجمله «مایر» نشان نمیداد و تنها فعالیت های «شولز- هولتوس» درکوهستان های جنوب آنها را نگران ساخته بود . «انتلیجنت‌سرویس» میاندیشید که اگر مأمورین قلیل آلمانی را در فعالیتهایشان آزاد بگذارد از این رهگذر صدمه‌ای به آنها وارد نخواهد آمد ولی بـا دستگیری آنها که‌شناخته شده بودند این‌احتمال درمیان‌بود که‌مأمورین جدیدی از آلمان اعزام شوند ونظر به‌ناشناس بودن‌آنها«مرسر» نتواند چون گذشته آنها را تحت‌کنترل داشته باشد.

ظاهرشدن«واندا‌پولاك»در صحنه مبارزات‌جاسوسی تهران وضع را تا حدودی بسود انگلیسها دگرگون ساخته بود . «دان‌وارد» را بازرگان ایرانی که خانه او محل اجتماع افراد تحت‌فرماندهی مایربود از دوستی ومعاشرت «واندا»و «مرسر» آگاه ساخته بود.

بازرگان ایرانی با دریافـت مبلغی پول ، آمادگی خود را برای هرگونه فعالیت کسب خبر وجاسوسی بنفع انگلیسها اعلام داشته بود . « دان‌وارد » تصمیم داشت در

جریان گفتگو واندا با مایر آندو را غافلگیر سازد .

«مایر» ناخودآگاه از «مرسر» تنفرداشت ولی‌هرگز به مخیله‌اش خطور نمیکرد که «مرسر» مأمور انتلیجنت‌ـ سرویس در دستگاه آلمانها باشد.

« مرسر » در این اندیشه بود که چگونه و به چـه بهانه‌ای بی‌آنکه «مایر» به اومظنون شود «واندا» را دست بسر کند .

«دان‌وارد» هرگز به‌فکر نابودی «واندا» نبودهرچند که آسانترین راه کشتن دخترك لهستانی بود .

«دان‌وارد» نیازی نمیدیدکه به «مرسر » گوشزدکند به ترتیبی «واندا» راازخوددورکندوحزم و احتیاط‌بیشتری بنماید. چون «مرسر»بادقت هرچه تمامتر مراقب خودبود. سرانجام توافق شدکه «مرسر» به بهانه‌ای معقول واندا را از سرخود واکند مهلت او برای این‌کارتا۱۵ ماه مه‌بود .

کمیساروف

در جشن سفارت شوروی درزرگنده شامپانی وودکا فراوان بود و همه مدعوین‌ساعات خوشی را میگذراندند،

اما کمیساروف وابسته مطبوعاتی شوروی در سفارت‌ایران از اینهمه شادی وهمهمه لذت نمیبرد و دقیقه‌شماری میکرد تا ساعت ۱۰ شب برسد و آن کنفرانس کذائی که‌اینهمه‌او را نگران ساخته بـود تشکیل گردد . روسها عمومـاً در پذیرائی از مدعوین دست و دل باز هستند و از دوست و دشمن یکسان پذیرائـی میکنند . هزینه‌هائی کـه سفارت شوروی در تهران صرف مهمانهای خـود میکرد دوران ولخرجی تزارها را درخاطره‌ها جان میبخشید، و«سرریدر ویلیام‌نولارد»سفیر انگلیس‌درایران‌و«لوئیز گوته‌دریفوس» سفیرایالات متحده گاهی از این‌همه ریخت وپاش وزرق و برق ومجلس‌آرائی سفارت‌شوروی در تهران رشگ‌میبرند وحسرت میخورند .

ماکسیموف ـ کاردار سفارت شوروی ـ آگاهیهای کافی درباره هیأت روسی که‌تا چند ساعت دیگر از مسکو وارد تهران میشد در اختیار همکاران خود نگذاشته بود . کارمندان ومأموران شوروی ـ درتهران تصمیم«لاورنتی‌ـ بریا»ـ رئیس پلیس مخفی شوروی را در اعزام یك هیأت سه‌نفری از مأمورین مورد اعتماد به‌ایران بفال‌نیك نگرفته و آن را سرآغاز ماجرا های ناخوش‌آیندی میپنداشتند .

طبق برنامه قرار بود در ساعت ۱۰ شب در دفتر کمیساروف ۳۰ تن از نخبه مأموران اجتماع کرده و کنفرانس ۱۵ ماه مه خود را تشکیل دهند .

سخن کوتاه، در نیز شوروی سرویسها و سازمان‌های جاسوسی وضد جاسوسی مثل آلمان نسبت به همکاران خود احساس رشك و حسد میکردند . رکن چهارم ارتش سرخ درکارهای سرویس جاسوسی وچندجاسوسی ارتش‌مداخله نمیکرد و به فعالیتهای سرویس جاسوسی وزارت خارجه شوروی نیز کاری نداشت . در میان سازمان های مختلف شوروی تنها سرویس اطلاعات «کمینترن» بود که برکلیه فعالیت های گوناگون جاسوسی و ضد جاسوسی نظارت عالیه داشت و در کارهای آنان مداخله میکرد . مأمورین سرویس‌های جاسوسی گوناگون شوروی آنچنان در پیچ وخم تشکیلات سر درگم خود حیران وگرفتار مانده بودند که نیروی تحریك کردن و رقابت از دستشان خارج شده وبه رؤسای سرویسها و افرادی که درمقامات بالاتر مأمور بودند محدود شده بود .

نظر به‌ورود هیأت عالیمقام روسی به‌تهران سرویسهای مخفی شوروی از اختلافات خود دست بر داشته و آماده

شرکت در مذاکرات کنفرانس بودند .

در جشن آن شب سفارت شوروی در زرگنده در ۷ کیلو متری تهران علاوه برخبرنگاران خبرگزاری تاس‌و پتروف ـ سر دبیر نشریه تبلیغاتی «دوست ایران» حضور ـ دکتر «بارویان» که امری بیسابقه بود توجه عده‌ای را بخود جلب کرد .

سفارت انگلیس ازمشاهده نام «بارویان» درفهرست مدعوین ابداً دچار شگفتی نشد، چون انتلیجنت سرویس قاهره آگاهیهای بسیار گرانبهائی در باره « بارویان » در اختیار تهران گذاشته بود . دکتر « بارویان » ارمنی نه تنها یکی از تواناترین مأموران سرویس مخفی شوروی بود بلکه مأمور رابط بین تشکیلات تهران و قاهره هم بشمار میرفت .

تهران‌مرحله‌ای ازمراحل‌مختلف فعالیتهای‌جاسوسی شوروی را تشکیل میداد ورجحانی برنقاط دیگر نداشت. با پیروزی درخشان ارتش شوروی در استالینگراد روسها مصمم به تجدید اساسی تشکیلات جاسوسی خود در ایران شدند . شورویها بدو دلیل به‌اینکار دست زده بودند :

۱ـ اهمیت روزافـزون خاورمیانه و انتخاب ایران بعنوان گذرگاه کمکهای متفقین به‌شوروی . دولت‌شوروی بدنبال‌این دگرگونی تعداد مأموران خودرا درایران‌تا ۵۰۰ نفرفزونی داد واین‌مأموران درتهران وجنوب ایران‌متمرکز شدند . رهبران شوروی یك‌سرهنگ پلیس مخفی شوروی را بـرای اداره این تشکیلات به ایـران اعزام کردند .

۲ـ انگیـزه دوم روسها بـرای تقویت سرویسهای جاسوسی وضد جاسوسی خود درایران بمراتب حساس‌تر وحیاتی‌تر بود . ظاهراً مبارزه با مأموران آلمان در ایران تاخاتمه جنگ دررأس دیگر فعالیت‌های سرویس‌های‌مخفی شوروی قرار داشت . لکن پیروزی نهائی‌که نه تنها قطعی بلکه بسیار نزدیك شده بود روسها را وادار ساخته بـود دستگاهها وفعالیتهای‌جاسوسان ومأموران‌متفقین را نیز کاملا تحت‌نظر داشته باشند .

روسها بافعالیتهای جاسوسی‌گذشته خویش پایه‌های ژرفی در خاورمیانه برای خـود دست وپا کـرده بودند . تواناترین رقیب روسها ، انگلیسها بودند .

«میخائیل‌موسایویچ‌ملامد» که برای‌ریاست‌تشکیلات

جاسوسی شوروی درایران درنظرگرفته شده بود درارتش شوروی‌مورد انزجار ونفرت بیسابقه سربازان بود.سربازان روسی در ایران برای احراز بیشترین موفقیت ملـزم بودند مانند میسیونرهای مذهبی فعالیت داشته باشند تا سربازانی خشن وبیروح. کمترین نافرمانی وگلاویز شدن باسربازان دیگر ویا بامردم بومی- سرقت مرغ وجوجه وپیش‌گرفتن رفتار خشن نسبت بزنها مجازاتش مرگ بود .

فرگوسن

هر کودك خردسالی‌میداند که بدیهی‌ترین وابتدائی‌ترین قوانین‌جاسوسی‌نگهداشت‌سکوت ورعایت‌مراتب رازداری است . جاسوس در برابر رشوه - قول وقرار - شکنجه و عشوه‌گریهای و دلربائی‌های زیباترین و طنازترین دختران نیز نباید به‌کشور و دستگاهی‌که او را مأمورکرده خیانت کند.جاسوس باید رازدار باشد وحتی مادر-برادر-دوست و معشوقه‌اش نیز نباید ازکار او آگاه شوند . درکتاب‌هـای جاسوسی نیز نکات پیش‌گفته تـاییدشده و مورد قبول و موافقت قـرارگرفته است . صرفنظر از مأموران شوروی تعدادجاسوسانی‌که این قوانین اولیه را مراعات میکردند

بسیار نادر بودند و «فرگوسن» نیز در این‌گروه نادر جای نداشت. دیر یازود نیاز به‌خود ستائی یا عشق یامنافع مادی ویا ضعف وناتوانی، مأموران را به یافتن افرادی میکشانید تا باآنها درد دل‌کرده ورازهای درونی را بیرون بریزند.

« فرگوسن » مایل نبودکه‌کارش را جویا شوند . از این‌گـونه پرسشها نفرت داشت . هر وقت موضوع پیش میآمد نمیدانست خود را چکاره معرفی‌کند . اگـر روزنامه نویس‌ویا داستانسرا معرفی میکرد بایدکار فرماویاآثارخود را نیز نام میبرد . این نـاممکن بود . تصدی بار ـ مامور تبلیغات ـ کارگر بار انداز ـ مشت زن ـ سیاهی لشگر در سینما و ملوانی‌کشتی ازکارهائی بودکه میتوانست خودرا بداشتن آنها معرفی‌کند .

دوستانش در تهران ازکلیه فعالیتها و سابقه‌اش آگاه بودند ودیگر نیازی باین نبودکه این‌مسائل را ازآنان نهان کند .

«ولهایم»آلمانی وقت خودرا بین‌تجسس‌های‌باستان شناسی‌ـ نوشتن مقالات علمی وورق بازی ومشروب خوری تقسیم‌کرده بود . خلیل شاپات جدی‌تر از بقیه بود وقبل از

ساعت ۵ بعد ازظهر امکان نداشت لب بـه مشروب بزنند . رفتارش بسان رفتار یك دبیر دبیرستان زبان فرانسه تهران محترمانه بود .

پدر «خلیل» با اینکه متولد فرانسه بود اما درجوانی مقیم لبنان شده وپس از جنگ جهانی دوم نیز در ایـران اقامت کرده و بایك دختر ایرانی ازدواج کرده بود . خلیل بیش از آنکه شبیه یك فرانسوی باشد به ایرانی‌ها شباهت داشت وگذشته اززبانهای فرانسه و انگلیسی به چند لهجه محلی نیز تسلط داشت . « شاپات » بودکه«ایداکوالسکی» را به دوستان‌خود معرفی‌کرده بود«ایدا» در سوربن فرانسه تحصیل کرده و معلم زبان فرانسه بود.

« ولهایم » که آپارتمان وسیع وراحتی در امیرآباد داشت ،یکی از اطاقهای خودرادر اختیار ایدا گذاشته بود.

«ولهایم » چون از ایدا جواب رد شنیده بود دیگر مزاحم او نشد ولی « ایدا » ناگهان دانست‌که به فرگوس علاقمند شده است. وقتی احساساتش را با « فرگوسن» در در میان گذاشت ، جوان آلمانی آن‌را با نهایت خونسردی وبطور طبیعی‌تلقی کرد وبه‌ایدا اطمینان‌داد که چون موضوع

ازدواج در میان نیست از اینرو مانعی در معاشرت خود با او نمی‌بیند . دخترك نیز بـه این کار رضایت داد و بـدون چشمداشت ازدواج با «فرگوسن» معاشرت میکرد .

هنوز چهار هفته از مناسبات آندو نگذشته بود که «فرگوسن» مایل به‌ازدواج با«ایدا»شد ولی دخترك‌مخالفت کرد . وچون فرگوسن‌سرسختی زیادی از «ایدا » دید به‌او گفت تصمیم به بازگشت به امریکا دارد . و چون ایدا مایل نیست بـا او ازدواج کند راه دیگری جز مرگ قهرمانانه بخاطر میهن برایش باقی نمانده است .

دونووان

رؤیاهای « پترفرگوسن » هرگـز وارد مرحله عمل نشد و او نتوانست میدانهای جنگ را ببیند و ۶ ماه بعداز این جریان بود که فرگوسن در ۲۱ مارس ۱۹۴۳ با ۶۰۰ دلار پول وارد تهران شد.فرگوسن بقیه پولش‌راکه ۱۴۰۰ دلار بود درقمار باخته بود .

با اینکه امروز چندین سال‌ازخاتمه جنگ‌جهانی‌دوم میگذرد ولی هنوز علت اصلی انتصاب « جوزف ویلیام

دو نووان » به ریاست سازمان خدمت استرانژیکی امریکا روشن نشده‌است.شاید نیز انتصاب او به‌این‌سمت ناشی‌از تصمیم‌شخص‌پرزیدنت‌روزولت‌رئیس‌جمهوری‌امریکاباشد. تقدیر چنین میخواست که« دونووان» بصورت درخشانترین رئیس سازمان‌جاسوسی قرن‌ماوشاید تمامی تاریخ فعالیتهای جاسوسی درآید.

این وکیل زبردست که مایل به دخالت در امور سیاسی بود اغلب سالهای عمر خودرا درکشورهای خارج گذرانده بود .

اوگوش بزنگ بود و بمجرد روشن شدن شعله‌های جنگ یا انقلاب فوراً در محل حاضر میشد. مناسباتی که با افرادومحافل‌مهم‌داشت‌انگیزه‌ای‌برای‌ماموریتهای‌رسمی‌اش بود .

هر گاه که‌جنگ یاانقلابی‌خاتمه میگرفت«دونووان» بی‌آنکه منتظر دریافت دستورباشد به‌هزینه خود با هواپیما خودرا به‌آنجا میرسانید وقبل ازاینکه دستگاه«پرتشریفات» اداری اقدامی کرده باشد اقدامات لازم را بعمل میآورد . محل مأموریت‌های خودسرانه اهمیتی نداشت.

«دونووان» گاه درسودان ، گاه درهند ،گاه‌درسیبری وگاه درمنچوری وگاه نیزدراتیوپی حاضرمیشد. آنهائی که اورا بنام مشاور و یا ناظر معرفی میکردند خود نیز آگاهی واقعی نداشتند که«دونووان» ازجانب چه مقامی مأموریت دا شته است.

در ژوئیه ۱۹۴۱ پرزیدنت «روزولت» از«دونووان» دعوت کرد سازمان خدمات استراتژیکی امریکا را تشکیل داده گزارشها وآگاهی‌های مربوط به امنیت ملی امریکا را دریکجا متمرکز سازد. مدتی ازعمر سازمان نوزاد نگذشته بود که تعداد مأمورین آن از۱۲ هزارمتجاوز شد وبیش از ۱۰ هزار نفر نیز گاه‌به‌گاه مأموریت هائی برای این‌سازمان انجام میدادند.

بموزات درگیری امریکا درجنگ جهانی‌دوم‌وتوسعه سازمان وافزایش مأمورین آن ، درطول سالهای جنگ‌این تشکیلات پیش از ۱۴۰ میلیون دلار به مصـرف رسانید . دانشمندان شهیر ـاستادان دانشگاه‌ـ نویسندگان وروزنامه‌ـ نگاران‌بااستعداد ومشهورـ هنرپیشگان‌عالم سینماـ کشیش‌ـ هاـ مشت‌بازان‌ـ قهرمانان بیس‌بال ـ حقوقدانانـ خلبانانـ

گانگسترها ـ میلیونرها ـ تردستها و هیپنوتیستها به خدمت سازمان استراتژیکی امریکادر آمده‌ودراقصی نقاط دنیابرای پیشبرد هدفهایش‌میکوشیدند.

از جمله‌افرادی که‌بادستگاه جدیدبه‌همکارش‌پرداخت مردی بنام «استانلی فرگوسن»بود که در ۱۹۳۳ازمبارزات «دونووان» برای احراز مقام شهرداری نیوریورك حمایت کرده بود.ایندو دردانشگاه کلمبیا همکاس بودندودودوست صمیمی بشمار میرفتند.

«استانلی فرگوسن» نظر به ناراحتی قلبی حتی از کارهای اداری نیز عاجز بود تا چه رسد به فعالیت های مستمروسنگین جاسوسی.بسال۱۹۴۲بود که«فرگوسن» بنام «پیترفرگوسن» به امریکا بازگشت و به توصیه پدرو پس ازآزمایشهائی که ازوی بعمل آمد برای‌کار جاسوسی مناسب شناخته شد و او را برای کارآموزی جاسوسی وآگاه ژرف ازشیوه‌های این پیشه خطرناك به مریلند گسیل داشتند.

روزولت

اگر اقامت «پتر فرگوسن» در مریلند یکماه دیگر

ادامه میبافت بدون شك موفق به‌دیدار پرزیدنت «روزولت» میشد.

«روزولت» برای استراحت وهمزمان با آن آگاهی از پیشرفتهای این مرکز وارد «شانگری‌لا» شده و درآنجا مقیم شده بود. بمنظور اینکه رئیس جمهوری امریکا بتواند از رویدادهای جنگ آگاهی داشته باشد یك خط هوائی بین واشنگتن واین نقطه‌برقرار شده بود.

در ۱۱ آوریل همین سال بود که رادیوی آلمان‌اعلام کرد در «کاتین» لهستان اجساد ۱۱ هزارافسرلهستانی‌بدست آمده است .دستگاه تبلیغاتی‌آلمان روسها رامتهم میکردکه عامل نابودی افسران لهستانی است . دولت لهستان آزاد که مرکز کارخود را لندن قرارداده‌بودتقاضا کردکمیسیون صلیب سرخ بین المللی بیدرنگ برای رسیدگی به این موضوع هیأتی را مأمور نماید.

در ۲۵ آوریل «استالین» که بشدت وعمیقاً ازاتهام وارده رنجش حاصل کرده بودمناسبات سیاسی خود را با دولت لهستان آزاد قطع کرد.

گزارشهای « ورشو » نیز ابداً رضایتبخش نبود .

نیروهای تحت فرماندهی ژنرال «اشتروپ» ساکنان گتوها را دسته دسته بدیار نیستی میفرستادند . رئیس جمهوری امریکا هرگاه ازنابودی یهودیان اروپا سخن میرفت بشدت اندوهگین میشد و برنج میآمد . دوستان و همکاران یهودی زیادی داشت و از اینرو سکوت او نسبت به کشتار دسته جمعی یهودیان اروپا را نمیتوان به بیعلاقگی‌اش نسبت به سرنوشت توده‌های یهودی اروپا که درسراشیب تباهی افتاده بودند نسبت داد . لکن بین یهودیان امریکا و یهودیان فرانسه و لهستان و هلند که درانتخابات ریاست جمهوری امریکا شرکت نداشتند تباینی آشکار وجود داشت.

روزولت با آگاهی از نکات ضعف چرچیل ، از سرسختی و سماجت او به‌خشم میآمد و ازاینکه چلمن و نا زرنگ بود وحشت داشت ولی به‌حسن نیت و صداقت او ایمان آورده و کمترین تردیدی در آن نداشت. اما این خصوصیت و این روحیه نبود که روزولت را وادار ساخته بود عمداً اورا فریب داده و از ملاقاتی که درنظر داشت با استالین بعمل آورد بی‌خبر نگه‌دارد .

در دسامبر و آوریل ۱۹۴۲ بود که پرزیدنت «روزولت»

درنامه‌هائی چند ازاستالین دعوت بعمل آورد چندروزی‌را درایام گرم تابستان در«آلاسکا» باوی‌بگذراند .ودرچندنامه دیگر نیز از رهبر شوروی خواست با حضور چرچیل در مذاکرات سه جانبه حضور بهمرساند .

نخست وزیر انگلیس از این حقیقت آگاه نبود که در ۴ ماه مه روزولت توسط «جوزف دیویس»-سفیر امریکا در شوروی نامه‌ای برای استالین فرستاده بود . روزولت از این وحشت داشت‌که این نامه در صورتی که‌از راههای عادل ارسال گردد بدست مأموران اطلاعات آلمـان بیفتد مضافاً براینکه اگرمتن نامه‌به آگاهی هیتلر میرسیدروزولت نگرانی کمتری داشت تا اینکه نامـه بدست چرچیل افتاده باشد.

بررغم پا فشاری «استالین » در عدم قبول دعوتهای مکرر «روزولت » رئیس جمهوری امریکا از اصرار دست برنمیداشت وبه‌طرق‌و وسائل گوناگـون میکوشید بـا او ملاقات نماید . از جمله یکی از این دعوتها نیز ملاقات دو جانبه بااستالین با حضور وزیر خـارجه و یك تندنویس و یك مترجم بودکه‌خیلی به‌سادگی وبدون تشریفات صورت

میگرفت.

بموازات این تحولات ، چرچیل که در ماه مه برای دیدار روزولت وارد امریکاشده بود ضمن بیاناتی کـه در کنگره امریکا ایـراد کرد به امکان مـلاقات بین سران سه کشور متفق در آینده نزدیك اشاره کرد ولی ازمحل و تاریخ آن اظهار ناآگاهی کرده و درضمن توضیح‌داد که‌در صورت اطلاع نیز آن را برای شنوندگان بازگو نمیکرد.

با راز داری کم سابقه‌ای کـه روزولت مراعـات میکرد چگونه‌میتوان انتظارداشت که نخست‌وزیر انگلیس بتواند به‌تاریخ ومحل‌ملاقات‌سران امریکاوشوروی آگاهی یابد. هرچند که روزولت درنامه‌های خودبه‌استالین تأکید میکردکه تنها لیتوینف ـ وزیرخارجه پیشین شوروی کـه حامل نامه اوست ، از این ملاقات آگاهی‌دارد لکن«هری-- هاپکینز» و«ویلیام‌بولیت»سفیر آمریکادرفرانسه نیز درجریان کار بودند وتوصیه‌های بولیت نیز در مورد نامطلوب بودن دیدارهای دوجانبه بین سران شوروی‌وامریکابی‌نتیجه‌مانده بود.

روزولت میدانست که درمورد آینده جهان بین او و

چرچیل اختلافی ژرف وجود دارد ونخست وزیر انگلیس کمترین اعتقاد واطمینانی به‌گفته‌ها و سخنان رهبر شوروی از خـود نشان نداده است . ایـن انگیزه اصلی روزولت برای شرکت ندادن نخست وزیر انگلیس در مذاکراتی بود که نقشه آن را بادقت تهیه کرده بود . تنها موردی که اندیشه رئیس جمهوری امریکا را بخود مشغول داشته بـود امکان آگاهی چرچیل توسط شخص استالین بود. روزولت برای پرهیز از هرگونه غافلگیر«اورل‌هریمن» را به‌انگلیس گسیل داشت تا اورا از سوء تفاهمات احتمالی بر کنار سازد.

چرچیل در نامه‌نهائی خود به‌رئیس جمهوری‌امریکا که به یك سلسه مکاتبـات طولانی پایان داد با لحن استهزا آمیزی نوشت اگر تصمیم نهائی اتخاذ شده باشد مایـل نیستم بخاطر من درنقشه خود تجدید نظر کنید.

استالین نیز بنوبه خود ملاقات عالـی سران راپیش کشیده وپیش از اشاره به عدم امکان خروج از شوروی در شرایط آن روز ، با مهارت خاصی زمان گشایش جبهه‌دوم دوم را عنوان کرده بود.

هیتلر

با اینکه در ۶ ماه اخیر ارتش آلمان بیش از یک میلیون و ۲۵۰ هزار نفر در میدان‌های شوروی از دست داده بود ، لکن توانائی واردکردن نیروهای تازه نفس زیادی به‌جبهه‌های جنگ داشت. دراین مرحله ازنبردجبهه روسیه سنگینی کار راز به‌دوش ارتش‌سرخ بود . استالین به این اندیشه بود که دیر یا زود ارتش آلمان دست به تهاجم گسترده‌ای خواهدزد .

پافشاری ژنرالهای آلمانی برای جلب موافقت‌هیتلر بمنظور پرهیز از این یورش باناکامی‌همراه‌بود. درنیمه‌های ماه مه اینطور مینمود که ارتش‌آلمان ازدست زدن به این تهاجم عظیم خودداری خواهدکرد. «کایتل» بخاطر احراز پیروزی‌های سیاسی‌نظرموافق‌داشت‌ولی‌ژنرال«گودریان»ـ کارشناس تانك و نیروهای زرهی‌آلمانـ سخت بااین نظر مخالفت می‌کرد . چون هیتلر نیز نظر مشابهی داشت از اینرو موضوع حمله جدید به شوروی‌چند صباحی به‌بوته فراموشی سپرده شد.

با تمرکز کانون عمده نبرددرجبهه شوروی امریکاو انگلیس هم در جبهه‌های دیگر توفیق‌هائی بدست آورند.

در خاور دور نظربه برتری نیروی‌هـوائی متفقیـن قوای ژاپن به‌حال دفاعی درآمده بود ونبردهای دریائی‌نیز به‌سود امریکا وانگلیس دگرگون شده بود .

درماه مه بود که نیروی دریائی متفقین پیروزی‌های چشمگیری احراز کرد . در اقیانوس اتلانتیك ۵۲ زیـر- دریائی آلمان را در اعماق این اقیانوس مدفون ساخت . بموازات این موفقیتها بود که در ۱۳ مه اعلامیه نیروهای متفق‌توفیق نمایان عملیات جنگی‌رادرشمال افریقابه‌جهانیان بشارت داد.

ژنرال «ایزنهاور»-فرمانده عالی متفقین پیروزی‌های استراتژیکی غرب را عظیم و فوق‌العاده تلقی‌کرد وژنرال «الکساندر» انگلیسی‌نیز«آن رایکی‌ازقطعی ترین وجامع- ترین پیروزهای تاریخ بشمار آورد.»

در این پیکار ۲۰ هزار اسیر آلمانـی وایتالیائـی‌راه اردوگاه های متفقین را درپیش‌گرفتند و ستاد ارتش آلمان این شکست را«پایان پیکار قهرمانانه واحدهای ارتش‌آلمان

در شمال افریقا» اعلام داشت.

باناکامی سپاهیان رومل در شمال افریقا جای تردید نبود که آماج بعدی قوای متفقین کشور ایتالیاخواهدبود.

این بار دستگاه‌های جاسوسی آلمان بموقع توفیق حاصل کردندوبه هیتلرتذکردادندکه نقطه حساس دردریای مدیترانه ابتدا جزیره‌سیسیل وسپس خود ایتالیا خواهدبود.

در بیستم ماه مه در جلسه فرماندهان ارتش آلمان در برلن مارشال «رومل» امکان‌جایگزین ساختن‌نیروهای‌ایتالیا را بجای سپاهیای آلمان درجزیره «سیسیل» عنوان کرد.با اینکه هیتلر ازصمیم قلب میخواست نیروهای آلمان را از ایتالیا به جبهه‌های شوروی منتقل سازداما به‌نیروهای‌ایتالیا اطمینان نداشت.

هیتلر علاوه بر عدم اطمینان به توانائی ایتالیا، میاندیشید که «دوچه» ـموسولینیـ اندیشه‌هائی دیگر در سر می‌پروراند، مضافاً براینکه قشرهای اشرافی وعیاش ایتالیا نیز نمی‌توانند قابل اطمینان باشد.

هیتلر در این جلسه گفته بودکه بنظر او هر فردی‌که ۲۵۰ مارك داشته باشد انسانی تن‌پرور خواهد شد که مایل

است با بکار انداختن سرمایه خود و بی‌آنکه چیـزی از آن کاسته شود زندگی‌خود را اداره کند... اینگونه مردهاتهور و شجاعت خود را ازدست میدهند وازپدیدآوردن انقلاب ودگرگونی‌های اجتماعی عاجزند.. آنها بادرگیری درهر گونه جنگ مخالفت می کنند...وخود راعامل تولیدثروت میشمارند.

بموازات وخامت وضع جبهه‌هـای جنگ تضاد بین مسلك‌ناسیونال‌سوسیالیسم‌وحقایق‌جنگی‌ژرف‌تروگسترده‌تر میشد .

در اوایل سال ۱۹۴۳ گذشته از رومانیهاـ مجارهاـ کرواتها ـ عربها ـ اسپانیائیهاـ دانمارکیها ونروژیها که‌در راه احراز پیروزی هیتلر در میدان‌های جنگ میجنگیدند ، اولین واحد اس.اس، اوکرائین باشرکت صدهزارناسیوـ نالیست اوکرائین تأسیس شد. اوکرائینیها به قزاقها ملحق شدند تا بارژیم شوروی‌که سخت ازآن انزجارداشتندپیکار کنند. تشکیل واحدی از روسها همیشه با مخالفت هیتلـر روبرو میشد وآنرا افسانه صرف‌میپداشت.واحداوکرائین تحت فرماندهی ژنرال «آندره‌ولاسف»گذاشته شده بودکه

درسال ۱۹۴۱ در برابر یورشهای سپاهیان هیتلر از مسکو دفاع کرده بود اما در عمل واحدهای روسی بمجرد برخورد با قوای شوروی فرماندهان آلمانی خود را نابود کرده و به صفوف ارتش سرخ پیوسته بودند.

ژنرال «ولاسف» درپی برآوردن جاه طلبیهای خود با خستگی ناپذیری قابل تمجیدی برای سان دیدن قوا و تصدیع وقت فرماندهان آلمای بسراغ آنها می‌رفت. ولاسف برای عملی ساختن هدفهای بلند پرواز خود حتی تا پای همکاری با مخالفین هیتلر پیش رفته بود «فردریش ورنرفن‌ـ شولنبرگ» سفیر آلمان در شوروی فاقد توانائی لازم بود که بتواند امکان انعقاد قرارداد صلح جداگانه بین آلمان و شوروی را توسط ژنرال «ولاسف» بخود بقبولاند .

ولاسف وشولنبرگ چندبار درآوریل ومه ملاقات کردند وضمن این تماسها بود که شولنبرگ فرمانده روسی را تشویق کرد هنگام دیدار هیتلر از نیروهای روسی مقیم فرانسه اورا نابود کنند. لکن این نقشه ازدو نظر کمبود داشت. چون نه هیتلر قصد سان دیدن نیروهای روسی راداشت و نه اینکه آن دو درمورد مفاد قرار داد صلح که بامتفقین منعقد

میشد هم اندیش بودند . در۵ماه‌مه نظر بعدم توافق درمورد احیای مرزهای پیش ازسال۱۹۴۱ شوروی وشناختن‌منطقه نفوذ برای شوروی درشبه‌جزیره بالکان‌اند ومناسبات‌خود را بریدند.

پنج روز پس از این رویداد هیملر به‌ولاسف‌هشدار داد که گشتاپو چندی است که باو مشکوك شده وبایـد از تماس با شولنبرگ بپرهیزد . در۱۹ ماه مه نیزگوبلـز اورا بحضور خواند واز امکان بهره‌برداری تبلیغاتی از سربازان روسی در میدانهای جبهه شوروی سخن بمیان‌آورد.

لکن نقشه بهره کشی از اسرای روسی بـرای‌تبلیغ درمیان سربازان‌روسی‌موردنظرولاسف نبود.او اندیشه‌های دیگر درسرداشت. و در رؤیای فرماندهی یك‌سپاه روسی‌و مآلا نیل‌به‌مقام رهبری و پیشوائی ملت روس بـودنه اینکه صرفاًبعنوان عامل تبلیغات وویرانی رابط بین‌آلمان نازی و جبهـه روسیه باشد . با وجود این ولاسف برای‌نگهداشت مناسبات دوستانه بامقامات‌آلمانی‌مأموریت‌اینکارراعهده‌دار شد وعده‌ای ازافسران روسی‌رابرای‌اینکار دست چین‌کرد.

هیملر

استفاده از روسها بعنوان مأموران جاسوسی درخاك شوروی تازگی نداشت. «هیملر» به ژنرال«ولاسف» دستور داده بود از اسرای روسی‌در آلمان‌یك‌گروه متشکل بوجود آورد. آن دسته ازاسیران روسی که‌برای عملیات‌جاسوسی‌و ویران کاری درخاك شوروی‌آماده میشدندازمزایای‌خاصی که مختص سربازان آلمانی بود برخوردار بودند . پس‌از گذراندن دوره‌های لازم اسیران روسی را با لباس شخصی در نقاطی در خاك شوروی که خطر کمتر داشت پیاده میکردند.

رویهمرفته عملیات جاسوسی آلمان درخاك شوروی بدست اسیران روسی گسترش زیادی‌داشت وتا سیبری نیز کشیده شده بود. ولی‌قبل‌ازاینکه‌سازمان جاسوسی شوروی فعالیتی واقعی ازخود نشان دهد کلیه مأمورین اعزامی دستگیرشدند.

اغلب روسها که‌یاچتر درخاك شوروی پیاده میشدند در فرصتهای مناسبی خودرا تسلیم مقامات روسی‌میکردند.

با وجود این بسال ۱۹۴۳ نزدیك به ۵۰ دستگاه

فرستنده‌درشوروی فعالیت داشت وحتی‌یك دستگاه‌فرستنده نیز در خود مسکو کارگذاشته شده بود . هرگروه کمانـدو که در خاك شوروی پیاده میشد یك‌آلمانی بهمراه داشت‌که متصدی رادیو ارتباطی بامرکز خود در انستیتوی «وانزه» درآلمان بود. این انستیتو گذشته ازعملیات «زیپلین» که‌در شوروی اجرا میکرد فعالیتهای خود رابه‌سراسر دنیاکشانده وگسترش داده بود . بمنظور عملی ساختن نقشه‌هائی کـه دستگاه رهبری‌آلمان طرح‌کرده‌بود بودجه‌کلانی دراختیار این انستیتو گذاشته بودند.

بسال ۱۹۴۳ رئیس انستیتوی «وانزه» درگزارشی به «هیملر» آگاهی دادکه « طرح ایران» دارای اهمیت خاصی است.. ودورشته فعالیتی‌که درایران‌بدست‌دستگاه‌جاسوسی آلمان میشود شایسته توجه بیشتری است. درگزارش تأکید شده بود که مأموربن جاسوسی آلمان درایران بادستگاه‌ـ های کوچکی که دراختیار دارند توانسته‌اند آگاهی‌هـای گرانبهائی به‌مرکز خود درآلمان مخابـره‌کنند.پیـامهـای دریافتی از این نظر قابل توجه بودکه ازفاصله‌ای که‌بیشتر از ۵هزار کیلو متر بود مخابره شده بود.

«هیملر» و«شلنبرگ» آنی از اهمیتی که ایران داشت غافل نبودند. «هیملر» در ۲۲ ماه مه درنامه‌ای به «هیتلر» که در آن تقاضا کرده بودنشان صلیب سرخ به«گاموتا»ـمأمور دستگاه جاسوسی آلمان‌اعطاء گردد- پس از اشاره به‌وضع ایران مینویسد که: «گاموتابا وجودابتلابه‌مالاریاومهلکه‌های زیادی که از آنها جان‌سالم بدر برده مصمم است پس از بهبود مجدد به ایران بازگردد ... درضمن باپیامهائی که‌از ترکیه به‌مایر درایران مخابره میشد اوتوانست بایاری و همراهی افسران ارشد ارتش‌ایران‌ومحافل‌دولتی این کشور در تهران بماند وبه‌فعالیت های خود ادامه دهد. هیملردر گزارش خود به‌پیشوامینویسد:«که در ۲۹ماه مارس‌یك‌واحد از راه هوا در نزدیکی تهران پیاده‌شد وبامایر تماس‌برقرار کرد. ودو هفته‌بعد از این‌تاریخ بود که‌بامایر تماس‌رادیوئی برقرار کردیم.»

«هیملر» در خاتمه‌گزارش خودبه‌اهمیت خاص‌ایران از نظر عبورسلاحهای ارسالی امریکابه شوروی‌اشاره کرده ومینویسد که «در آینده امکانات فراوانی برای قطع‌خطوط ارتباطی متفقین در ایران وجود دارد و اگر نتیجه مفید و

رضایتبخش باشد موضوع رادنبال خواهیم کرد.»

هیتلر از این عملیات ابراز رضایت کرد ومـارشال کایتل- رئیس ستاد ارتش آلمان رادر جریان گذاشت. کایتل نیز که بنوبه خود کاناریس را ازفعالیتهـای رقبایش آگـاه میساخت اورا ازاین ماجرا آگاه کرد.

درمورد فعالیتهای جاسوسی آلمـان در ایـران بین دستگاه «هیملر» وتشکیلات «کاناریس» اختلاف و رقـابت وجود داشت. «کارناریس» با نیروی هوائی آلمان-لوفت وافه- که هواپیماهای یونکر ۲۰ دراختیارچتربازان میگذاشت مناسبات دوستانه‌ای داشت وبهتر میتوانست نقشه‌های خود را بمرحله عمل درآورد.

«اوتواسکورزنی» که اینك به ریاست رکن چهارم جاسوسی آلمان منصوب شده بود آزادی‌های کاناریس را نداشت و بامشکلات فراوانی موفق میشد هواپیماهای مورد نیاز برای فرودآوردن چتربازان آلمانی درخاك ایران تهیه کند. نظر به حادثه‌جوئی وعلاقه به ماجراگری «اسکورزنی» بارها درعملیات فرود چتربازان شرکت کرده وحتی یکبار نیز تا آسمان تهران آمده بود. او اسلحه کمری زرین خود

راکه هیتلر به او هدیه‌کـرده بود به یکی از خوانین در ایران داده بود.

مرسر

مهلتی که «دان‌وارد» برای دست بسر کردن « واندا » به «مرسر» داده بود در ۱۵ ماه مه خاتمه یافت . همگام با آن « رابط» مرسر به او تذکر دادکـه در صدد آگاهی از چگونگی رابط «مایر» و «واندا » بـرنیاید . اصل دوم در سلسله مراتب جاسوسی انضباط ودیسیپلین است . مرسرنیز از این اصل تبعیت میکرد.

«جیمزباند»ومأموران مشابه اوکه در دنیای افسانه‌ای پـریان باآنها آشنا شده‌ایم موارد استثنائی بشمار میروند . دستگاه‌های جاسوسی کشورهای دمکرات نابودی مأموران نافرمان خود را درآخرین مرحله قرار میدهند و درصورت اجبار به‌آن متوسل میشوند.

حتی دستگاه جاسوسی شوروی نـافرمانی مأمورین خود را در مسائل جزئی میبخشید . تشکیلات جاسوسی سوئیس ـ سوئد وانگلیس عموماً مراعات مأمورین خودرا

میکردند و آنها را بخاطر استقلال عمل محدود ویاسماجب و لجاجت به دیـار نیستی نمیفرستادند . هرگاه یك بامور امریکائی یا انگلیسی مرتکب نافرمانی بزرگی میشد رؤسای مافوق کاری جز احضار او به مرکز نداشتند. «مرسر» اگر مأمور انتلیجنت‌ـسرویس‌بوداورا ازتهران احضارمیکردند وپس از بازجوئی به‌جبهه میفرستادند . اما اگر مأموری‌در کشورهای امریکا وانگلیس‌بشدت‌رؤسای خودرا خشمگین میساخت‌شغل کم درآمدی‌به‌او ارجاع میکردند .

«مرسر»مشمول این‌سنتها نمیشد. اوتنهامأمورانگلیس بود که‌باتابعیت‌سوئیس‌برای آلمانهانیزخدمت‌میکرد.هرچند که امکان‌داشت‌انتلیجنت‌سرویس‌حقوق‌اوراقطع کندامانظر به‌نیاز مبرمی که به‌او داشتندانتظار نمیرفت‌چنین کاری‌از آنها سربزند.«مرسر» نظر به‌موقعیت خاص خویش پس ازترك «رابط»تصمیم‌گرفت از ته وتوی‌کار سردر آورده و به این وسیله‌کنجکاوی خودرا اقناع‌کند .

واندا

«واندا » بـآرامی وبه صراحت به پـرسشهای مرسر

پاسخ میگفت . او اعتراف کرد که چند بار با«مایر»ملاقات کرده واز او ـ مرسر ـ نیز نامبرده اشت . «واندا»میگفت که او نه‌تنها با «مایر» بلکه باعده زیادی از مأمورین آلمان در ایران آشنائی دارد . حرفهائی که درباره«مرسر»به«مایر» زده بود بسیار بی‌اهمیت‌وفقط‌در باره منزل‌وشخص«مرسر» بوده است . وقتی «مرسر» موضوع دریافت وجه از «مایر» را پیش کشید «واندا» یك لحظه سکوت کرد ولی بیدرنگ گفت سه بار وهربار ۱۰ لیره استرلینگ از « مایر »گرفته است . هنگامی که «مرسر»محل پولی‌راکه از «مایر» گرفته بود جویا شد واندا از جای برخاست وبه اطاقش رفت و دو بسته لیره استرلینگ ازکشوی میز بیرون کشید و آنها را جلو دیدگان «مرسر»گرفت . قبل ازاینکه«مرسر» سخنی گفته باشد واندا پول‌را بدست‌گرفت وباخشم وغضب آنرا تکه تکه کرد.

«مرسر» ازگیجی خارج نشده بود که واندا خودرا به‌گردنش آویخت وهق هق‌گریه را سرداد.«مرسر»سرانجام توانست اورا دلداری دهد وبه‌اوبقبولاندکه این کاراهمیتی ندارد ونباید خودرا بخاطر آن رنج دهد.

از آن‌روز هرگاه «واندا» از خانه خارج میشد یکی از مأموران «مرسر» اورا تا هنگام بازگشت خانه تحت‌نظر میگرفت گـزارش او و گزارش مأموری کـه «دان وارد» برای تحت نظرگرفتن «واندا» تعیین کرده بود یکسان بود ونشان میدادکه از آن روز دیگر «واندا» بامأمورین آلمان وشخص «مایر» تماس نگرفته‌است.

« واندا » حتی جزئیات جریان آشنائی و ملاقات با «مایر»را نیزتشریح کردوگفت که چگونه نوکرجوان«مایر» او را سوار درشکه کرده و برای تماشای کشتی به میدان اعدام درجنوب شهر برده است . در این میدان سارقین و دزدها را اعدام میکردند و اجسادآنها را روزها بر سردار رها میکردند تا عبرت سایرین گردد . دراین میدان‌پهلوانان کشتی میگرفتند واین صحنه‌ها نه‌تنهابرای مردم بومی بلکه بـرای خارجیها نیز لذت‌آور بود . پهلوانان میدان اعدام همان نقش « ماتادورها»ی اسپانیا را داشتند وهمان اهمیت و محبوبیتی راکه « کوریداسها » در اسپانیا دارند واجد بودند .

درزورخانه «واندا»به‌کشتی‌گیر جوانی که به‌سهولت

برحریفان خود چیره میشد نظرش‌جلب شد . این کشتی‌گیر جـوان برادر زاده نوکر « مـایر » بود و بـا پایان کشتی بدرخواست«واند»بدیدنش آمد. پهلوان‌جوان‌بانگلیسی‌روانی سخن میگفت ودر این ملاقات ماجراهای پیروزی‌های‌خود رابرای«واندا»شرح داد. آنهاچائی خوردند ودرملاقاتهای بعدی بودکـه « واندا » ابراز تمایل کرد که زندگی یك خانواده ایرانی را به‌بیند .

پهلوان ، «واندا» را به‌خانه یکی از دوستان خودکه بازرگان ثروتمندی بود راهنمائی کـرد و آنجا بودکه با «فرانترمایر»آلمانی آشنا شد.

پهلوانی که«واندا»رااززورخانه‌به‌خانه‌بازرگانی کشانده بود یکی ازشخصیتهای سرشناس تهران بود. «دان‌وارد» او را بخوبی میشناخت‌چون مصباح‌ابتهاجی بین اوومأمورین ایرانی رابط وواسطه بود.

ابتهاجی

دلایلی که «دان‌وارد» را تشویق میکرد از «مصباح ابتهاجی» استفاده‌کند نه تنها توانائی بدنی و هوش او بود

بلکه سلف «دان‌وارد» نیز توصیه کرده بود که ابتهاجی فرد مورد اطمینانی است و میتوان ازخدمات او در تهران بهره گیری کرد.

شاپات

در «سازمان خدمات استراتژیکی» شانس و اقبال به فرگوسن روی‌آورد و او نـه تنها تمامی پولهائی راکه در نیویورك در قمارخانه باخته بود جبران کرد بلکه چند هزار دلار هم به‌جیب زد.

«فرگوسن» آن‌روز یعنی در ۲۹ ماه مه بادوستان در کافه فردوسی ملاقات کرد. از آنجا همگی به‌خانه «ولهایم رفتند. فرگوسن با اینکه مشروب زیادی خورده بود باز هوشیاری را از دست نداده و به دوستانش گفت میخواهد بطور محرمـانه راههای تسریع پیروزی متفقین را بررسی نماید. هرچندکه دیگران نیز کم وبیش مست بودند اما آن شب تصمیماتی درعالم مستی گرفتند.

فرگوسن قبلا به رؤسای مستقیم‌خود آگاهی داده‌بود که در ستاد مرکزی دستگاه اوتنها دوستانش شرکت دارند

و وقتی که از آنها خواست برای اوکار کنند همگی جواب مثبت دادند .«فرگوسن»برای اینکه‌کاملا ازجانب‌دوستانش راحتی خیال داشته باشد بار دیگر سخنانش را تکرار کرده وگفت همه شما خـواستار پیروزی سریع متفقین هستید و میخواهید در عملی‌کردن این هدف با من همکاری نمائید. «شایات» و«ایرا» موافقت خود را ابراز داشتند . «ولهایم» که درگوشه اطاق چرت میزد باشنیدن سخنان«فرگوسن»از ازجای جست وفریاد زد « زنده باد ایالات متحده امریکا» ، «زنده باد جاسوسان»، «مرگ بر فاشیستها » .

آنشب‌را درآپارتمان«ولهایم» سر کردند و جزئیات نقشه‌های خود را بررسی نمودند. «فرگوسن» نقشه خودرا که‌کشف تشکیلات جاسوسی آلمانها بود برای دوهمکارش شرح داد واز میهن خود برای آنها سخن‌گفت.«فرگوسن» اجازه داشت‌برای‌سروسامان دادن به تشکیلات خود وجوه مورد نیاز را از امـریکا دریـافت دارد . از نظر استخدام مأمورین محلی هم‌آزادی عمل‌کامل داشت و میتوانست هر کس راکه بخواهد به خدمت خود درآورد .

«شاپات» که «فرگوسن» روی او حساب میکردبرای

استخدام مأمورین محلی پیشنهادکرد در بازار در پی یافتن دوستانی برای خود برآیند . دلایل «شاپات» این بودکه‌در بازار تعدادی از بازرگانان سر شناس تمایلات دشمنانه‌ای نسبت به متفقین ندارند و در ضمن از رویدادهای شهر هم بحد کافی آگاهند . از این گذشته در بـازار محبوبیت آمریکائیها بمراتب‌ازانگلیسها بیشتر بودوهمین‌حربه‌برنده‌ای در اختیار«فرگوسن» میگذاشت. اشکال‌کار دراین بودکه‌از بازرگانان معتبر و سرشناس نمیشد انتظار داشت افراد را تعقیب‌کرده ویا اینکه استراق سمع کنند.

«شاپات» با دوستانی‌که در طبقات پائین‌تر اجتماع تهران داشت این مشکل را برطرف‌کرد.

برای این منظور «شاپات» پیشنهادکردکه ازگدایان‌ـ سارقین وافراد مناسب‌گروهی تشکیل‌داده ودرکارهای‌خود ازآنها بهره برداری‌کنند. تنها مساله‌ای‌که باید به‌آن توجه میشد یافتن رابطی مناسب ورازدار بود.

با اینکه «شاپات»برای‌این‌کار انگشت روی شخص بخصوص نمیگذاشت اما میاندیشیدکه مناسبترین فرد برای اینکار«مصباح‌ابتهاجی»است ،که باافرادموردنظرتشکیلات

جاسوسی آنها آشنا کافی داشت.

شنابل

تقریباً کلیه ترورهای سیاسی درزمان صلح که‌با بتکار و اندیشه شخصی تروریست بوده با موفقیت قرین بوده است .

درطول‌جنگ‌نیزرؤسای‌سازمان‌های‌مختلف‌نقشه‌هائی جهت نابود کردن سران کشورهای متخاصم طرح کردند ولی نظربه مخالفت رهبران سیاسی به مرحله اجراگذشته نشد .

احتیاط فوق‌العاده‌ای‌که درزمان جنگ نسبت به زندگی سران کشورهای درگیر در پیکار بعمل‌میآید از ملاحظات‌اصولی ومنطقی آب‌میخورد . هرچند که‌رهبران زمان جنگ ممکن است ازاتباع خود باارزش‌ترنباشندلکن اهمیت مظهربودن واهمیت روانی آنهاست که‌دستگاههای امنیتی را وارد میکند بالاترین درجه هشیاری و احتیاط را بکاربرند .

سازمان «اس . ام . ا . ا . ار . اس .» که مأمورین

ویرانکارو تروریست شوروی را در خود جای داده است برخلاف تصور بسیار وجود خارجی داردو یـان فلمینگ نویسنده نامدارانگلیس بی‌جهت از آن یاد نکرده است .

بااینکه ازنظر استالین ، نـابودی انسانهـا ارزش نداشت اما پیشنهادهای مکرر این سازمان را برای نابودی هیتلر نپذیرفت .

بـاروشن شدن شعلـه‌هـای جنگ جهـانـی دوم ، دستگاههای آلمان برای ترورسران متفقین به‌فعالیت بیسابقه‌ای دست زدند و مأمورین کاناریس وشلنبرگ ازدو سو برای آگاهی ازکمترین مسائل داخلی زندگـی سران سه‌کشور متفق به تلاش گسترده‌ای پرداختند . آگاهیهای شلنبرگ از سران متفقیق آنچنان جامع و کامل بودکه حتی از دوستان روزولت ، ساعات استراحت استالین ومبلمان خانه‌چرچیل نیز باخبربود .

شنابل که‌درابتدای کتاب‌ازاوبعنوان یکی‌ازشاگردان باهوش مرکز تعلیمات جاسوسی آلمان نام بردیم نظر بـه هوش وفراست خدادادی توانست دراواخرجنگ بـه مقام معاون فرماندهی اس.اس‌ها ارتقاء یابد . او ازتعلیماتی‌که

به مأمورین آلمانی میدهند سخن گفته و تأکید میکند که اولین احساسی که در آنها بوجود میآورند انزجار و تنفر نسبت بدشمن بود ... ومیپرسیدند که اگر یکی از بستگان شما بدست یك خلبان دشمن کشته شود و آن خلبان را در اختیارشما بگذارند چه معامله‌ای با اومیکردید .

هیتلر

آگاهی موثق داریم که تاسال ۱۹۴۳ ، هیتلر از سلامت جسمانی برخوردار بود واگر دستور قتل فردی را صادر میکرد از نظر اجبار وبخاطر نیل به هدفهایش بود .

برخلاف مطالبی که درباره انزجار هیتلر از استالین نوشته شده این نکته مسلم است که هیتلر هرگز عمیقاً از استالین منزجر نبود . درابتدای روی کار آمدن ، هیتلر ، رهبر شوروی را بچشم یك رقیب مسلکی مینگریست . با امضای پیمان عدم تعرض بین آلمان وشوروی بود که هیتلر ، استالین را باندیشه خویش بی‌سلاح ساخته و از کار انداخته بود . درسالهای پسین جنگ بود که هیتلر بتدریج درخود نسبت باستالین احساس تنفر میکرد .

هیتلر ، روزولت و چرچیـل را بچشم دو یـهودی پرست‌بین‌المللی‌مینگریست وشیوه‌ای دیگردر قصاوت‌خود به‌آنان داشت .

ازنظرهیتلر، رئیس‌جمهوری آمریکاموجودی‌نفرت آورولی نظرباشغال‌مقام رهبری ملت بزرگی چون آمریکا شایسته احترام بود .

هیتلر واپسین امید خود را بمرگ روزولت دوختـه بود ومیخواست از این حادثه بـالاترین بهره بـرداری را بنماید .

هیتلر که مردی گیاهخوار ، نیمه عنین ، مخالف با الکل ودخانیات بود ، چرچیل راکه استاد مسلم وآگاه‌هنر زیستن بود بسان شیطانی واقعی تلقی میکـرد . هیتلـر از نخست وزیرزمان جنگ انگلیس باعباراتی از قبیل «خوك بی‌شخصیت» ، «موجودی فاقد اخـلاق ونفرت انگیـز» ، «حیوان شکم‌پرست» و «خوك کثیف نشخوار کننده» یـاد میکرد . اگر هیتلرفرمان نابـودی سران سه‌گانـه متفقین را صادر میکرد ، بدون شك تصمتم اوپیش ازآنکه به تصمیم فردی وابسته باشد بوضع روحی وتأثیر اطرافیان مربوط

میشد .

چرچیل

بااسناد ومدارك موجود نمیتوان به‌مقدمات ترور سران امریکا وانگلیس در کنفرانس ژانویه ۱۹۴۳ کازابلانکا پی برد . نظر باشتباهی که دستگاه جاسوسی آلمان مرتکب شده آلمانها فرصت خوبی را از دست دادند ودرمراحل نهائی کنفرانس کازابلانکا بود که‌هیتلراز تشکیل آن آگاه گردید .

چرچیل در ۳۰ ماه مه ازواشنگتن وارد الجزیره‌شد وبا ایدن ـ وزیر خارجه وقت انگلیس ـ تماس گرفت دستگاههای جاسوسی و ضد جاسوسی آلمان بادقت تمام مراحل مختلف مسافرت چرچیل را تحت نظر داشتند و ناچیزترین جابجائیهای چرچیل راازراه لیسبون ـ پایتخت کشور پرتقال ـ به برلن گزارش میکردند .

دراول ماه ژوئن بود ، که مردی بنام «الفردچنفالز» درفرودگاه الجزیره حاضرشد . اوبی شباهت به‌سگهای بولداگ نبود وسیگاربرگ بزرگی نیز ازدهانش آویخته

بود. با مشاهده این‌مرد که شباهت زیادی به‌چرچیل داشت سرویس‌های جاسوسی آلمان به فعالیت شدیدی‌دست‌زدند وفردای آنروز باانتشارا علامیه‌ای آگاهی دادند که‌یک هواپیمای انگلیسی سرنگون شده وکلیه ۱۳ سرنشین آن جان سپرده‌اند . ازجمله مسافرین هواپیما «لسلی هوارد» هنرمند عالم سینما ویك اقتصاددادن انگلیسی بنام «آلفرد چنفالز» بود . نتیجه اشتباه و ندانم کاری سرویس‌های جاسوسی آلمان این شدکه نخست وزیر انگلیس توانست جان سالم برد وکمترین آسیبی نبیند .

شلنبرگ

شکست نیروی هوائی آلمان درنابودساختن نخست وزیرانگلیس‌هیتلررا نگران نکرد. درهرحال هواپیمائی سقوط کرده بود واین احتمال وجود داشت که چرچیل سرنشین آن باشد . ازنظررهبر رایش سوم ایده کار خوب ولی نحوه اجرای آن نادرست بود و امکان داشت که هرروز دست به عملیات مشابهی زد . شکست و عقب نشینی ازناکفایتی ژنرالها وعدم موفقیت نقشه‌های تروراز

بی‌تجربگی‌سازمانهای جاسوسی وویرانکاری‌جان‌میگرفت. اگربه‌وسعت ودامنه سرویسهای جاسوسی آلمان توجه شود مشاهده خواهدشد که‌کلیه عملیات آنان جزشکست ،نتیجه دیگری دربرنداشته است . اسناد رایش سوم در جریان جنگ نابود شده ویا دراختیار سازمان جاسوسی و ضد جاسوسی امروزی آلمان است ونمیتوان به آنها دست یافت .

نکته‌ای که در آن اکثر مقامات مربوط وحدت نظر دارند اینستکه ۷۰ تا ۸۰ درصد گزارشهائی که از خارج به‌آلمان میرسید خلاف واقع وعاری ازحقیقت بود ودیگر اینکه عموماتعدادکثیری ازگزارشهای موثق رادیپلمات‌های اسپانیا وپرتقال تهیه میکردند . سرویسهای جاسوسی آلمان برای پیشبرد هدفها ونقشه‌های خود از کلیه صنفهای جامعه آلمان و کشورهای خارجی بهره برداری میکردند ودر میان عوامل آنها گارسون کافه ، دربان هتل ، راهنمای جهانگردان ، خدمتکاران‌منازل وملوانان دیده میشدند که‌به خاطرنفع جزئی و بی‌آنکه بعواقب وخیم کارهای خود بیندیشند درپی منبع درآمد دیگری بودند .

افراد روشنفکر وتحصیلکرده کمتر تن‌به همکاری با دستگاههای آلمان‌میدادند و آلمانها نیز کمبودخود را بابکار گرفتن‌روسبیان‌جنایتکاران وولگردان تأمین میکردند .

اونسورگ

درخشانترین فعالیت جاسوسی زمان جنگ جهانی دوم از آن دکتر «اونسورگ» وزیر پست وتلگراف آلمان است . این شاهکار آنچنان حیرت آور است که دیگرجائی برای خودنمائی جاسوسان از قبیل«سرگ» و «سیسرون» و «رودلف‌روسلر»ویا مأمورینی‌مانند«کاناریس»،«هیدریش» ، «کالتنن‌برونر»باقی نمیگذارد.

دکتر«اونسورگ» هرچه میکوشد مورد توجه‌هیتلر قرارگیردنتیجه‌ای نمیگرفت‌وتقاضای مکرر اوبرای‌ملاقات با هیتلر بدون جواب میماند . اومیکوشید برای جلب‌توجه پیشواکار بیسابقه‌ای انجام دهد وتوجه او را به خود جلب نماید .

از بدو جنگ جهانی دوم مکالماتی که بین امریکا و انگلیس با بیسیم صورت میگرفت عقده‌ای برای سرویس

های آلمان شده بود و آنها نمیدانستند چگونه رمز آن را بگشایند . کوششهای خستگی ناپذیر وزیرپست وتلگراف آلمان سرانجام ثمره خود را نشان داد ودر ۶ ماه مارس ۱۹۴۲ به هیتلر گزارش دادند که رمز بین امریکا و انگلیس کشف شده است.

از این تاریخ بود که آلمانها به کلیه تصمیمات مهم امریکا و انگلیس آگاهی یافتند ومذاکرات سیاستمداران و بزرگان ایندو کشور خاصه چرچیل و روزولت را استراق سمع کردند . سرویسهای جاسوسی آلمان میدانستند که منظور از «عموجو» ، استالین و «دریاسالارك» روزولت و «ملوان سابق» شخص چرچیل است . آلمانها اطلاع حاصل کرده بودند که نام رمز کنفرانس کازابلانکا «کادران» (چهار گوش) ونام مستعار کنفرانس تهران، «اورکا» یا «قاهره سوم» است . با شاهکار ابتکاری دکتر «اونسورگ» دیگر کمترین نکته مبهمی برای آلمانها باقی نمانده بود.

کاناریس

بموازات دگرگونیهای منفی جنگ هیتلر بیش از

پیش به‌اندیشه نابودی سران متفقین افتاد. هیملر اجرای آن را تشویق میکرد و با پشتیبانی «هیملر» و «گوبلز» بود که اغلب این مسأله در دستورکار پیشوا قرار میگرفت. هیملر این موضوع را نیز چون دیگر مسائل عمده وحیاتی بامراجعه مستقیم به «شلنبرگ» با او در میان گذاشت و به «کالتن برونر» توجهی نکرد.

«شلنبرگ» همیشه با تذکراتی که هیملر باو میداد از شتاب در اجرای اینگونه نقشه‌ها خود داری میکرد. هیملر با اینکه موفقیت آن را آرزو میکرد اما نظر به نقشه‌هائی که برای امضای قرار داد صلح جداگانه با انگلیس و امریکا داشت مایل نبود نام او در این نقشه‌ها برده‌شود.

درماه ژوئن بود که «هیملر» کوشید ازطریق «یاکوب والنبرگ»، بانکدارسوئدی باسرویس‌های اطلاعاتی امریکا یا انگلیس تماس برقرار کند. «شلنبرگ» اندیشه دیگری در سر میپروراند ومایل بود نقشه قتل ژنرال «دوگل» را نیز هم از نظر جلب دوستی دولت ویشی ـ دولتی که درویشی بعد ازشکست فرانسه از آلمان بریاست «پیرلاول» و «مارشال پتن» برسرکار آمد و دست نشانده آلمان بود ـ وهم نظر به

سهولت کار به مرحله اجرا بگذارد .

هیتلر تصمیم گرفت اجرای کامل نابودی سران متفقین را به سازمان جاسوسی واگذار کند و از اینرو خواست آن را باکاناریس درمیان گذارد. هیتلر عادت داشت که مأموریت واحدی را به چند گروه وسازمان واگذار کند. «اتو دیتریچ» که ۱۲ سال جزو اطرافیان نزدیك هیتلر بود در این باره مینویسد که «هیتلر باین وسیله بین سازمانهای گوناگون رقابت پدید میآورد و ورزیده ترین وباتجربه ترین آنها را به انجام کار مأمور میساخت . هیتلر افراد مورد نظر خود را بدون مراعات سلسله مراتب و ناگهانی وبدون مطالعه قبلی انتخاب میکرد و خاصه این شیوه در امور نظامی ناکامیهای بزرگ ببار آورده بود.»

این کمبود ، و نبود نیروی تشخیص بین مسائل حیاتی و عمده و موضوعات کم اهمیت و ناچیز غالب اوقات زیردستان او را ناامیدمیکرد . گاهی هیتلر بی آنکه به رؤسای سازمانهای موردمراجعه توجه نماید، مستقیماً باخودسازمان تماس میگرفت و رؤسا را در برابر عمل انجام شده قرار میداد .

تـاریخ نویسانی که از دستگاههای آلمان باکارائی فوق‌العاده یاد میکنند ناآگاهی خودرا از بدیهی‌ترین‌اصول نظام دیکتاتوری‌بمنصه ظهور میرسانند. اطاعت‌کورکورانه ازپیشوائی که اورا بسان‌خدای زمین تلقی میکردندنتوانست جز هرج و مرج ، بی‌نظمی ، تضادهـای داخلی و خلاصه رقابت مسئولین پدیده‌ای دیگر باشد.

شلنبرگ

دراین محیط افراد معدوی قادر به‌کار بودند ونمونه و مظهر مشخص‌آن « والتر شلنبرگ » بشمار میرفت.

«شلنبرگ» برخلاف «کاناریس» که مدام در حرکت و مسافرت بود بیشتر تمایل داشت وقت خود را در محل کارش بگذراند . اولین مسافرت عمده او بخارج ، ترکیه بود .

«شلنبرگ» در این دیدار با مأمورین آلمانی وبومی تماس‌گرفت و به نقاط دیدنی وتماشانی استانبول وآنکارا رفت وبه خانه‌های بدنام سرزد.

با وجود ظاهر این دیدار، «شلنبرگ» مقاصد خاصی

داشت . او در «آنکارا» با «فن پاپن» سفیر آلمان درترکیه ملاقات کرد و راههای امکان بر قراری صلح جداگانه با انگلوساکسون‌ها را در خاك ترکیه مطرح ساخت . نظر به همکاری نزدیکی که بین مأمورین آلمانی مقیم ترکیه و دستگاههای جاسوسی و ضد جاسوسی ترکیه وجود داشت «شلنبرگ» به ملاقات رئیس سازمان اطلاعات ترکیه رفت. ترکها در فعالیت ضد روسی مأمورین آلمان همکاری نزدیکی با آنان داشتند و آگاهی‌های گرانبهائی در دسترس آنها میگذاشتند .

بطوریکه دیدیم آلمانها در اجرای طرح «زپلین» ـ فرود آوردن مأمورین آلمانی و روسی در خاك شوروی از راه هوا ـ از ترکیه استفاده میکردند . ولی نظر به دستگیری تعداد زیادی از مأمورین اعزامی و آگاهی‌روسها ازاینکه ترکیه پایگاه این‌عملیات قرارگرفته است، مناسبات دوکشور به تیرگی کشید و ترکها با ادامه اینگونه عملیات مخالفت کردند . « شلنبرگ » طی اقامت خود در ترکیه کوشید موافقت مقامات ترك‌را جلب کند ولی کلیه کوششها ومساعی او بی‌نتیجه ماند.

اوبرگ

«شلنبرگ» پس از رسیدگی به کلیه امور مربوطه و وتفریح وخوشگذرانی با«مینفرداوبرگ» مأموز،مخصوص خودکه مدتها منتظرفرصت مناسبی برای ورود به‌ایران‌بود ملاقات کرد.«اوبرگ»روزهای‌خوشی درترکیه میگذرانیدو خیال نداشت جانش را به خطر اندازد و به ایران برود. «اوبرگ» ضمن اقامت در ترکیه بایك مرد اتـریشی آشنا شده بود. این‌مرد به‌اوبرگ تلقین کرده بودکه در ایـران عموماً اسبها به بیماری طاعون مبتلا میشونـد و دسته دسته از بین میروند و این فرصت مناسبی برای او فراهم میکند که‌باسم دامپزشك‌سوئدی‌خودرا بایران‌برساند. «شلنبرگ» این توصیه را تصنعی تلقی کرد و آن رانپذیرفت. نظر به مهارتی که « اوبرگ » در مأموریت های تروریستی از خود نشان داده بود شلنبرگ پیشنهاد کردکه او بجای‌تلف کردن وقت وپول خود به‌آلمان بازگردد و در نقشه‌ای‌که جهت‌نابودی سران‌سه‌کشور متفق تهیه میشودشرکت‌نماید.

«شلنبرگ» دربازگشت بآلمان درباره‌شیوع بیماری طاعون اسب در ایران تحقیقاتی کرد و معلوم شد کـه در

حدس خود اشتباه درست‌است واین بیماری‌درایران شایع بوده است. بنابراین « اوبرگ » بجای اینکه برای پیشبرد برنامه «فرانتر» ـ نام عملیات‌خرابکاری درایران ـ فعالیتی داشته باشد وقت و پول خود را صرف عیاشی کرده و روزهای پرقیمتی را از دست داده است.

کالتن‌برونر

«ارنست کالتن‌برونر» رئیس‌مافوق«شلنبرگ»اهمیت فوق‌العاده‌ای برای ایران قائل بود. گزارشهای رسیده از تهران حکایت از این‌داشت که‌امکان دارد بتوان یك‌دولت طرفدار آلمان در ایران بوجود آورد و یا اینکه یك گروه پارلمانی قوی در پارلمان ایجاد کرد و بآن وسیله در امر هدفهای نظامی متفقین در ایران خرابکاری کرد.

« کالتن برونر » درنامه‌ای به تاریخ ۲۸ ژوئن که گزارشی نیز درباره امکانات اعمال نفوذ در انتخابات عمومی ایران ضمیمه آن بود به«ریبن‌تروپ» وزیر خارجه وقت آلمان آگاهیهای مفصلی در باره ایران داد. در این نامه تأکید شده بود که اعمال نفوذ در انتخابات عمومی

مستلزم صرف مبالغ هنگفتی پول است تا بتوان همکارانی برای آلمان در ایران بوجود آورد. در ضمن به این‌نکته هم اشاره شده بود که عناصر ناسیونالیست ایران انتظار دارند آلمان هرچه زودتر در ایران دست بکارشود . . . «کالتن‌برونر» درنامه خود بوزیر خارجه تقاضا کرده بود برای انجام این کار بودجه‌ای معادل یك میلیون تومان در در بودجه وزارت خارجه آلمان منظورگردد و این‌مبلغ با هواپیما هائی‌که درآینده بسوی ایران پرواز میکنند به‌آن کشور ارسال شود.

در جریان محاکمه«نورنبرگ»، «کالتن‌برونر» در نهایت شگفتی مشاهده کردکه به این‌نامه استناد شده‌است. هرچندکه در ابتدا ازهرگونه آگاهی درباره نقشه نازیهادر ایران‌اظهار بی‌اطلاعی میکرد امابارائه‌آن ناچاربه‌اعتراف شد ولی بازادعاکردکه این‌نامه‌خطاب به‌یك‌وزیرحکومت رایش است و او از نظر نزاکت و ادب مجبور به‌امضای آن بوده است.

در «نورنبرگ» ، «کالتن برونر» میکوشید اتهاماتی را که در مورد اردوگاههای کار اجباری ، اعدامهای

دسته‌جمعی و عملیات گشتاپو به‌او وارد میآمد به گردن «شلنبرگ» انداخته و بدین وسیله خودرا بیگناه وغیر مسئول نشان‌دهد.

«کالتن‌برونر» درجریان محاکمات نورنبرگ وقتی آگاهی یافت که موضوع تهران صرفا بستگی به دخالت در امور داخلی ایران دارد و مقامات متفقین از نقشه آلمانها برای ترور سران سه کشور متفق در کنفرانس تهران ناآگاهند از لجاجت وسرسختی دست برداشت.

درجریان پرسش و پاسخ و بازجوئیهائی که از جنایتکاران جنگی آلمان بعمل میآمد از اینکه چنین مینمود اکثر فعالیتهای «کالتن برونر» متوجه کشورهای خارج بوده و در داخل آلمان دخالتی نداشته است ابراز شادمانی میکرد.

«کالتن برونر» از دادستان روسی «نورنبرگ» از اینکه اینگونه پرسشهارا مطرح کرده و به‌او امکان داده‌است حوزه مسئولیت وعملیات خودرا تشریح کند قدردانی کرد. وی گفت شما اولین دادستانی هستید که این سئوال‌را مطرح کردید. مجبور بودم جهت توسعه حوزه عملیات خود مأمورینی بایران اعزام دارم.

ورتینسکی

در تابستان سال ۱۹۴۳ زندگی آرام و بی‌دغدغه مأمورین جاسوسی کشورهای خارجی در ایـران دچار دگرگونیهای زیادی‌گردید . «ارنست مرسر» در این باره مینویسد که« احساس میکردم که روز بروز کنترل امور از دستم خارج میشود . تصور میکردم که تا آن تاریخ تنها مأموری هستم که از کلیه رویدادها آگاهی‌کافی دارم . کلیه مامورین مقیم تهران‌را بخوبی میشناختم واز احوال‌وفعالیت جاسوسان انگلیسی نیز ناآگاه نبودم. بمن اطلاع داده‌بودند که امریکائیها هنوز نتوانسته‌اند تشکیلات‌خودرا سروسامان بدهند . نه تنها من بلکه عموماً کلیه‌اشخاصی که در کارهای جاسوسی‌وضدجاسوسی فعالیت داشتندمیدانستند که‌روزنامه نگاران ودیپلومانهای روسی بکار جاسوسی اشتغال دارند . عملیات خرابکاری در خط آهن سراسری ایران در خارج از پایتخت ایران تهیه شده و درخارج از تهران اجرا شده بود و از اینرو بما مربوط نمیشد . با وجود این درتابستان سال ۱۹۴۳ هر روز درشهر قیافه‌های تازه‌ای میدیدم.»

در ژوئن ۱۹۴۳ با اینکه ایران از طرف سربازان کشورهای متفق تسخیر شده بود ولی یك کشور «غیر متخاصم» بشمار میرفت. حضور سربازان متفقین، اهمیت استراتژیکی فوق العاده ایران و احساسات موافق نازنها در محافل سیاسی با نفوذ وضعی کاملا بیسابقه بوجود آورده بود و امکان نداشت که بتوان ایران را با دیگر کشورهائی که صحنه مبارزات جاسوسی جنگ جهانی دوم بود مقایسه کرد.

روسها و انگلیسها بطور نیمه رسمی مجاز بودند سازمانهای جاسوسی ارتشی در ایران داشته باشد. ورویهمرفته انگلیسها از وضع خود راضی بنظر میرسیدند. اما روسها در این مرحله از جنگ بآینده میاندیشیدند، ومتحدین زمان جنگ را به چشم دشمنان آینده خویش مینگریستند.

«اندره میخائیلوویچ ورتینسکی» از مسکو با مأموریت تجدید سازمان جاسوسی شوروی در ایران وارد تهران شد.

بتدریج دوران اوج فعالیتهای جاسوسی از راههای دیپلوماتیك پایان میگرفت و در حاشیه اینگونه فعالیتها واحدهای عملیاتی و ضربتی روز بروز اهمیت بیشتری

میافت .

برداشت روسها از فعالیت سازمان‌های جاسوسی آلمان در ایران کاملا ناآگانه و دور ازواقعیت بود. روسها میاندیشیدند که‌وجودخط آهن سراسری ایران به‌این‌سرزمین اهمیتی‌فوق‌العاده‌داده‌است. بریا-رئیس‌سرویسهای‌جاسوسی-شوروی برای عملی ساختن نقشه‌های زمان جنگ سالانه ۱۰۰ میلیون‌دلار بودجه و ۳۰۰هزار مأموردراختیارداشت. و از این عده ۳۰ هزار مأمورکار شناس و متبحر در امور اطلاعاتی بودند. ازاینرو روسها باور نمی‌کردند که‌آلمانها فقط ده و دوازده مأمور ویرا انکار باین کشورگسیل داشته باشد .

شاید بتوان‌گفت که تا حدودی نیز حق باروسهابود. درتابستان‌آن‌سال روز بروز تعدادکماندوهائی که ازآلمان بایران میآمدند افزایش میگرفت. «اسکورزنی» و«لاهوزن» که بعدها «فریتاگ لورینگهاون» جای او راگرفت ، عوامل خود را درخاك ایران ازراه هوا پیاده میکردند.

«ورتینسکی» بیش‌ازچند صدمأمور دراختیارداشت. در مسکو باو گفته بودند که تهران ازمأمورین نازی موج

میزند ولازم نیست وقت خود را برای اثبات این امر تلف کند. اگر«لاورنتی بریا» به «ورتینسکی» میگفت در ایران جاسوسان آلمانی فعالیت دامنه داری دارند اوجز قبول آن چاره‌ای نداشت ویا اگر به‌اوفرمان میدادند مأمورین آلمانی را نابودکند بدون چون وچرا بایدآن را اجرا میکرد.

در شمال ایران با همکاری ارتش و سازمانهای کسب خبر تصفیه‌هائی بعمل آمد. اماچون‌روسها که‌هدفشان‌نگهداشت دوستی صمیمانه‌ای بین نیروهای متصرفی ومردم بومی بود از اینرو در نهایت دقت و با احتیاط تمام عمل میکردند. اصولا مأمورین روسی مجاز به ورود به تهران نبودند و مقامات انگلیسی با همکاری ارتش ایران نظم وآرامش را در شهر برقرار میکردند. بنا براین«ورتینسکی»درموقعیت بسیار حساسی قرارگرفته بود وفعالیتهای اوجنبه غیرقانونی داشت. او از همان امتیازانی که مأمورین روسی در زمان جنگ در امریکا برخوردار بودند محروم بود.

جاسوسان انگشت شمار آلمانی در تهران بـه دام «ورتینسکی»گرفتار نشدند.ورتینسکی برای‌اجرای‌نقشه‌های محوله و نشان دادن فعالیت‌های خود یونانیها ـ ارمنیها و

لهستانیهائی راکه نامشان آهنگ اسامی آلمانها را داشت بعنوان جاسوس دشمن دستگیر میکرد . اغلب این افرادرا دریکی ازخانه‌های خیابان سیروس که ستادمرکزی «ورتینسکی» درآنجا مستقر شده بود نابود کردند . مأمورین تحت‌فرمان «ورتینسکی» که مقام وزندگیشان به‌فعالیت‌های ضدجاسوسی بستگی داشت روز و شب مشغول تهیه اعترافهای دروغین بودند وگزارش آنها را برای دستگاههای مربوطه در مسکو ارسال میکردند . با دریافت گزارش‌های ارسالی از تهران ، مسکو مراتب رضایت خودرا از « ورتینسکی » و مأمورین تحت فرمان او ابلاغ داشت.

بطورکلی در تابستان آن سال در تهران کلیه مأمورین کشورهای گوناگون ابراز رضایت میکردند. روسهاازاینکه توانسته بودند رضایت رؤسای مافوق را جلب کنند شاد بودندو«مایروشرکا» ازاینکه‌مورد سوءظن انگلیسهاوروسها قرار نگرفته بود ابراز شادمانی می کرد . انگلیسها درایران از نظر غیر عادی بودن روش روسها با آنان تماسی در این زمینه برقرار نکرده بودند.

گوته دریفوس

« ارنست مرسر » اشتباه میکرد . او نبود که از کلیه رویدادهای تهران آگاهی کامل داشت.

واردترین مرد به جریانات و حوادث روزانه تهران « مصباح ابتهاجی» کشتی گیر ایرانی بود . درتابستان۱۹۴۳ ابتهاجی ازچهارمحل یعنی ازامریکائیها ـ انگلیسها ـ آلمانها وگروههای سیاسی ایران پول دریافت میکرد.

نیاز مأمورین آلمانی به « ابتهاجی » بیشتر از دیگر گروهها وسازمانها بود . «ابتهاجی وهمکارانش» برای آنها نهانگاه تهیه‌میکردند برایشان آذوقه میبردند و رابط بین آنها ودنیای خارج بودند.

انگلیسها بایاری شبکه جاسوسی تحت هدایت «ابتهاجی» موفق شدند از فعالیتها و اجتماعات جاسوسان آلمانی و نهضت‌های غیرقانونی ایرانیان هواخواه نازی آگاهی حاصل کنند .

اعضای پیروی نازیسم در جنبش‌های پان ایرانیسم در مخفی‌گاههای خود اجتماع میکردند و زیر پرچم‌هایی

که با صلیب شکسته مزین بود به سخنان رهبران خود گوش فرا میدادند . سخنانی که دراینگونه اجتماعات مطرح میشد اخراج اشغالگران ـ تأمین یگانگی با آلمانهای پیروزمند و مسلط ساختن نژاد آریا بر سراسر جهان بود . نظر به اینکه ایرانیها نیز از نژاد آریا بودند ازاینرو تبلیغات آلمانها که بر پایه‌های نژادی استوار بود ، بسیار مؤثر و ومفید واقع شده بود.

مردان سیاسی هواخواه نازیسم در ایران از قبیل «حبیب‌الله‌نوبخت»اشخاصی‌چون « مصباح ابتهاجی » را به عنوان رئیس‌گروههای ضربتی آینده ایران مینگریستند.

رهبران هواخواه نازیها در ایران بحدکافی از تاریخ نازیسم آگاهی داشتند و میدانستندکه در اوایل مبارزه باید به‌گروههای پست و پائین متوسل‌شد.

ازوقتیکه«شاپات»، «ابتهاجی»را به«فرگوسن»معرفی کرده بودکشتی‌گیر ایرانی ازفعالیتهای جاسوسان‌آلمانی و ایرانیهای دوستدار آلمان « فرگوسن » را آگاهی میداد . «فرگوسن» در وضع بدی‌گرفتار شده بود. نه سفارت‌امریکا و نه فرماندهی امریکا در منطقه خلیج فارس توجهی باین

نداشتندکه سازمان «خدمات استراتژیکی امریکا» توانسته باشد دو سیاست امـریکا در ایران مداخله نماید. ژنرال امریکائی، «دونالدکانالی» که ستاد مرکزی خودرا در«امین آباد» واقامتگاه خود را در خانه ناصرخان قشقائی رئیس ایل شورشی قشقائی قرار داده بود از هرگـونه مأمورین مخفی وحشت داشت. این ژنرال امریکائی کـه فرمانده نیروهای امریکا را در منطقه خلیج فارس عهده دار بود تمایل زیادی بهمکاری با روسها نشان میداد. درحوزه‌تحت فرماندهی او رویدادهائی بوقوع پیوسته بودکه آنها را از چشم افراد و مأمورین جاسوسی میدید و تصمیم داشت از بروز حوادث مشابه در منطقه‌ای‌که محل ارسال اسلحه و مهمات برای روسها بود جلوگیری کند.

ژنرال «کانالی» سازمانهای امنیتی ارتش امریکارا هم باسوءظن تلقی میکرد وگاه به‌گاه نیز عمداً درکار آنها مشکلاتی بوجود میآورد. اجازه بـرای مداخله مأمورین امنیتی درامور خلیج‌فارس مسأله‌ای بودکه‌ژنرال «کانالی» هرگز نمیتوانست آنرا بپذیرد، هر چندکه با پایان یافتن جنگ جهانی دوم ژنرال «کانالی» آگاهی یافت که در

طول جنگ مأمورین روس با آزادی هرچه بیشتر در حوزه خلیج فارس فعالیت داشتند . از این گذشته روابط ژنرال «کانالی» با سفیر ایالات متحده در ایران ـ «لونیزگوته دریفوس»ـ بسیار تیره‌بود و«دریفوس» بارها از سوء اداره حوزه خلیج فارس شکایت کرده و به‌واشنگتن گزارش داده بود .

«دریفوس» دریکی از گزارشهای خود بتاریخ ۲۴ ژوئن۱۹۴۳ توجه وزارت خارجه امریکارا به‌رویدادهائی که درایران اتفاق می‌افتاد وعموماً نیزدراثرمستی وعیاشی سربازان آمریکائی روی میداد جلب کرد و تأکید نمود که اینگونه حوادث به‌اعتبار وموقع امریکائی‌ها در ایران لطمه میزند .

سفیرامریکابااینکه باسرویس‌های‌جاسوسی‌و مداخله آنها در امور نظامی مخالف بود ولی مانند ژنرال«کانالی» شدت عمل بخرج نمیداد و بیشتر توجه‌خود را درفعالیتهای مأمورین آلمانی مقیم ایران متمرکز کرده بود .

در ۲۰ ژوئیه همین سال « دریفوس » پس از تبادل نظر باسفیر انگلیس در ایران درگزارشی به وزارت‌خارجه

امریکا مراتب نگرانی عمیق‌خود را ازفعالیت‌های‌جاسوسان آلمانی درایران ونابودی یك‌واحد ۱۰۰۰ نفری ازسربازان و ورود چتر بازان آلمانی را بایران ابراز داشت . افراد ایل قشقائی که «شولز ـ هولتوس» مأمور آلمانی آنها را تعلیم داده بود درنبرد با یك ساخلو در جنوب کلیه آنهارا نابود کردند. « دریفوس » درگزارش خود تأکید کرده بود که واحد جدید چترباز آلمان درنزدیکی قم درخاك‌ایران فرود آمده ونظر به نبودن امنیت ، ایران در خطر آشفتگی قرار گرفته است .

فرگوسن

با همه ناآگاهی «دریفوس»، «پترفرگوسن» بخوبی میدانست که جاسوسان آلمان درایران‌چندان فعالیتی‌ندارند.

«فرگوسن» ـ امریکائی از روز ورود به ایران می‌اندیشید زندگی پرماجرائی خواهد داشت و با مأمورین مسلح و مجهز دشمن‌روبروخواهد شد . برخلاف‌انتظارش با مأمورین آلمان مصاف نداده بود و آگاهیهای جسته و گریخته را نیز « مصباح‌ابتهاجی» دراختیارش می‌گذاشت،

بی‌آنکه امکان تماس با جاسوسان آلمانی را داشته باشد .
ابتهاجی در تماس با فرگوسن از چهره‌های جدیدی که در شهر تهران مشاهده کرده بود سخن می‌گفت در حالیکه انگلیسها از مدتها قبل از فعالیت آنها آگاه بودند . در هتل پالاس که محل ملاقات و تماس مأمورین کشورهای گوناگون بود ازجاسوسان آلمانی‌بسان اعضای‌خانواده‌های خود سخن به میان می‌آوردند.

«فرگوسن» که می‌انگاشت‌تنها مأمور امریکائی است که از این فعالیتها باخبر است گزارشهای مفصلی درباره فعالیت، نهانگاه وشیوه‌های مورد عمل این مأمورین در اختیار سفارت امریکا در تهران میگذاشت . وآنها نیزاین گونه آگاهیها را در اختیار مأموران انگلیسی که در واقع نقش پلیس تهران را داشتند میگذاشتند . هر بار انگلیسها از اینگونه گزارشها حسن استقبال میکردند لکن مطلب تازه‌ای که‌آنها از آن ناآگاه باشند در گزارشها مشاهده نمیکردند.

گروه تحت فرماندهی «فرگوسن» فعالیتی واقعی نداشت . سه اسلحه‌کمری کولت که در بدو ورود به تهران

خریده‌بود تا آنوقت مورداستفاده قرارنگرفته بود. ولهایم و شاپات بااینکه تیراندازی بااین مدل اسلحه را میدانستند اما ازحمل آن پرهیز می‌کردند.

« آیداکوالسکی » کـه قبلا ازاو نام بردیم در این تاریخ درصدد برآمد همکاری با لهستانی‌های مقیم تهران را بیشترکند. او بـا چند سازمـان خیریه و صلیب سرخ لهستانی همکاری داشت. نظر باین مناسبات «ایدا» توانسته بود تعداد زیادی از دختران جوان لهستانی را در خانواده های امریکائی تهران و دیگرشهرهای ایران واردکند.

واندا

در بامداد ۱۳ ژوئیه بود که «آیدا» هنگام عبور از خیابان استانبول مشاهده کردکـه دخترجوانی می‌کوشد با انگلیسی دست وپا شکسته‌ای نیت خود را به صاحب دکان حالی کند. اوچهره‌ای وحشت‌زده‌داشت‌دختری بلوندوظریف بود. با یاری «آیدا» ـ «واندا» توانست حرف خودرا به کفاش بفهماند. واندا که آیدا را دخترساده‌ای یافته بود با

او درددل کرد و اعتراف نمود که با لهستانیهای مقیم ایران معاشرت ورفت و آمدی‌ندارد و بایك مرد بازرگان‌سوئیسی زندگی‌می کند. بااینکه‌اززندگیش‌راضی است‌امایکنواخت و بی‌حالت و بی کشش است . آندو قرار گذاشتند فردای آن روز درکافهٔ فردوسی با هم ملاقات کنند.

آنروز ولهایم و فرگوسن نیز با آیدا درکافه حاضر بودند . مرسر که از غیبت‌های متوالی واندا نگـران شده بود آن را با دان‌وارد درمیان گذاشت.

مرسر مایل نبود در هر ملاقات با دان وارد مأمور انگلیسی او را غافلگیر ساخته و خبر ملاقات واندا را با مأموران آلمانی به او اطلاع بدهد . مرسرازبابت ملاقات واندا با مأمورین آلمانی در تهران نگرانی بخودراه‌نمیداد اما التهاب زیادی به‌آشنایی با دوستان جدید واندا درخود احساس میکرد.

دان‌وارد از فعالیتهای فرگوسن و ولهـایم بی‌خبر نبود . ولی به ابتهاجی دستور داد اطلاعات بیشتری‌درباره آنها تهیه نماید .

گزارشهائی‌که دان‌وارد درباره ولهایم و فرگوسن

دریافت کرد چندان موثق به‌نظر نمی‌رسید. ولی‌در او نگرانی هم پدید نمی‌آورد. آندو نویسنده و روزنامه‌نگـــار بودند ولی علاقه‌شان به الکل و ورق‌بازی بمراتب بر کوششهای ادبیشان می‌چربید.

مأموران انگلیس تصمیم گرفتند دوستان جدید و اندا را تحت نظر بگیرند. ابتهاجی به آنها اخطار کرد که این کار بسیار گران تمام خواهد شد چون آنها به جاهای بسیار پر- هزینه رفت و آمد می کنند و مراقبت دائم از آنها لازمه‌اش قبول این هزینه‌هاست.

شولز ـ هولتوس

سرگـــرد « شولز ـ هولتوس » کـــه در کوهستانهای جنوب و دور از تهران بسرمی‌برد ، ازمدتها پیش رابطه‌اش با «فرانترمایر» وچهار مأمور دیگر آلمان در مرکز ایران قطع شده بود. او دراطراف خود جزقیافه‌های پیکارجویانه افراد ایل قشقائی موجودی را نمی‌دید.

سرانجام تنهائی و انزوای « شولز- هولتوس» پایان

گرفت و در ۱۵ ژوئیه یك گروه چهارنفری از چتربازان آلمانی در آنجا پیاده شدند . آنها مأموریت داشتند بین تهران و محل ایل قشقائی رابطه رادیوئی برقرار کنند.

آنروز خوشترین لحظات عمر « شولز ـ هولتوس» بود . او دیگر امیدوار نبود که بتواند بار دیگر با آلمان تماس بگیرد . در آنروز تاریخی یك سوار قشقائی نزد او آمد و گفت که نمایندگان «هیتلر» بدیدن رئیس ایل آمده‌اند. « شولز ـ هولتوس » با شنیدن این بشارت روی اسبش پرید و با سرعت ۳۰ کیلومتر در ساعت بدیدار هم میهنانش شتافت.

گروه کماندو مرکب از یك مترجم زبان فارسی ، سرفرمانده «کورمیس» و دو افسر جزء اس.اس بود که تا آنروز در اوکرائین با پارتیزانهای روسی در نبرد و گریز بودند . این گروه چند صندوق اسلحه و مهمات ـ هزاران لیره استرلینگ تقلبی و سکه‌های طلای ۵ دلاری که ارزش آنها بالغ بر ۵۰۰ هزار دلار بود همراه داشتند .

لازم به‌گفتن نیست که این گروه یك دستگاه فرستنده و گیرنده نیز با خود داشت و بمجرد مستقر شدن در محل خود در صدد برآمد با انستیتوی «هاونین» که در «وانزه»

در نزدیکی برلن است رابطه برقرار کند .

با ورود این گروه کماندو تراژدی «شولز- هولتوس» آغاز گردید . مأموریت او درایران خاتمه یافته و قرار بود که برای اداره کلیه فعالیت‌های جاسوسی آلمان درخاورمیانه با اولین هواپیمای آلمانی رهسپار برلن گردد.

گفتگوئی که بین «کورمیس» و« شولز - هولتوس» صورت گرفت مبین شیوه جاسوسی آلمان درایران و زبان گویای رقابت بین سرویسهای جاسوسی گوناگون آلمان در داخل وخارج بود.

شولز هولتوس ـ آقای «کورمیس» ابتدا باید مسأله فرماندهی این گروه کماندو را روشن کنیم. شما درنقطه‌ای پیاده‌شده‌اید که بموجب توافق سازمان اس.اس.وارتش آلمان اداره آن به ارتش آلمان واگذار شده است. اما افسر اس. اس. که از آلمان برای گرفتن دستور ازیك افسر ارتش آلمان عازم ایران نشده بود اندیشه دیگری درسرداشت.

کورمیس- مأموریتی که بمن محول شده است تحت نظر مشترك ارتش آلمان و سازمان اس.اس. است.

کورمیس دروغ نمیگفت . بسان دیگر مأموریتهای

خطرناك و با اهمیت ارتش وسازمان اس.اس. دراین مورد خاص توافق کرده بودند که مشترکاً این مأموریت را بثمر برسانند .

شولز ـ هولتوس ـ مجبورم روی این نکته تکیه کنم که نظر به‌ارشدیت در سلسله مراتب ارتش، فرماندهی این واحد را شخصاً به عهده خواهم‌گرفت . تصور نمیکنم از دیدگاه نظامی ابهامی دراظهارات من وجود داشته‌باشد.

کورمیس ـ هرگز سابقه نداشته است که یك افسر اس . اس. از یك افسر ارتش دستور بگیرد . در مقـام مقایسه افسران ارتش نسبت به افسران اس. اس. جزسرباز ساده مقامی ندارند.

افسر مغرور اس. اس. این مهم رافراموش کرده‌بود که ایل قشقائی تنها از « شولز ـ هولتوس » حرف شنوائی دارد .

شولز ـ هولتوس ـ قانوناً میتوان نظر به این بی‌ادبی وگستاخی به محافظین خود فرمان دهم بی‌درنگ ترا تیر باران کنند .

کورمیس ـ آقای‌سرگردبنده را عفو بفرمائید .

پس از این گفتگوی خشن و دشمنانه بود که مسائل حیاتی بین ایندو افسر مغرور نژاد برتر مطرح شد و آندو درباره مأموریت‌هائی که در جنوب ایران داشتند به گفتگو پرداختند.

سرویسهای جاسوسی آلمان در ایران مأموریت داشتند ایل قشقائی را به قیام و شورش تشویق کنندومقدمات آنرا فراهم سازند و بموازات آن زمینه انفجار و خرابکاری در خطوط آهن ولوله‌های نفت ایران را فراهم نمایند.

موسولینی

همزمان با این گفتگوها که بین دومأمور جاسوسی آلمان در ایران صورت می‌گرفت، در برلن نیز در مورد شایستگی زمامداران و متفقین آلمان بحث و گفتگوشروع شده بود. این بی‌سابقه نبود. هربار که رایش سوم درصحنه های پیکار توفیقی نمی‌یافت این صحنه‌ها بکرات به چشم میخورد رویدادهای ماه ژوئیه‌سال۱۹۴۳ بمراتب وحشتناك‌تر از شکست آلمان در استالینگراد ویا شمال‌افریقا بود. این بار هیتلر متحد خود یعنی تنها متحد آلمان را از دست

داده بود. بنیتوموسولینی دیگر درکنار آلمان نمیجنگید.

هیتلر همیشه ایتالیائیها را نژادپستی میشمرد. احترام هیتلر نسبت به موسولینی تاجائی بودکه او بتواند یک نژاد پست‌را اداره‌کرده ورهبری نماید. باوجود این هیتلر هنگام سخن‌گفتن با دیگران از موسولینی بعنوان «دوست عزیز» یاد میکرد. لیکن اینگونه یادآوری از موسولینی واقعیت نداشت ومبین محبت ودوستی هیتلر نسبت برهبر ایتالیا نبود. هیتلر در این مرحله ازجنگ جهانی آنچنان کنترل روانی خود را از دست داده بود که ممکن نبود بتواند نسبت باحدی احساساتی دوستانه و انسانی داشته باشد. «پیشوا» در مورد موسولینی قائل به‌استثنا شدوضعف وتزلزل او را بخشید. هیتلر سخت بداشتن متحدی در برابر تنهائی و انزوا نیازمند بود و از تنهائی بشدت وحشت داشت.

هیتلر هرگاه سرحال برد موسولینی را بنام آخرین رومی واقعی مینامید. وهرگاه عصبانی‌ودلتنگ بودمیگفت اگرچه موسولینی دوست منست اما سگم بمراتب از او برایم‌پرقیمت‌تر است.

آخرین باری که آندو ملاقات کردند در ۱۹ ژوئیه در نزدیکی «فلتر»در حوالی «ریمینی» بود. دراین‌ملاقات هیتلر او را مردی‌خسته وعصبانی یافت. نگرانی‌وخستگی موسولینی بی دلیل نبود. نه‌روز پیش نیروهای متفقین در جزیره سیسیل پیاده شده‌بودند. باحضور سربازان‌امریکائی و انگلیسی در سیسیل ، پیاده شدن آنها در شبه جزیره ایتالیا وقاره اروپا غیر منتظره نبود .

در گفتگو هائی که رهبران آلمان و ایتالیا بعمل آوردند وپنج ساعت بطول انجامید هیتلر در هر فرصتی به «دوچه» یادآور شدکه دفاع از خاك ایتالیا وظیفه خود آنهاست و آلمان این مهم را بعهده نمیگیرد . «هیتلر» ، سیسیل‌را به استالینگرادتشبیه کرد واهمیتی‌راکه‌استالینگراد برای روسها و سیسیل برای امریکائیها و انگلیسها دارد یادآور شد.

هنگامی که موسولینی هیتلر را ترك‌گفت فوق‌العاده نگران وناراحت بود . وقتی در رم پیاده شد هواپیمایش از میان دود غلیظی گذشت و در فرودگاه بزمین نشست . دشمن رم را مورد حمله‌هوائی قرار داده بود .

هیملر

همان روز ورود موسولینی برم بود که از آن شهر گزارشهای نگران‌کننده‌ای برای هیملر رسید. دستگاههای جاسوسی «شولنبرگ» و «کاناریس» با بی‌خبری از این رویداد ها و یا عدم گزارش آنها بمرکز بی‌کفایتی مطلق خود را نشان داده بودند.

استالین

احساس خوشبینی که توفیقهای نظامی در «اورل» و «سیسیل» در ۱۶ ژوئیه پدید آورده بود و پیروزی متفقین را قطعی میساخت دیری نپائید. مکاتباتی که بین «روزولت» و «استالین» در ایندوره بعمل میآمد یکنواخت و یکسان بود. در پیامهای «روزولت»، رئیس جمهوری امریکا از استالین دعوت میکرد، باوی در کنفرانسی شرکت کند و رهبر شوروی نیز بنوبه خود به‌ضرورت حضور در جبهه

جنگ اشاره میکرد . « استالین» در نـامه‌های خود تأکید میکرد که لزوم حضور او درشوروی از این حقیقت ناشی میشود که‌هنوز امریکاو انگلیس به‌قول‌خوددر گشایش‌جبهه‌دوم درخاك فرانسه‌عمل‌نکرده‌اند. تنهانخست‌وزیرانگلیس‌بود که این‌یکنواختی و بیروحی‌را تاحدودی‌تلطیف‌میکرد. در ۱۲ ماه اوت«چرچیل»یك‌دستگاه«اسلایدبین» برای‌استالین فرستاد که«اسلاید» آنهامناظری‌ازخرابیهای‌شهرهای‌آلمان رانشان میدادکه در اثر بمبارانهای هوائی متفقین به آنروز افتاده بودند . نخست وزیرانگیس تأکیدکرده بودکه‌گزارشهای موثق نشان میدهدکه ۸۰ درصد خانه‌های «هامبورگ»نابود و با خاك یکسان شده و بزودی نوبت برلن است‌که هدف بمباران نیروی هوائی متفقین قرارگیرد. «استالین»حتی از این بابت ازچرچیل تشکر نکرد، واین رفتارآنچنان خشن و نا روا بودکه روزولت را نیز به‌خشم آورد .

«استالین» مراتب نارضائی خود را از روش متفقین در مسأله مذاکره امریکا وانگلیس بانمایندگان دولت‌جدید ایتالیا ابراز داشت. او درنامه خود نوشته بود:«برخلاف آنچه «ایدن» به‌کار دار شوروی در لندن اطمینان داده بود

شوروی از جزئیات گفتگوهائی که نمایندگان امریکا و انگلیس با دولت «بادولیو» بعمل میآورند آگاه نشده است «استالین» تأکید کرده بود که انگلیس و آمریکا عهدنامه هائی با ایتالیا معتقد ساخته‌اند بی آنکه نتایج حاصل از این قرار دادها را به آگاهی شوروی برسانند.

لحن نامه ، « چرچیل» را بشدت خشمگین ساخت . نخست‌وزیر انگلیس میگفت که « استالین» مرد غیر قابل تحملی است و انتظار میرود کـه گرفتاریهای بیشتری برای امریکا و انگلیس فراهم آورد .

روزولت تصمیم گرفت در آینده سخنان و گفته‌های «استالین»را نپذیرد. و به منشی خود ژنرال «واتسون»دستور داد متن نامه‌ای را که تهیه میکند به‌کار دار سفارت شوروی در واشنگتن بدهد و از او بخواهد آنرا به رئیس دولت شوروی مسلم نماید.

متن نامه رئیس جمهوری امریکا بدین شرح بود:

نامه‌های مارشال (استالین) در پایان کنفرانس « که‌بك» واصل شد ، و نظر به خروج چرچیل از شهر امکان تسلیم پیام به ایشان وجود نداشت . تا اوایل هفته آینده این پیام

بدست نخست وزیر انگلیس نخواهد رسید.

در ضمن پیامهای « روزولت » و «چرچیل» درباره تشکیل یك کنفرانس سه جانبه بین سران کشورهای متفق برای «استالین» ارسال شد.

این پیام‌ها چون از راههای دیپلوماتیك ارسال‌میشد به امضای « ویلسون براون » ـ وابسته نیروی دریائی‌امریکا بود نه پرزیدنت روزولت.

آلمانها نظر بـه‌آگاهی به رمز متفقین دریافتند که کنفرانسی با شرکت سران سه‌کشور متفق بزودی تشکیل خواهد شد .

شلنبرگ

«شلنبرگ» و«کالتن برونر»در۲۶ ماه ژوئیه با نزدیك شدن تاریخ تشکیل کنفرانس سه جانبه متفقین مصمم شدند عملیات موسوم به«جهش بلند» را بمرحله اجرا درآورند. بدنبال‌اجرای‌این‌هدف‌بود که«کاناریس» و«گئورگ‌هانسن» رئیس رکن اول ارتش‌آلمان نیز گفتگوهائی‌بعمل‌آوردند.

«شلنبرگ» و «کالتن بـرونر» در اطاق رئیس دفتر

«هیملر» بامفتی‌اعظم اورشلیم مذاکراتی بعمل آورده بودند که‌بسیار خسته‌کننده ولی فوق‌العاده حیاتی و با اهمیت‌بود. مفتی‌اعظم الهام بخش مبارزات مسلمانان علیه متفقین و له نازیها بود . وی در این ملاقات از آلمانها درخواست کرد از دادن الکل و گوشت‌خوك به‌مسلمانان خود داری نمایند. او میگفت که خداوند فعال مایشاء است و به ناچیز ترین مسائل نیز توجه دارد و به کلیه کارهای مخلوقات خویش آگاه است .

«شلنبرگ» ـ «کالتن‌برونر» ـ«کاناریس»و«هانسن» درگفتگوهائی که بعمل آوردندگزارشهای رسیده رابه‌دقت بررسی ومطالعه کردند. وسرانجام به این نتیجه رسیدند که کمترین آگاهی از محل و تاریخ مذاکرات ندارند. در این تاریخ هنوز سران متفقین نیز ازمحل کنفرانس‌خود بی خبر بودند . افراد پیش‌گفته بار دیگر اجتماع کردند و پس از بررسی‌گزارشهای‌گوناگون وضد نقیض درموارد زیرتوافق نمودند :

۱ ـ نظر به‌اهمیت موضوع، ارتش آلمان وسازمان مرکزی امنیت آلمان برای جلوگیری از اتلاف وقت و

امکان تبادل آگاهیها و پرهیز از اتخاذ اقدامات ناهماهنگ همکاری کاملی بین خود برقرار نمایند.

۲ ـ از این تاریخ طرح نابودی سران متفقین که بنام های دوگانه «عملیات جهش بلند» و« مأموریت سه بار سه» نامیده میشد بنام «عملیات جهش بلند» نامیده خواهدشد .

۳ ـ مأمورین وجاسوسهای وزارت دفاع و سازمان امنیت مرکزی آلمان کسب خبر پیرامون تشکیل کنفرانس سه‌گانه سران را دررأس برنامه فعالیتهای خود قرارخواهند داد .

۴ ـ چون هنوزشرکت ژنرال‌دوگل‌دراین کنفرانس مسلم نیست نقشه نابودی برای ترور سه رهبر کشورهای دشمن تهیه خواهد شد.

۵ ـ چهارگروه کماندوئی که توسط وزارت دفاع و سازمان امنیت مرکزی تربیت شده‌اند در یك‌گروه واحد متمرکز خواهند شد ونظر به اینکه احتمال دارد کنفرانس در انگلیس یا در امریکا ویا شوروی تشکیل‌گردد از اینرو افراد گروه کماندو باید به ایندو زبان آشنائی داشته باشند.

۶ـ ادارات فنی وزارت‌دفاع‌وسازمان امنیت‌مرکزی

آلمان باید برای عملی ساختن این نقشه سلاحهای خاصی تهیه و در اختیار کماندوها بگذارند.

۷ ـ افراد کماندو نباید کمترین آگاهی از محل مأموریتی که به آن اعزام میشوند داشته باشند.

۸ ـ «شلنبرگ» و «لورینگهاون» مسئول اجرای این طرح خواهند بود. «کاناریس» و «کالتن برونر» گزارشهائی را که در هر مرحله از این مأموریت دریافت میکنند توسط «هیملر» و «کایتل» به پیشوا تسلیم خواهند کرد.

عاملین این طرح بارضایت خاطر از همدیگر جدا شدند بی آنکه کمترین موفقیتی نصیب آنها شده باشد.

هیملر

«هیملر» دلایل شخصی زیادی داشت که سازمان تحت مأموریت خودرا برای یاقتن محل کنفرانس سران کشورهای متفق به ستوه آورد. «هیملر» نقشه مناسبی در این مورد در نظر داشت ولی مایل بود پس از حصول اطمینان از شکست شبکه‌های جاسوسی آلمان نقشه خاص خویش را ارائه نماید. «هیملر» عموماً میگفت که هرگز بدون آگاهی «هیملر»

دست به اقدامی نزده است اما اینبار بخوبی میدانست که مانند گذشته بسهولت در کار خویش موفقیت نخواهد داشت.

پس ازماه ژوئن آزادی «موسولینی» از زندان اساس کار «هیتلر» را تشکیل میداد. بدیهی استکه آلمانها کمترین آگاهی ازمحل زندان موسولینی نداشتندچون دولت ایتالیا بطور مداوم محل «موسولینی» را تغییر میداد.

«هیملر» اصولا اعتقادی به جادوگران- غیب‌گویان و تردستها نداشت ولی موجودیت آنها را نیز مورد تردید قرار نمیداد. مخصوصاً اینکه بزرگترین جادوگر آلمان که تا سال ۱۹۳۳ شهرت فوق‌العاده‌ای بهم زده بود سرانجام به علت یهودی بودن جان خود را از دست داد و جسد او او را در جنگلی یافتند. از اینرو پدید آوردن اعتقاد نسبت به جادوگران‌وغیب‌گویان پس از ماجرائی که‌جریان آن گذشت امری دشوار بود.

در اوایل ماه اوت بود، که فرماندهان اردوگاههای کار اجباری‌دستورهای‌عجیبی‌گرفتند. دراین فرمان‌بطوریکه یکی از زندانیان «زاکسن هوزن» میگوید گفته شده بود که فرمانده اس. اس. ورئیس پلیس آلمان از کلیه غیب‌گویان-

فال بینان و تردستها دعوت میکند که هنر و مهارت خود را در مأموریت فوق‌العاده مهمی که حیات رایش سوم به آن بستگی دارد ، بکار اندازند . پاداشی که زندانیان تا آغاز داشتند عملیات داشتن زندگی مرفه و دریافت پول و در صورت موفقیت احراز آزادی و خروج از اردوگاه بود. ازمیان داوطلبان متعدد تنها ۲۴ نفر که واحد شرایط بودند انتخاب شدند .

نظر به اینکه زندانیان وحشت داشتند که آلمانها باین وسیله میخواهند آنهارا نابود سازند از اینرو ازنشان دادن هویت خویشتن خودداری کردند و بسیاری از فالگیران واقعی ، خود را معرفی نکردند و بجای آنها افرادی که کمترین آگاهی نداشتند برای نجات از اردوگاه و زندگی شاق آن خود را بنام غیبگو و فالگیر و کف‌بین معرفی کرده و کوشیدند به‌این بهانه خودرا نجات دهند .

بگن

زندانیان پس از وردبه « وانزه » زنـدگی مرفهی نصیبشان شد و هرگونه غذا که مایل بودند در اختیارشان گذاشته شد.

شلنبرگ دردفترخاطرات خود دراین بارهمینویسد: که این عملیات هزینه گزافی به دستگاه او تحمیل کرد ، چون آقایان زندانیان غذا های خوب و مقوی میخوردند ومشروبات گرانقیمت وسیگار میخواستند.

در ۱۸ اوت «هیملر» شخصاً از جادوگران انتخاب شده دیدن کرد و از آنها خواست محـل شخصیت مورد نظر آلمان را نشان دهند و افرادی که جواب صحیح داده باشند بیدرنـگ آزاد خواهند شد . البته هیچکـدام از زندانیان شخص مـورد نظر « هیملر » را نمیشناختند و جوابهای مبهم وضد ونقیض میدادند. ولیچون پارهای از آنها از جریان برکناری و زندانی شدن موسولینی آگـاه بودنداز کشور ایتالیاسخن میراندندو«هیملر» کـه از این جوابها به شعف آمده بود به آنها سیگـار برگ تعارف

میکرد .

همانروز « هیملر » از میان آنعده ، هشت نفر را انتخاب کرد وباحضور یك‌پزشك بیماریهای روانی ویك هیپنوتیزور فرانسوی و دوپیشگو ویك پیشگوی‌پیر ارمنی و دوکولی و دومنجم‌از یك‌یك‌زندانیان‌انتخابی‌پرسشهائی کرد .

«ژان‌ژاك‌بگن» هیپنوتیرور فرانسوی جریان‌برخورد خود را با «هیملر» با عبارات زیر شرح میدهد :

«هیملر» پشت‌میزی نشسته و در طرفین او دومأمور اس.اس . ایستاده بودند . وقتی تعداد افراد سرشناسی را که در حضور آنها هنرنمائی کرده بـودم نامبردم هیملر سیگار برگی بمن تعارف‌کرد. در برابر پرسش یکـی از مأمورین اس . اس. که ازمن خواسته بود حقیقت رانهان نسازم‌گفتم‌که از جانب ما در یهودی هستم با شنیدن این حرف مأمور اس. اس. میخواست مرا ازاطاق خارج‌کند اما هیملر او را متوقف ساخت وخطاب به‌من‌گفت:

تو یك فرانسوی یهودی هستی و بدیهی است‌که ما انتظار نداریم تو قهرمان دفاع از ناسیونال سوسیالیستم

شوی . اما اینبار خدمتی که خواهی کرد نه بخاطر پول و نه برای کسب‌شهرت‌است.

این مأموریت سرنوشت تو را تعیین خواهدکرد و من مقامی هستم که میتوانم ترا در صورت موفقیت به یك کشور بیطرف بفرستم هرچندکه « هیملر» صراحت لهجه مرا پسندید در اینکه میتوانیم با هیپنوتیزم هر فردی راکه محل اختفای موسولینی‌را میداند وادار به‌سخن‌گفتن نمایم تـردید داشت و میخواست مجـدداً مـرا به اردوگـاه های‌کار اجباری‌گسیل دارد . اماگویا چون خطر نابودی‌مرا درکوره‌های‌آدم سوزی احساس‌کرد از اینرو از فکر خود منصرف واز من خواست مجدداً به دیدارش بروم در این ملاقات بودکه‌گفتم اگر وسائل‌کار در اختیار من‌گذاشته شود میتوانم محل زندان موسولینی را نشان دهم .

هیملر پس از جلب رضایت ازجانب موسولینی از من خواست موقتاً موضوع موسولینی را فراموش‌کنم و به او بگویم چند نفر درکنفرانس حاضر خواهند بود . « بگن » در ملاقات خود با «هیملر» چنین وانمودکرد که قدرت‌او لایتناهی نیست وگشودن رمز تعداد شخصیتهای شرکت

کننده در کنفرانس را موکول به‌داشتن آگاهیهای مقدماتی کرد . هیملر با اینکه با این سخن مخالفتی نداشت اما از اتلاف وقت‌و ناکامی مأموریت محول به «بگن» نگران‌شده بود . «بگن» از «هیملر» خواست چند دقیقه اندیشه‌خویش را در فردی کـه مـورد نظرش است متمرکز کند و وآنگاه بالحن مرتعشی نام «دوگل»را بزبان‌آورد.«هیملر» واکنشی‌کاملا طبیعی از خود نشان داد و «بگن» دانست‌که در پیش‌بینی خود مرتکب اشتباه نشده است . « هیملر » با با اینکه درجستجوی «دوگل» نبود وبه شخصیتهای دیگری میاندیشید اما دوگل و نابودی او نیز جزو برنامه‌های آتی آلمان بود.

یك مأمور اس . اس. بودکه جان «بگن» را نجات داد . او ناگهان بسوی هیملر چرخید وگفت معلوم است که اوبه‌فرانسویها میاندیشد.«بگن»دریافت‌که بقیه‌شخصیت هائی‌که درآن اجتماع حضور خواهند یافت غیر فرانسوی هستند و بیدرنگ افکارش به امریکا ـ انگلیس و شوروی کشیده شد. «بگن»که بارقه امیدی دردلش درخشیده بود. چشمان خود را به‌دیدگان هیملر دوخت وگفت یکی ازاین

شخصیتها «چرچیل» ـ نخست وزیر انگلیس است . وقتی دید که چهره «هیملر» از هم‌گشوده شد و آثار رضایت در آنها عیان‌گردید دانست که اشتباه نکرده است ـ «بگن» که قوت قلب‌گرفته بود نام «روزولت» را با اطمینان بیشتری بر زبان راند . واکنشی که«هیملر»درچهره‌اش ظاهرساخت او را به‌وحشت انداخت. «بگن» رو به مترجم کرده وگفت اگر شخص دیگری مورد نظر باشد ازنامبردن او ناتوانم. چون جوابی نگرفت و سکوتی ممتد براطاق مستولی شد «بگن» نام «استالین» را بر زبان آورد وبا شنیدن آن‌هیملر ازجای‌جست وفریاد زدآفرین. هیملر آنچنان به‌شعف‌آمده بودکه دست راست خود را بسوی «بگن» بلندکرد وبه‌آن یهودی فرانسوی سلام هیتلری داد .

بگن

«بگن» وقتی دانست که بجای بازگشت به اردوگاه کاراجباری او را تحویل گشتاپو خواهند داد نگران شد و اندیشید که شکنجه خواهد دید .

«بگن» میدانست که گشتاپو شیوه های ضد و نقیضی دارد وهمزمان با نشان دادن محبت و دوستی زندانیان را با تازیانه شکنجه میدهند و همگام بـا تعارف سیگار بـه زندانیان ناخن‌های آنها رامیکشند. اما «بگن» اشتباه کرده بود. او را در اطاق تمیزی که پنجره‌های آن را میله‌های آهنگی مشبك کرده بود جا دادند. نه کسی پرسشی کرد و نه اینکه مأموری درصدد شکنجه و آزار او بر آمد .

«بگن» از آینده وسرنوشت خویش کمترین اطلاعی نداشت . هرچند که توانست در ۲۳ ماه اوت از زنـدان فرار اختیار کند.

یك مأمور اس.اس. که نگهبانـی «بگن» را بعهده گرفته بود سخت شیفته عملیات اوشد. آنشب «بگن»موفق شد اورا خواب کرده ولباسهایش را در آورد .

هیپنوتیزور فرانسوی با لباس مأموران اس. اس . با ترن خود را تامرز سوئیس رسانید و بقیه راه راکه ۱۲ کیلومتر بود با پای پیاده رفت .

یـك هفته بعد بود که سازمان مقاومت « گرنویل » فرانسه به لندن آگاهی داد که یکی از زندانیان آلمان بـا

آنان تماس گرفته و فاش ساخته است که مأمورین آلمان علاقه فوق‌العاده به محل و تاریخ تشکیل کنفرانس سه‌گانه کشورهای متفق از خود نشان میدهند .

سرویسهای جاسوسی انگلیس به این گزارش توجه نکردند . آگاهی آنان درباره کنفرانس سه‌جانبه سران متفقین بمراتب کمتر از آلمانها بود .

مایر

بموزات این دگرگونیها ، موضوع دیگری تشکیلات جاسوسی انگلیس را در تهران بخود جلب کرده بود.

از ماه نوامبر سال ۱۹۴۲ در مکاتبات رسمی که تشکیلات انگلیس در تهران با لندن داشت از «اسناد فرانتزمایر » سخن بمیان میآورد : این تشکیلات از آن تاریخ فعالیتهای «مایر» را تحت نظر داشت و با یاری «دان‌وارد» و «مرسر» و دیگر مأمورین خود در سال۱۹۴۳ تصمیم گرفتند دست بکار شوند .

اصولا از دیدگاه وضع سیاسی ایران ضروری بود

که ستون پنجم آلمان درایران از میان برداشته شود. متفقین ازنحوه نگهداشت بیطرفی ایـران روز بروز بیشتر اظهار نارضائی میکردند و با آگاهی از تمایـلات سیاستمداران ایران نسبت به نازیسم از این بیم داشتند کـه در سرزمین ایران که تحت تصرف آنها بود یك دولت طرفدار نـازی برسرکار آید. نزدیکی انتخابات نیز بیش از پیش به نگرانی متفقین دامن میزد.

در اجتماع «کهبك در کانـادا» نیز وضع ایران مورد بررسی و تبادل نظر قرار گرفت وسر «دونالد کمپبل» وکاردار انگلیس در امریکا درباره ایـران یادداشتی تهیه کردند ووزارت خارجه نیز گزارش جامعی از وضع ایران در اختیار وزارت خارجه امریکا گذارد.

روزولت با مطالعه این گزارش پس از تردید ها و دودلی های زیادی که از خود نشان داده بود بالزوم اقدام انگلیسها در ایران برای نابود کردن تشکیلات وفعالیتهای مأمورین آلمانی موافقت کـرد. انگلیسها به امریکـائیها اطلاع دادند که این اقدام مشکلات بزرگی برای آنهافراهم خواهد آورد، چون هرگونه مداخله درامور داخلی ایران

علیرغم میل باطنی آنها صورت میگیرد .

سرویسهای جـاسوسی انگلیس در تهران پیش از آنکه اقدامی بعمل آورند با دولتهای ایـران ـ امریکـا و شوروی وارد مذاکره شدند.

روسها برداشت خاصی از اقدامات انگلیسها داشتند. «ماکسیموف» کاردار سفارت شوروی در تهران از «ورتینسکی» رئیس تشکیلات جاسوسی ـ ماهیت اقداماتی را که انگلیسها بعمل خواهند آورد جویاشد. از دید «ورتینسکی» اقدامات انگلیسها در ایران جز توسعه نفوذ آن کشور و جلوگیری از گسترش نفوذ روسها هدف دیگری در بر نداشت ... در ایران مأموری بنام «مایر» وجود ندارد و دلیل بارز آن اینکه تاکنون سخنی از مایر وسرویس های تحت رهبری او به میان نیامده‌است.

انگلیسهاو امریکائیها ازاینکه روسها بیدرنگ آمادگی خود را برای همکاری باآنان ابراز نکردند نگران‌شدند . در این مورد « جیمزدان » مشاور سازمـان روابط سیاسی امریکا مینویسد:

« وقت بسرعت میگذرد و مـا نمیتوانیم منتظر

دریافت دستورات جدید از مسکو برای مأمورین شوروی در تهران‌باشیم».

گزارش ورود کماندوهای آلمان به ایران پشت سر هم از راه میرسید . « کردل‌هال » وزیر خارجه روزولت توجه رئیس جمهوری آمریکا را به وضع حساس ایران جلب کرده و میگوید :

«هر آن ممکن است که این‌وضع‌حساس‌به آشفتگی واقعی منجر گردد» .

دریفوس ـ سفیر آمریکا در ایران ـ بسان‌وزیر خارجه نسبت به وضع ایران بدبین نبود.وی درگزارشهائی که به واشنگتن ارسال میداشت مینویسد :

از «اسناد فرانترمایر» استنباط میشود که ایرانیهای مورد بحث بیش از آنکه دوستدار وهواخواه آلمان باشند مأمورین‌جاسوسی آلمان‌هستند. سفیرامریکا درایران اشتباه نمی‌کرد.

در این میانه رویداد های خاص انگلیسها راوادار ساخت از تردید و تزلزل دست برداشته وکارسرویسهای آلمان را در ایران یکسره سازند . جریان از این‌قرار بود

که «فرانترمایر» در مسائل‌مالی با یکی ازفعالترین مأمورین خود بنام « موسی » که یك ارمنی بود اختلاف‌نظر پیدا- کرد وبین آندو بگومگوشد. بااینکه موسی‌از خبرچین‌های «مصباح‌ابتهاجی» بود اما بچند تومانی که از او می‌گرفت راضی نبود و میخواست درآمد بیشتری داشته باشد .

«موسی» از جمله مأمورانی بودکه «مایر» با یاری او توانسته بود چمدانی را دریکی ازخانه‌های خرابه‌تهران مخفی سازد.

«موسی» با اینکه از محتویـات چمدان ناآگاه بود ولی حدس میزدبایداسناد گرانبهائی داشته باشد و انگلیسها آن را با پول خوبی از او خریداری‌کنند . استدلال او در مورد اهمیت اسنادچمدان ، زحماتی بود که «مایر» برای نهان ساختن آن تحمل‌کرده بود.

«موسی» چمدان را ازنهانگاه‌بیرون‌کشید وبه‌اندیشه تماس با «دان‌وارد» افتاد. بدون‌دخالت «ابتهاجی» که‌روابط او محسوس میشد «دان‌وارد»صلاح خـویش در این میدید که «ابتهاجی» را به خشم نیاورد وهمزمان با آن ازدیدار با یك مأمور درجه دوم پرهیز کند .

در تعیقب این اندیشه بود که «دان‌وارد» به «موسی» توصیه کرد با سفارت انگلیس در تهران تماس بگیرد.

«موسی» که بخود آمده بود از تهور وجسارتی که نشان داده بود به بیم افتاد و ناگهان تهران را بسوی اصفهان ترك گفت و به توصیه «دان‌وارد» با «گولت» کاردار انگلیس در آن شهر ملاقات کرد. گذشته از اسنادگوناگون فهرستی از افسران هواخواه آلمان در چمدان بدست آمد . این‌عده توطئه‌چیان آینده ایران بودند.

تشکیلات ضد جاسوسی انگلیسها در ایران که بنام «سی. آی. سی. آی» خوانده میشد در شب ۱۴ و ۱۵ اوت فعالیت خودرا آغاز کرد ودرظرف چندروز«مایر» وبیش‌از ۱۷۰ نفر دستگیر شدند که اکثر آنها را افسران هواخواه آلمان تشکیل میدادند. دستگیرشدگان‌را روانه «سلطان آباد» کردند وبازجوئی از آنها شروع شد

از جمله ایرانیانی که دستگیر و زندانی شده بود نام احمدمتین دفتری، نخست‌وزیر پیشین ، محمد سجادی از وزرای‌سابق، علی‌هیئت‌مستشاردیوان کشوروژنرال آق‌اولی، پورزند وکوپال را میتوان نام برد .

پیشوای واقعی گروه نازیهای ایران یعنی «حبیب‌اله نوبخت» موفق‌شد بموقع خود رانجات‌داده ومتواری‌شود.

آن دسته از مأمورین آلمانی‌که بتازگی وارد ایران شده بودند ازتله‌ای‌که انگلیسهاگسترده بودند جان‌سالم‌بدر بردند.

« رامون‌گاموتا » که پس از مفتخر شدن به «صلیب آهن» برای انجام ماموریت های محوله به ایران وارد شده بود ، چند روز پس از دستگیری و زندانی شدن «مـایر» گزارشهای گرانبهائی به «وانزه» درآلمان ارسال میداشت.

در میان یادداشت‌ها و اسنا:ی که از خانه « مایر » بدست‌آمدنام «ارنست مرسر» نیزبرده شده بود .«دان‌وارد» در آخرین لحظه توانست مداخله‌کرده و از زندانی شدن بهترین مأمور خود جلوگیری‌کند .

«فرانتزمایر» عادت داشت از مذاکرات و تماسهائی کـه بـا مرکز و یا مأمورین دیگر میگرفت یادداشت‌هائی تهیه نماید. این شیوه‌کاربرای یك مأمور جاسوسی‌پسندیده نیست .

انگلیسها با خواندن یادداشت‌های «مایر» به بسیاری

از فعالیت‌های دستگاه جاسوسی آلمان در ایران آگاهی یافتند و از آنها بهره برداری کافی نمودند . «مایر» خبط دیگری نیز مرتکب شده و نسخه‌ای از پیامهای ارسالی به برلن و پیامهای دریافتی از آن شهر را نیز در نهانگاه خویش نگهداری میکرد . در تاریخ ۱۶ ماه مارس ۱۹۴۵ روزنامه «تهران دیلی نیوز» قسمتی از این پیامها را منتشر ساخت و بعد از پایان جنگ دوم بود که انگلیسها اقدام بانتشار همه این اسناد کردند :

« دان‌وارد » تمایل فوق‌العاده‌ای داشت تا از نتایج فعالیت مأموران انگلیسی درباره «واندا پولوگ» آگاهیهائی بچنگ آورد. «دان‌وارد» یك جنتلمن واقعی بود و دراولین برخورد با «مرسر» اعتراف کرد نسبت به « واندا » اشتباه کرده و فریب خورده است . « مایر » در یادداشتهای خود تذکر داده بود که « واندا » توجهی به‌گفته‌های او نکرده و پیشنهاد او را برای جاسوسی در کارهای « ارنست مرسر » نپذیرفته است .

این احتمال هم در میان بود که «واندا» توانائی آگاه شدن از رویدادها و تماسهائی را که «مرسر» درزندگی روزانه

داشت فاقد بوده است . «پترفرگوسن» هنگامی که دریافت تنها مأمور آلمانی که او میشناخته توقیف و زندانی شده است از کارخوه ناامید شد. «آیداکوالسکی»ــ«فرگوسن» را از نگرانی درآورد و به او اطمینان دادکه اگر ایران از نظر آلمانها دارای اهمیت باشد بدون شك آنها مأمورین جدیدی به ایران گسیل خواهند داشت ...کمی صبر کن و فدری حوصله داشته باش. خواهی دیدکه بصورت قهرمان مأمورین خفیه امریکا در ایران تجلی خواهی کرد ... اگر روزی به تنهائی وبدون یاری دیگران خطرناکترین‌دستگاه های جاسوسی آلمان رادرایران کشف کنی‌ابداً دچارشگفتی نخواهم شد . صبور باش هنوز کــه جنگ پایان نگرفته است .

«آیدا» ، «فرگوسن» را دست انداخته بود .

۵
فصل پنجم

سپتامبر

استالین

در میان اطرافیان چرچیل و روزولت جز سه‌تاچهار نفر احدی از مسائل حیاتی بین‌المللی آگاهی نداشت این عده محدود نیز تنها با افرادی آنها را درمیان میگذاشتند که بالاترین درجه رازداری را مراعات میکردند .

گاهی نیز اتفاق میافتاد که گزارشها و اخبار مربوط به نخست وزیر انگلیس یا رئیس جمهوری امریکا بعد از ۲۴ ساعت در اختیار روزنامه و مجلات قرار میگرفت . بنابراین اگر آلمانیها نمیتوانستند از کلیه تصمیمات و و مذاکرات کاخ سفید آگاهی گیرند تا حدودی ناشی از میهن پرستی روزنامه نگاران کشورهای انگلوساکسون و تا

حدودی نیز ناشی از کار آمد نبودن دستگاههای جاسوسی و ضد جاسوسی آلمان بود .

مسلم بود که «شلنبرگ» و « کاناریس » با بررسی و مطالعه دقیق روزنامه‌های امریکا و انگلیس میتوانستند از تلف شدن وقت وازدادن وجه پرهیر کنند . درهرحال‌عموماً روزنامه‌های آمریکا و انگلیس گزارشهائی را در صفحات خود منعکس میکردند که میتوانست مورد استفاده و بهره کشی مقامات آلمانی قرارگیرد . از جمله اینکـه روزنامه «دیلی تلگراف» دراواخر ماه اوت چنین وانمود میکرد که به ابتکار«استالین» وزرای خارجه سه‌کشور متفق اجتماعی تشکیل خواهند داد و راه را بـرای اجتماع عالـی سران امریکا ـ شوروی و انگلیس هموار خواهند نمود .

چند روز بعد نحاس پاشانخست‌وزیر وقت مصردر مصاحبه‌ای‌باروزنامه «نیوز کرونیکل» مراتب شعف‌وشادی خود را از حضور سران سه‌کشور متفق در قاهره و انجام مذاکره درآن شهر ابراز داشت . متن این مصاحبه نیز از واقعیت بدور نبود .

«روزولت» که‌مایل بود«استالین»را تشویق به‌شرکت

در کنفرانس «فربنکس» در ایـالت « نبراسکـا » نمایـد ، سرانجام از این اندیشه دست کشید و به این اکتفا کرد که رهبر شوروی حداقل درشمال افریقا حاضرشود.«روزولت» در تائید این نقشه در نامه‌ای به استالین نوشت : «فرصت دارم و میتوانم در ۱۵ نوامبر و ۱۵ دسامبر در شمال افریقا با شما ملاقات کنم . البته مسبوقید که اینجانب بیش از ۲۰ روز نمیتوانم از واشنگتن دور باشم . چون قانون اساسی امریکا بمن اجازه نمیدهد مضافاً براینکه در غیبت رئیس جمهوری احدی حق امضای مرا ندارد .»

دراین‌نامه «روزولت» کوشیده بودبه «استالین» نشان دهد که «کردل‌هال» نظر به بیماری و نیازمبرم به استراحت قادرنیست ازلندن یا شمال افریقا دورتر آمده ودر کنفرانس وزرای خارجه شرکت کند .

« استالین » گذشته از ریشخند کردن قانون اساسی آمریکا، به بیماری وزیرخارجه امریکا کمترین اشاره‌نکرده و بنوبه خود پیشنهاد کرده بود که‌نمایندگان سران سه کشور در مسکو اجتماع کنند . «استالین» در باره کنفرانس سران که مورد علاقه و توجه فراوان روزولت بود ، نوشته بود

بهتر اینستکه کنفراس در کشوری مثل ایران که هرسه کشور در آن نیرو دارند تشکیل گردد .

«روزولت» در جواب «استالین» از مسکو بعنوان محل اجتماع وزاری خارجه سه کشور حسن استقبال کرد ولی بار دیگر امـا بـا ملایمت بیشتر در صدد بر آمد نظر «استالین» را در مـورد محل تشکیل کنفرانس سران تغییر دهد . رئیس جمهوری امریکا در نامه خود نوشت :

«خوشوقتم که باپیشنهاد سوم اینجانب درمورد تاریخ اجتماع سه‌گانه توافق‌دارید. اواخر ماه نوامبر بسیارمناسب است ... شخصاً در موردمحل مذاکرات حرفی ندارم لکن محل آن ازواشنگتن بیشتراز مسافتی‌است که قبلا بیش‌بینی شده بود».

تلگرافی که «هیملر» در ساعت شش‌شب دریافت کرد توسط فرماندار ایالت «کرنتن» ارسال شده بود . «هیملر» کـه نمیخواست «هیتلر» را در آن ساعت به خشم آورد ، تلگراف را در کشوی میزش گذاشت .

فرماندار گزارش میداد که دکتر «زیفگرید فرکس» ـ رئیس آزمایشگاه باستان شناسی رم که یك‌دانشمند آلمانی

است به او اطلاع داده است که در ایتالیا زمینه کـوتائی علیه « دوچه » فراهم شده است ومخالفین « موسولینی» در نظر دارند ژنرال « بادولیو » را بجای او در رأس دولت ایتالیا قرار دهند و با متفقین در باره شرایط عقد جداگانه قرار داد صلح وارد مذاکره شوند.

«هیملر» سرانجام پس از اندیشه زیاد به این نتیجه رسید که چون ملاقات «هیملر» و«موسولینی» اجتناب‌ناپذیر است از اینرو بهتر این‌است که پیشوا را درجریان بگذارد، مضافاً براینکه‌انتظار نمیرفت‌سازمان‌جاسوسی ارتش آلمان و دیگر تشکیلات مربوطه ازاین توطئه نا آگاه بمانند.

گزارشهائی که‌ازوضع آشفته ایتالیامیرسید، سرانجام بدست مأمورین آلمانی افتاد و« شلنبرگ » در بعد از ظهر ۲۵ ژوئیه گزارشی دریافت کرد که درآن اطلاع شده بود که «شورای‌عالی‌فاشیست»ایتالیا شب‌گذشته‌جلسه‌ای‌طولانی تشکیل داده و مذاکراتی بعمل‌آورده است . هیتلر ازشنیدن این‌گزارش سخت نگران شد . چون از ۱۹۳۹ تاکنون‌این شورا تشکیل جلسه نداده بود . پرسشهای هیتلر بی‌جواب مـاند و هیچیك از اطرافیان او نتوانستند جـواب قانع

کننده‌ای به او بدهند .

همان روز ، یعنی روزی که گزارش اوضاع نابسامان ایتالیا به آلمان رسید ، « دوچه » بـه حضور امانوئل سوم پادشاه ایتالیا بار یافت.

«شورای عالی فاشیست» در جلسه قبل خود به‌اتفاق آرا از « امانوئل سوم » تقاضا کرده بود شخصاً فرماندهی کل‌قوا واداره‌امور کشوررا بدست بگیرد .با تصمیم‌شورا دیگر مقامی برای موسولینی باقی نمیماند .

از آن‌ساعت موسولینی بر دیگر اتباع ایتالیا کمترین امتیازی نداشت. هنگام‌خروج از کاخ سلطنتی یك تفنگدار اورا به‌کالسکه‌اش‌راهنمائی کرد.موسولینی‌را بایك آمبولانس که مملو از مأمورین پلیس مسلح بـود به نقطه نامعلومی بردند .

روز بعد که مارشال « بادولیو » کابینه جدید ایتالیا را تشکیل داد ، موسولینی را به جزیره « پونزا » تبعید کردند .

هیتلر

هیتلر از ضعف تشکیلات جاسوسی خود ناآگاه نبود و آن روز در حضور سران برجسته آلمان ، مسئله ناکفایتی سازمانها وسرویس‌های جاسوسی وضد جاسوسی آلمان را مطرح ساخت .

هیتلر ابتدا به‌سالهای اولیه کسب قدرت نازیهااشاره کرد وکار آمد نبودن مأمورین پلیس‌را در آن دوره یادکرد و آن را بـا فقدان احساسات واقعی نازیسم توجیه کرد . آنگاه رشته سخن را به فعالیتهای شبکه جاسوسی شوروی موسوم به « ارکستر سرخ » کشاند و فاش ساخت که از ۱۹۳۳ یکی از آلمانیها برای این سازمان فعالیت میکرده است .

باید افراد مسئول را ازکار برکنار و مجازات‌نمائیم و درجه‌کارآئی را فزونی بخشیم ... اکنون در مقام مقایسه بـا سالهای ۱۹۳۰ مأمورین آلمان بمراتب بهتر ونحوه کارشان رضایت بخش‌تر شده‌است.

این کنفرانس در ساعت ۲ و ۱۲ بعد از ظهر خاتمه یافت. چند ساعت بعدبود که پیشوا به‌اشتباه فاحش خویش آگاه شد و دانست که بیمورد از مأمورین جاسوسی آلمان اینسان ستایش و تمجید کرده است . هیتلر هنگامی که بر کناری و زندانی شدن«دوچه»را دانست بار دیگر درساعت ۱۰ همان روز همکاران و هم اندیشان خود را به حضور طلبید وجریان بر کناری و زندانی شدن «دوچه» را با آنان درمیان گذاشت و گفت که اینك«موسولینی» دردست دشمن یعنی مارشال « بادولیو » دستگیر و اسیر است . « هیتلر » میاندیشید که باید بیدرنگ دست بکار شد و نظر به اهمیتی که برکناری موسولینی داشت چون دیگر موارد مشابه کلیه‌کار در دست یك نفر ویا تعداد کمی از مأمورین آلمان بود . هیتلر شیوه‌ها و راههای ربودن « دوچه» را در مغز خود زیر ورو میکرد . پیشوا گفت که فردا فرمان خواهد داد لشکر سوم زرهی آلمان دروازه‌های رم را بگشاید و دولت مارشال « بادولیو » را سرنگون سازد واما نوئل و دارو دسته اورا دستگیر نماید .

هیتلر اهمیت زیادی به ولیعهد ایتالیا میداد ومایل بود

که او نیز دستگیر گردد.

پس از مذاکـرات طولانـی و پیشنهادهـای متعدد موضوع صحبت به‌پاپ رسید وهیتلر خطاب به اطرافیانش گفت تصور نکنید کـه پاپ موجب نگرانی و مانع کار من است . هر آن کـه اراده کنم میتوانـم او را توسط همان ولگردانی که در اطرافش جمع کـرده است نابود کنم . از شنیدن این سخن ، مارشالها ـ ژنرالها و وزرائی که در آن اجتماع شرکت داشتند ، خنده سر دادند .

گوبلز

همگام بااین جلسات‌وگفتگوها، گوبلز وزیر تبلیغات پرتوان آلمان نازی در اندیشه توجیه و یافتن دلایلی قانع کننده برای برکناری دوچه و احتمالا خنثی کردن اقدامات مشابه درخاك آلمان از جانب عوامل و افراد خرابکار بود. او از این وحشت داشت که مخالفین هیتلر با الهام از این اقـدام دست بکار شوند و امنیت رایش سوم را از داخل تهدید کنند .

«گوبلز» در۲۶ ژوئیه به دیـدار هیتلر رفت. در این

مرحله ازجنگ جهانی دوم، پیشوا پیش‌ازگذشته به‌نظریات و پیشنهادهای او توجه میکرد وساعتها وبلکه روزها بـا او در باره مسائل‌گوناگون تبادل نظر میکرد.

در نیمه سال ۱۹۴۳ هیملر ـ گوبلز وبورمان، افراد موردتوجه هیتلر بودند وهیتلر اکثرباآنهاخلوت‌میکرد ودر مسائل دشوار صلاحدید مینمود. در این سالهاگوبلز روز بروز مسئولیت بیشتری از دیدگاه اداری بعهده میگرفت و بموازات آن «هیملر» دایره نفوذ و فعالیت خود را توسعه میداد.

خبـر بـرکناری «دوچه» در سراسر جهـان مانند رعـد طنین انداخت. «گوبلز» با روش خاص خویش موفق شد ازاین وضع بهره برداری‌کند و با وزیر خارجه‌آلمان ـ یوآخیم فن‌ریبن تروپ ـ بمبارزه برخیزد. وزیرخارجه‌آلمان همیشه میکوشید فعالیتهای تبلیغاتی‌وزیر تبلیغات را از آن خویش سازد و در راه نقشه‌هـای خود از آنها بهره برداری نماید.

سیاست «گوبلز» نسبت به دریاسالار «کاناریس» دگرگونه بود. وزیرتبلیغات آلمان‌نازی آگاهی موثق داشت

که کاناریس دو دوزه بازی میکند اما در آن شرایط نه حاضر به برکناری و مخالفت با او بود و نه اینکه اطمینانی در خود نسبت به او احساس میکرد.

«گوبلز» عقیده داشت که اگر وزیر خارجه «بازرگان مسلك» و رئیس سازمان ضدجاسوسی آلمان «یونانی نژاد» نبود در آن حال بیشك هیتلر را از رویدادهائی که در خاك ایتالیا میگذشت آگاه میکردند.

وقتی « هیتلر » نقشه ربودن پادشاه ایتالیا و تسخیر واتیکان را با «گوبلز» در میان گذاشت وزیر تبلیغات واکنشی آنچنان شگفت آور از خود بروز داد که گوئی در برابر نقشه‌ای قرار گرفته است که طرح آن تنها از مغز متفکر و پر اندیش یك فرمانده عالیقدر نظامی ساخته است.

در ۲۷ ژوئیه بود که کلیه اعضای دولت آلمان نازی و فرماندهان نظامی و رئیس ستاد ارتش آلمان در قرارگاه او حاضر بودند.

در این فاصله هیتلر میاندیشید که برای اجرای نقشه‌های خود در خاك ایتالیا از نیروهائی که از فرانسه و شوروی باز گشته‌اند استفاده نماید.

«گوبلز» ، «گورینگ» و هیملر مایل بودند که ضربه برق‌آسائی بر ایتالیا وارد آید .

«کایتل» و «یودل» نیز بگرمی از این پیشنهادهواخواهی کردند. نظرمخالف ازجانب مارشال «رومل» و برخی‌دیگر از ژنرال‌های آلمان ابرازمیشد. آنها عقیده داشتند که‌خروج نیروهای آلمانی از جبهه شوروی نادرست است . نخست آنکه روسها به یورشهای نیـروی آلمان پایان داده و متقابلا دست به‌عملیات تهاجمی زده‌اند ودیگر اینکه‌وضع جبهه‌های شوروی فوق‌العاده خطرناك وحساس است .

سرانجام براین توافق شدکه رؤسای ستادهای آلمان وسرویس‌های جاسوسی آن‌کشور چهارطرح برای عملیات ربودن «موسولینی» تهیه نماید .

دوطرح اولیه کاملا جنبه نظامی داشت .

اول ـ عملیات شوارتز (سیاه) تصرف کامل‌خاك ایتالیا.

دوم ـ آکس یا نابودی نیروی دریائی ایتالیا .

سوم ـ اشتودنت باتسخیر رم، دستگیری پـادشاه و وهمراهان ومارشال «بادولیو»واستقرارمجدد رژیم‌فاشیست.

در مورد دستگیری پاپ اختلاف نظر وجود داشت وسرانجام‌توافق شدکه پاپ وهمراهانش را به‌آلمان‌آورند ودرجنوب «باویر» تحت نظر نگه‌دارند .

چهارم- ایش یـا آزادی موسولینی . تنها هیملر و هیتلر بودندکه به موفقیت این طرح اعتقاد داشتند . دیگـر سران ورهبران آلمان کمترین امیدی به‌نجات موسولینی‌در خود احساس نمیکردند .

چرچیل

درجنگ ، کلیه کشورهای درگیر برای عملیات‌نظامی اسامی‌رمزی برای نقشه‌های جنگی انتخاب میکنند . آلمانها پس ازکشش وکوشش طولانی به این نتیجه رسیدند کـه طرح «آورلرد» (سلطان)که توسط متفقین تهیه شده‌مربوط به پیاده شدن نیروهای دشمن درخاك فرانسه است .

آلمانها بـررغم این پیروزی هرگز نتوانستند بـه «نیوب‌آلویز» دست یابند.این نامی‌بودکه متفقین به‌عملیات ساختن بمب اتمی داده بودند .

« استالین » اصولا توجهی به انتخاب اسامی رمـز عملیات‌مختلف نداشت‌ولی نظربه‌پافشاری‌امریکا وانگلیس تا حدودی آن را مراعات میکرد . «روزولت» از ابداع و بکاربردن اسامی رمز برای عملیات نظامی یا دیپلماتیك‌لذت

میبرد . چرچیل نیز به جزئیات انتخاب اسامی رمز توجه خاصی داشت و اهمیت زیادی برای آنها قائل بود.

در اواخر ماه ژوئیه بود که ژنرال «ایسمی» فهرستی از اسامی رمز عملیات گوناگون به حضور چرچیل برد . چرچیل که مایل بود اسامی اساطیر یونانی ویا اسم اسبان مسابقه اسب دوانی را انتخاب نماید بسیاری از اسامی رمزهای فهرست را با اسمهائی که خود انتخاب کرده بود عوض کرد .

ملاقاتی که در کهبك ـ کانادا ـ بین سران آمریکا و انگلیس بعمل آمد بعلت تحولات وضع نظامی و اختلاف نظر هائی بود که بین متفقین در پیشبرد نبرد علیه دشمن بروز کرده بود .

در کنفرانس «کهبك» مسائل متعدد و با اهمیتی از قبیل شرکت انگلیس در نبردهای خاور دور و جنگیدن علیه ژاپن ـ تاکتیك مورد عمل درجبهه ایتالیا و مذاکره بادولت مارشال «بادولیو» ـ شناسائی دولت آزاد ژنرال «دوگل» و بالاخره بررسی گشایش جبهه دوم درخاك فرانسه مطرح بود.

«چرچیل» ـ نخست وزیر زمان جنگ انگلیس که در

سالهای ۱۹۴۲ و ۱۹۴۳ باطرحهای گرز و کوپال و«شیپور بیدارباش»مخالفت کرده‌بود درسال۱۹۴۴ باطرح ـ سلطان ـ موافقت کرد. در این اجتماع بود که نخست‌وزیر انگلیس برخلاف اندیشه‌گذشته خویش از رئیس جمهوری آمریکا خواست بجـای یك افسر انگلیسی یك ژنرال آمریکائـی فرماندهی نیروهای متفقین را درجبهه‌فرانسه بعهده بگیرد. در این سالها اختلاف نظرهای ژرفی بین ایندو شخصیت سیاسی بروز کرده بود .

روزولت نسبت به‌آینده جهان‌آن روز اینسان اظهار نظر میکرد :

«حتی یگانگی‌امریکا باانگلیسی خطراتی دربردارد. و شوروی وچین تصور خواهند کـرد که امریکا باسیاست انگلیس درمقیاس بین‌المللی بدون‌قیدوشرط موافقت‌دارد.. باید ایالات متحده امریکا ابتکار عمل را بدست‌گیرد ... و برای برطرف کـردن اختلاف و ناهماهنگی‌هائی کـه بین کشورهای‌گوناگون بـروز میکند نقش میانجی و داور را بازی‌کند ...»

حال باید دید گونه اختلافاتی که امریکا میتوانست با شایستگی در آنها میانجیگری نمایند کدامند؟

بسال ۱۹۴۳ که شبح اختلافات امریکا و شوروی و بروز جنگ سرد در افق پدیدار شده بود ، روزولت به اختلافات بین انگلیس و شوروی ، تضادهای بین چین و شوروی وبه دوگانگی نظریات انگلیس و چین در مسائل جهانی میاندیشیدوعقیده داشت کهمناسبات امریکا وشوروی هرگز ازصمیمیت ودوستی فارغ نخواهد بود .«روزولت» به پسرش گفته بود که چون دلایلی موثق از بدنیتی روسها نداریم ازاینرو نمیتونیم در مرحله فعلی نسبت به آنان بدبین باشیم .

«چرچیل» نظر دیگری داشت وبه سردی حاصل در روابط دو کشور درهفتههای گذشته توجهی فراوان میکرد . علیرغم نکاتی که « چرچیل » در نامههای خود به رهبر شوروی میگنجانید ، کمترین تمایلی از جانب او مشاهده نمیکرد .

خشم «چرچیل» نسبت به استالین آنچنان شدید بود که پیروزی تازه نیروهای ارتش سرخ را تبریك نگفت و

برای اولین‌بار نزاکت دیپلماتیك‌را مراعات نکرد: چرچیل درنظرداشت درپیام خود به«استالین»عبارتی دال برجریان عملیات‌گسترده در دریای مدیترانه‌که هدف از آن ایتالیا و نابودی «موسولینی»بود، برای رهبر شوروی ارسال دارد، اماوقتی به‌کنفرانس«که‌بك»پاگذاشت آن احساسات‌دشمنانه جای خود را بـه دوستی داد وپیام تبریکی ارسال داشت و پاسخ‌محبت‌آمیزی‌گرفت.

«روزولت»میکوشید، استالین‌را وادار نمایدحداقل نرمشی درسرسختی خود نشان دهد، واز اینرو درنامه خود به رهبر شوروی نوشت امید وارم بتوانید در برنامه خود ملاقات سه‌جانبه بین سران سه‌کشور امـریکا ـ شوروی ـ و انگلیس را دریکی ازشهرهای مصر یـا یکی ازکشورهای بیطرف بگنجانید ... رجاء واثق دارم‌که اجتماع سه‌گانه ما با موفقیت واقعی روبرو خواهد شد.

« استالین » حتی لازم نمیدیدکـه دراین باره اظهار نظر بنماید. اونوشت درمورد محل‌اجتماع سران سه‌کشور هیچگونه‌مخالفتی‌باانتخاب‌تهران‌ندارم. این‌شهرازدیدگاه‌من بسیار مناسب است. اما درمورد مصر باید بگویم‌که در آن

کشور شوروی نمایندگی ندارد و ترجیح میدهم که محل انجام گفتگوهای عالی سران شهر تهران باشد.

از این تاریخ مسلم بود که همه امور مربوط به کنفرانس عالی سران سه کشور متفق بـه دلخواه « استالین » صورت خواهد گرفت. یعنی اینکه مسکو محل اجتماع وزرای خارجه و شهر تهران جـایگاه تشکیل کنفرانس عالی سران متفقین خواهد بود .

«چرچیل» که به قطعیت محل گفتگوها پی پرده بود ، دیگـر منتظر جواب روزولت نه‌نشست ودر ۲۵ ستامبر در نامه‌ای که برای استالین نوشت از وی دعوت کرد در باره جزئیات باوی گفتگو داشته‌باشد.

نخست‌وزیر انگلیس درنامه خود به رهبر شوروی نوشته بود که در این نقطه دنیاـ تهرانـ کنترلی کـه متفقین دارند نسبت به‌دیگر نقاط نسبی است وباید اقدامات وتدابیر امنیتی بسیار گسترده‌ای بعمل آید. چرچیل در ضمن پیشنهاد میکرد که برای منحرف‌ساختن افکار جهانیان مقدمات تشکیل اجتماع سران سه کشور درقاهره بعمل آید اما اجتماع واقعی در تهران منعقد گـردد . بموازات کلیه این آمادگیها دو

تیپ روسی وانگلیسی عازم تهران خواهند شد تادراطراف شهر حلقه غیرقابل نفوذی بوجودآورند ومحوطه‌ای راکه شامل فرودگاه شهر و ساختمان محل انجام مذاکرات است بطور دقیق‌تحت نظرگیرند وازآن مراقبت نمایند.

چرچیل درنامه خود تأکیدکرده بودکه ازآن‌تاریخ شهر تهران بنام «قاهره سوم» خوانده شود حـال‌آنکه قبلا این شهر بنام«اورکا»نامیده میشد. استالین با پیشنهادچرچیل درمورد منحرف‌ساختن‌افکارجهانیان موافقت‌کرد ودراینکه تهران بنام «قاهره سوم» نامیده شود مخالفتی ازخود نشان نداد . لکن پیشنهادکردکه برای جلوگیری از تمرکزافکار ایرانیهابهتراست بجای واردکردن دوتیپ‌روسی وانگلیسی به‌شهر ، سران هرسه‌کشور با نیروهای انتظامی‌کافی درمحل مذاکره حاضر شوند وامنیت جان آنان نیز بعهده مأمورین انتظامی سپرده شود.

جزئیات‌کار نمیتوانست دارای اهمیت باشد. نه تنها استالین وچرچیل بلکه هیتلر نیز بخوبی باین مسأله‌پی برده بودکه روزولت‌کمترین مخالفتی با نظریات زمامدارکاخ کرملین ازخود نشان نخواهد داد.

مکاتبات سران سه‌کشور مافوق سری تلقی میشد و وسرویسهای‌جاسوسی و اطلاعاتی هرسه‌کشور متفق‌بالاترین درجه‌کارآئی وهشیاری خود را در این موردنشان میدادند. بررغم اینکه سرویس‌های سه‌گانه نیروهای هوایی–دریائی وزمینی سه‌کشورمتفق بـه تناوب از رموزگوناگونی یاری میگرفتند، اما از نظر دستگاههای‌کشف خبر آلمان‌گشودن این‌رازها کمترین زحمتی در بر نداشت‌ودرخلال‌چند ساعت آنها میتوانستند بـه‌کلیه رمزهای کشورهای متفق وقوف یابند .

سازمان‌ها وسرویس‌های‌گوناگون آلمان با دقت هر چه بیشتر فعالیت‌های مـأمورین‌کشورهای سه‌گانه متفق را تحت نظر داشتند .

درنیمه‌های ماه‌سپتامبر بود که‌رئیس‌سازمان‌جاسوسی وزارت دفاع آلمان به«کالتن‌برونر» آگاهی داد که امکان‌دارد زمامداران متفقین درشهر تهران اجتماع نمایند. در صورت مسلم بودن اجتماع تهران‌تنهاکاری‌که دستگاه‌ها وسرویس های آلمان میبایست انجام دهند تبدیل عملیات موازی به یك رشته‌عملیات واحد بمنظور نیل به‌هدف یگانه‌بود.

دگرگونی دیگری که احتمالا میتوانست مفید واقع شود ، استفاده از کماندوهـای روسی بود کـه در عملیات «ژیپلن»از آنها بهره کشی‌های زیادی شده بود وچون قسمتی از ایران در تصرف نیروهای شوروی بود از اینرو انتظار میرفت نتیجه رضایت بخشی از کماندوها بدست آید.

باشرحی که رفت اگر کنفرانس عالی سران متفقین در تهران تشکیل میشد در آن صورت طرح «جهش بلند» بجای اینکه در واشنگتن یا لندن ویا مسکو بـه مرحله اجرا در آید در تهران عملی میشد .

با وجود تغییر بزرگی که در محل انجام مذاکـره حاصل شده بود، فعالیت‌هائی که برای نابودی سران متفقین در آلمان در دست عمل بود همچنان دنبال میشد . راه عملی اجرای یك رشته عملیات کماندوئی خاص برای آماده کردن کماندوهای مقیم « برانبورگ» بود که در میان آنها تعداد زیادی از ایرانیها نیز فعالیت داشتند. مسئولین سرویس هـای آلمان از اینکار دو منظور داشتند اول اینکه خطوط آهن ولوله‌های نفت ایران را بوسیله کماندوها نابود کنند و بموازات آن از کماندوها در نابود ساختن سران متفقین

بهره برداری‌نمایند.

«کالتن برونر» و «شلنبرگ» در تماسهائی که برقرار نمودند توافق‌کردند و سرانجام توانستند موافقت ضمنی دریاسالار «کاناریس»را نیز جلب نمایند. «شلنبرگ» پس از تأمل‌کوتاهی، « اوبرگ » راکه انحراف جنسی داشت بعنوان رابط بین سازمان‌های جاسوسی و ضد جاسوسی گوناگون آلمان انتخاب‌کرد. «شلنبرگ» با اینکه ازتعلق خاطر حیوانی این جوان به جنس موافق نگران بود، اما از شجاعت فوق‌العاده‌اش رضایت داشت و میاندیشیدکه وظائفی راکه به‌او محول شده به‌بهترین شکل ممکنه‌انجام خواهد داد.

هولتن پفلونگ

« جوزف شنابل» کسه در ابتدای این‌کتاب بعنوان مأموری با استعداد از او یادکردیم از جمله افرادی بودکه در نزدیکی دریاچه « کنز » فعالیت داشت. اوجوانی‌خوب چهره بود و«ویفریدوبرگ»چند بار اورا به‌اطلاق خویش دعوت‌کرد تا در بـاره محاسن حسن رابطه بین رئیس و

مرئوس برایش سخنرانی کند . «اوبرگ» اصرار داشت که باید مناسبات بین مأمورین و رئیس حسنه باشدتا بتوانند ازکار وفعالیتهای خود نتیجه بگیرند . «شنابل» با اینکه از سخنان و توجه رئیس مافوق به نشاط آمده‌بود لکن‌نظریه انحـراف جنسی «اوبرگ» نگـران شد و بـا رئیس بلاواسطه خودکه سخت مورد علاقه‌اش بود تماس‌گرفت و با او مشکل خود را درمیان‌گذاشت.

«هولتن یفلونگ» با دقت وعلاقه سخنانش را شنید وآنگاه زبان به‌نصیحت و پند و اندرزگشود وگفت: ما در دنیائی انقلابی زندگی میکنیم . پیشوا موفق شده است در ظرف دهسال چهره دنیا را دگرگون سازد، ودر طول‌قرون واُعصار افکار هیتلر پیش ازدیگر رهبران و پیشوایان تأثیر خود را بردنیا مسجل ساخته است ... حقیقتی‌که دیروز جای شك وتردید نبود امروز مورد قبول نیست اندیشه‌ای هم‌که امروز اکثریت مردم آلمان را در خودکشیده است ناشی ازبورژوازی پوسیده یهود ودو روئی واتیکان‌است.. همه آلمانیها آماده‌اند جان خود را برای حزب ناسیونال سوسیالیست فداکنند . مگر ماآماده نیستیم دارو ندارخود

را بخاطر میهن قربانی کنیم؟

«شنابل» تحت تأثیر سخنان میهن پرستانه «هولتن پفلونگ» قرار گرفت اما صرا حتاً گفت که اینگونه فداکاریها را دوست ندارد و به آنها تن درنخواهدداد.

شولهورن

دریاسالار «کاناریس» نیز بنوبه خود درصدد برآمد مأموری از طرف سازمان تحت فرماندهی خود در اجرای نقشه نابودی سران کشورهای متفق تعیین نماید.

«لونارشولهورن» هرگز درزیباترین رؤیای خویش نیز نمیتوانست روزی را مجسم کند که مأمور نابودی سران سه کشور متفق گردد. تا آنروز «شولهورن» افراد بیشماری رانابود کرده بود که بسیاری از آنان نام و نشانی نداشتند. اما امروز ـ مأموریتی باو محول میکردند که هرگز تصور و تجسم آن به اندیشه اش نرسیده بود.

«شولهورن» در چند سال گذشته دربرلن یك مدرسه تعلیم مشت زنی دایر کرده بود. اما اینك خاطره ای از آن روزها نداشت. ووقت خود را به شنیدن موسیقی، خواندن

کتاب ـ وقت‌گذرانی با زنها میگذرانید. مجموعه‌ای که از کتب گوناگون و صفحات موسیقی جمع آوری کرده بود رشك و حسادت کلیه همکارانش را بر میانگیخت .

پدر «شولهورن» رفتگر بود ، و او باکلیه توانائی جسمی وفکری خودکوشیده بود خـاطره این پیشه تحقیر کننده را بزداید .

«کاناریس»دریکی ازرستوران‌های برلن بودکه‌برای اولین بار با «شولهورن» ملاقات کرد.

«کاناریس» ، « شولهورن » را با زنی دیدکه دیشب ساعات خوشی با اوگذرانده و تصمیم داشت او را بعنوان معشوقه تـازه گـوبلز ـ وزیر تبلیغات آلمان باو تحمیل کند .

«کاناریس»عادت‌داشت‌هروقت‌بمأمورجدیدی‌نیازمیدیدپیش ازآنکه‌به‌سابقه سیاسی‌اوتوجه‌کند به‌گذشته جنایی او علاقه نشان‌میداد . آگاهیهائی که «کاناریس»ازگذشته «شولهورن» بدست‌آورده‌بودنشان‌میداد که‌اصولااوشدت‌عمل‌نداردوچون کاناریس‌نیزازسبعیت،وحشیگری‌انزجارداشت‌اورامأموری مطلوب‌یافت‌که میتوانست مأموریت موردنظررا باومحول

کند .

«کاناریس» نیز بسان « شلنبرگ» مایل بود که اداره عملیات «جهش بلند» را به‌مأموری محول نماید که از هـر جهت مورد اطمینان باشد و بتواند اورا بخوبی تحت کنترل گیرد . از نظر «کاناریس » ، مأمورانی که خارج از سلسله مراتب اداری به‌کار گمارده میشدند از بسیاری جهات بهتر وسهلتر تحت کنترل بودند و بهتر فـرامین صادره را اجرا میکردند.

مأموریت«شولهورن» بسیار ساده وروشن بود. آنها مأموریت داشتند در خـاك دشمن چند مقام عالیرتبه را که دائماً و بدقت تحت مراقبت بودند نابود کنند . تحولات احتمالی قابل پیش‌بینی نبود ومیبایست درصورت‌برخورد با آنها نقشه‌هائی درمحل طرح ریزی گردد و به مرحله‌اجراء گذاشته شود ... چون احتمال داشت که کنفرانس در شهر تهران یا یکی از شهرهای ایران تشکیل گردد از اینرولازم بود که مأمورین آلمانی‌بزبان محلی آشنا باشندو مترجمینی با آنها بایران گسیل گردد .

نظر به‌دگرگونی‌هائی که در نقشه ترور سران کشور

های متفق داده شده بود نام آن را درسطح پائین تغییر داده و بنام عملیات «فیل»نامیدند. رؤسای سازمانها و مأمورین عالیرتبه سرویس های جاسوسی آلمان همان نام سابق را که « جهش بلند» بود در مکاتبات و مذاکـرات خود بکار میبردند .

ولاسف

«شلنبرگ» اندیشه بکر وخلاقه خودرا بکار انداخته بود . نقشه‌ای که آنها در پیش پـای خود داشتند آنچنان حیاتی وبا اهمیت بود کـه باید از کلیه امکانات و ابتکارات برای کشاندن نقشه به دایره عمل استفاده میکرد.

«شلنبرگ»براین عقیده بود که گذشته از بهره‌برداری از مأمورین کماندو و ایرانی‌هائی کـه در آلمان تعلیمات کماندوئی دیده‌بودند از اسرای روسی نیز درعملی‌ساختن هرچه موفقیت‌آمیزتر این نقشه بهره‌برداری کند. « شلنبرگ» مأمورین روسی-اونیفورم و دیگر وسایل لازم‌را در اختیار داشت ، ولی عدم اطمینان به‌آنها سخت او راآزار میداد.

«شلنبرگ» میاندیشید که در انتخاب افراد موردنظر خود درمیان هزاران اسیر روسی چه ضابطه‌ای بکار گیرد و چگونه تعدادی مأمور جسور ، باهوش و فعال گلچین کند که تنفری ژرف از کمونسیم داشته باشند و به رایش سوم و فرامین او وفا دار بمانند... وچه شیوه‌ای در پیش گیرد تا بتواند هنگام برخورد اسرای روسی باارتش سرخ درایران از کشانده شدن وروی آوردن آنها به کمونیستها جلوگیری کند ؟

خاطره‌ای که « شلنبرگ » از عملیات « زیپلن » در شوروی داشت امید بخش نبود. هرچند که اسرای اعزامی در خاك شوروی فعالیتهای ثمربخشی داشتند ، لکن اکثر آنها در تماس بـاهم میهنان خود خیانت کرده و به ارتش سرخ گرویده بودند .

تمایز آشکاری که عملیات «زیپلن» با عملیات «فیل» داشت در این بود کـه روسها از قبل از نقشه‌های آلمانها آگاهی داشتند در حالی که عملیات آلمانها در تهران کاملا مخفیانه و سری بود وبا خیانت یك مأمور روسی کافی بود که سرویسهای جاسوسی متفقین به کلیه فعالیتهای آنها پی

برده و آنرا بی‌اثر سازند .

نقشه « شلنبرگ » متضمن گزینش چند اسیر روسی و اعزام آنها به‌اردوگاه تعلیمات کماندوئی بود . این عده در اردوگاه تعلیماتی بدیگر مأمورین گشتاپو که‌در میان آنها ازروسهانیز فراوان بودند می‌پیوستند ومشترکا آمادگی‌های لازم را میدیدند ولی کمترین آگاهی از محل ـ تاریخ و هدف غائی عملیات نمیبایست داشته باشند . حتی پس از فرود آمدن بخاك ایران نیز مأمورین آلمان ماهیت عملیات را تا لحظه‌ای که ساعت عملیات رسد برای آنها فاش نمیکردند .

افسران آلمانی در ایران با مشکلات بزرگی روبرو بودند . واردکردن کماندوهای روسی درمیان سربازان روسی مستقر در ایران امری دشوار نبود ، اماخود آنان که به‌زبان روسی‌ناآشنا بودند ویابا لهجه بسیارغلیظروسی صحبت میکردند آنان راباگرفتاری های زیادی در ایران روبرومیساخت .

«شلنبرگ» درنقشه خود گذشته از این مشکلات‌باید به‌انزجاری‌که « هیتلر » از ژنرال «ولاسف» روسی داشت

توجه میکرد ، حال آنکـه «شلنبرگ» درثمربخش ساختن نقشه‌های خویش سخت روی ژنرال روسی حساب‌میکرد .

از اواخر ماه ژوئن یك روسی بنام «استپاواسیلیف» بدستورگشتاپو باولاسف تماس‌گرفت تااز مراتب‌وفاداری ظاهری یاواقعی اونسبت به‌رایش سوم آگاهی حاصل‌کند.

«استیاواسیلیف» از افسران ضد انقلابی بودکه در جریان جنگ‌های داخلی شوروی ، از آن‌کشورگریخته‌و به خارج پناه برده بود . «واسیلیف» مدتها در ورشو بسر برده وبعنوان مأمور انتلیجنت سرویس فعالیت‌کـرده‌بود.

با شکست نیروهای لهستان در جنگ جهانی دوم و ورودسربازان آلمان به‌ورشو «واسیلیف» بامقامات آلمانی تماس‌گرفت وپس از افشای هویت واقعی خودش آمادگی خود رابرای‌همکاری‌باآنان اعلام داشت . «واسیلیف» بارها و بارها توانائی و مراتب وفاداری خود را به سرویسهای جاسوسی و ضد جاسوسی آلمان نشان داده بود.

واسیلیف از جمله افرادی بودکه بار اول‌درعملیات «زیپلن» در خاك شوروی مورد استفاده قرارگرفت‌وآنگاه شلنبرگ مأمور دیگری نزد ولاسف‌اعزام داشت تا ازنیات

و ازدرجه وفاداری اونسبت بههیتلر آگاه‌گردد . مأموردوم که «شلنبرگ» او را با مطالعه‌کافی انتخاب کرده بود یك کمونیست واقعی بود . او «ولادیمر شکوارزو» پسر برادر سفیر پیشین شوروی در برلن بود که به اسارت گشتاپو افتاد . آلمانها برای جلوگیری از بازگشت « شکوارزو » به شوروی اورا وادار ساختند در زندان تعدادی از اسرای روسی را شکنجه دهد.وآنگاه سربازان شکنجه دیده‌روسی را به جبهه‌های جنگ فرستادند تا شایع کنند که او مأمور گشتاپو استوبرای آنهاکارمیکند. آلمانهابدینوسیله‌توانستند از بازگشت اوبه‌شوروی جلوگیری نمایند .

با این زمینه بود که «شکوارزو» در فرانسه ماندگار شد و با واحدهای عمده ارتش خیالی ژنرال « ولاسف » به‌همکاری پرداخت. اکثر واحدهای این ارتش که بالغبر ۱۲ لشگر بود در منطقه بیاریتز ـ آرکاشون‌متمرکزشدند. مردم محل از آنها نفرت و وحشت داشتند اما سربازان روسی با اعتقادات دوگانه‌کمونیستی ونازی به‌آزادی‌رفت وآمد میکردند و از جانب مردم بومی نگرانی بخود راه نمیدادند ورفتاری بسان سربازان ارتش پیروزی داشتندکه

در سرزمین دشمن شکست خورده پاگذاشته‌اند.

«شکوارزو» ازمیان افراد ارتش عده‌ای افراد واجد شرایط انتخاب کرد . او توانست در خلال مدتی کوتاه ۴۰۰ نفر را انتخاب نماید . افراد برگزیده آنهائی بودند که آماده جان سپردن در راه هیتلر بودند و « شکوارزو » کاملا از جانب آنها اطمینان داشت .

فرماندهان‌واحدهای ارتش «ولاسف»بزودی آگاهی یافتند که شکوارزو مأمور گشتاپو است‌وبرای آن‌کارمیکند. آنها به‌افراد تحت فرماندهی خود دستور دادند تاحدامکان ازهمکاری با«شکوارزو» پرهیز کنند.

«شلنبرگ»شخصاًازکامیابیهائی که«شکوارزو»بدست آورده بود ابراز رضایت میکرد . او میاندیشید که «شکوارزو»همراه با «اوبرگ»و«شولهورن» عملیات«جهش بلند» را اجرا خواهندکرد .

«هیتلر» نیز از جزئیات فعالیتهائی‌که برای نابودی سران‌سه‌کشور متفق‌صورت میگرفت آگاه بود.

علاقه‌ای که«گوبلز» به‌این‌آمادگیها نشان میداد ازهر لحاظ قابل‌توجه بود.دراین‌تاریخ وزیر تبلیغات آلمان‌سخت

در اندیشه انعقادقرارداد صلح جداگانه‌با یکی از کشورهای متفق بود . گوبلز به این نتیجه رسیده بود که برای آلمان امیدی برای نیل به‌پیروزی درصحنه های نبرد وجود ندارد و تنها راهی که درپیش‌پای آنهاست نابودی سران‌سه کشور متفق و یا عقد قراردادصلح جداگانه بایکی ازمتفقین بود. «گوبلز» هربار که به‌ملاقات هیتلر میرفت این نقشه را بااو درمیان میگذاشت . او از جمله رهبرانی بود که میخواست قرارداد صلح بایکی از کشور های متفق باآگاهی و به‌سود «هیتلر» منعقد گردد نه به‌ضرر او وبدون اطلاعش .

هیتلر آنروزها هیچگونه آمادگی برای تماس با متفقین ومذاکره با آنان نداشت. بطوریکه دفتر خاطرات گوبلز نیز نشان میدهد «هیتلر» آنرا امری بسیار دشوار میپنداشت ونظر به‌وضع متزلزل رایش سوم گفتگوبامتفقین را صلاح‌نمیدید.

بادولیو

آمار بازده ماشین جنگی آمریکا، بمباران شهرهای آلمان وشکستی که رایش سوم در جبهه‌شوروی‌باآن‌روبرو شده بود در ستاد مرکزی پیشوا نگرانی عمیقی بوجود

آورده و اختلاف نظرهای ژرفی پدیدار ساخته بود.

روزولت دریکی از پیامهائی که در کنگره امریکا قرائت کرد فاش ساخت که در هشت ماه اول سال ۱۹۴۳ ایالات متحده امریکا ۵۲ هزار فروند هواپیما ، ۲۳ هزار تانک و ۴۰ هزار توپ بیرون داده است . رئیس جمهوری امریکا درهمین پیام با لحن طنزآمیزی هیتلر را بباد مسخره گرفت و گفت گویا پیشوا فراموش کرده است که « دژ اروپا» راپا«چتر حفاظی از کزندحملات هوائی مصون دارد.»

گذشته ازبمباران مداوم شهرهای آلمان،گزارشهای که از جبهه شرق میرسید ناامیدکننده بود بمباران‌های هوائی خرابیهای سنگینی ببار میآورد و اعلامیه‌هائی که اخبار میدانهای جنگ جبهه شرق را به گوش آلمانها میرسانید بیشتر به شوخی شباهت داشت تا واقعیت . در اعلامیه‌های فرماندهی عالی و رماخت عباراتی از قبیل یورش دشمن برای گذشتن از رودخانه با ناکامی رو برو گردید، ونظر به‌هرج و مرجی که در مسکو حکومت میکند مقامات روسی مجبور شدند مقررات تاریکی را حذف کنند، بسیار دیده میشد. ارتش سرخ درماه سپتامبرشهرهای

استالینو ـ نـوروسیسك ـ پولتاوا ـ روسلاو و اسمولنك را از دست آلمانها خارج کرد وچنین مینمود که مانعی در در راه پیشرفت‌های آتی ارتش شوروی وجود ندارد.

گزارشهای جبهه ایتالیا جای شك و شبهه‌ای در شکست آلمان باقی نمیگذاشت. نیروهای امریکا وانگلیس در ماههای سپتامبر و آوریل کالابر ـ ناپل ـ رجو ـ تارنته ـ سالرن ـ بریندیسی ـ باری و فوجا را به تصرف درآورند.

بررغم پیروزیهای چشمگیر نیروهای متفقین درجبهه ایتالیا، مصیبت واقعی درتماسهای بود که بین رهبران ایتالیا وفرمانده نیروهای امریکا درجریان بود . از چند هفته پیش « بادولیو » مذاکره با ژنرال ایزنهاور را آغاز کرده بود و مسئولین آن کشور از هیچ تشبثی بـرای کاستن سنگینی شرایط تسلیم ایتالیا کوتاهی نمیکردند . اما امریکا مصرانه خواستار تسلیم بی‌قید وشرط بود و کمترین نرمشی ازخود نشان نمیداد. باوجود کوششهائی که رژیم ایتالیا برای نجات خود بعمل میآورد ویکتور امانوئل سوم پادشاه آن کشور در تماس با سفیر آلمان دررم گفته بود :

« درحیات وممات ایتالیا و آلمان سرنوشتی مشابه

دارند و ایتالیا تارسیدن به پیروزی نهائی همدوش آلمان‌به نبرد بادشمن ادامه خواهد داد.»

درسوم سپتامبر « بادولیو» سفیر آلمان را در ایتالیا بحضور پذیرفت وبه او اطمینان دادکه ایتالیا دوش‌به‌دوش آلمان خواهد جنگید و آن‌کشور را تنها رها نخواهدکرد. درحالیکه در همان روز ژنرال «کاستلانو» نماینده ویژه او با متفقین قرار داد تسلیم بدون قید وشرط را امضا میکرد. با وجود تذکراتی که کنت «کارلواسفورزا» رئیس سازمان پناهندگان ایتالیا به متفقین داد و بادولیو را فردی غیرقابل اطمینان ودشمن پادشاه ایتالیا خواند اما متفقین به‌چرچیل‌و و روزولت آگاهی داده بودندکـه « بادولیو» از حمایت نیروهای قابل توجهی برخوردار است و میتوان با دولت او درباره شرایط انعقاد قرارداد صلح وارد مذاکره شد.

همگام‌بااین‌دگرگونیهابودکه‌در۸ماه‌سپتامبرایتالیائیهادر آخرین‌لحظه‌به‌این‌اندیشه‌افتادندکه‌ازاعلام‌قراردادخودداری کرده و بدینوسیله‌بهانه‌ای‌برای‌تصرف رم‌به‌آلمانها ندهند. ایتالیائیهادرضمن‌ازژنرال«ایزنهاور»مصرانه‌خواستنداز‌اعلام انعقادقراردادصلح وپایان‌یافتن‌حالت‌جنگ‌بین‌ایتالیاومتفقین

خـود داری کند . هنگامی کـه در ساعت ۷ و ۴۵ دقیقه ۸ سپتامبر ۱۹۴۳ به جهانیان اعلام شد که جنگ بین ایتالیا و متفقین خاتمه یافته است ، «بادولیو » نیز بنام دولت ایتالیا انعقاد قرارداد را تائید کرد . «شلنبرگ» و«کاناریس» که‌دو تن از برجسته‌ترین مأمورین جاسوسی آلمان بودند بسان دیگر آلمانیها این خبر را از برنامه رادیوی لندن شنیدند.

هیتلر از شنیدن این رویداد بشدت به‌خشم آمد ، و آنرا زشت‌ترین وناگهانی‌ترین خیانتهای تاریخ خواند ، و دستور داد که‌بیدرنگ امانوئل سوم‌وژنرال بادولیودستگیر وزنده یا مرده آنها به ستاد مرکزی او فرستاده‌شوند.

فرامین هیتلر بموقع صادر نشده بود. « امانوئل» و «بادولیو» رم را ترك‌گفته ورهسپار جنوب ایتالیا شده‌بودند در تماسی که «یودل» از ستاد پیشوا با ژنرال «کسرلینگ » فرمانده نیروهای آلمان در رم‌گرفت از تسلیم ایتالیا اظهار ناآگاهی کرد. آنروز پیشوا کلیه مسؤلین‌را به دفترکارخود احضار کرد ، و نظر آنها را نسبت به‌دگرگونیهائی که ایتالیا صحنه آنها بـود جویا شد. هیتلر عقیده داشت که اگر در شمال ایتالیا حکومتی فاشیستی بریاست «موسولینی» برسر

کار آید این رژیم توانائی آنرا خواهد داشت که بتواند سراسر ایتالیا را به تصرف در آورده و نیروهای متفقین را بیرون براند. بدبختانه تا آنروز کمترین آگاهی از محل «موسولینی» دردست نبود. هرچند که فعالیتهای «اوتو ـ اسکورزنی» را به اطلاع هیتلر رسانیدند، اما پیشوا نسبت به موفقیت مأموریت «اسکورزنی» مردد و مشکوك بود.

اظهار نظر گوبلز نسبت به تحولات ایتالیا از هر لحاظ جالب وبدیع است او دردفتر خاطرات خود مینویسد که:

«شیوه خیانت «بادولیو» نسبت به آلمان مبین نفوذ انکار ناپذیر یهودیان وفراماسونها در دستگاه اوست.»

«... تمام جهانیان بخوبی به این واقعیت آگاهی دارند که «بادولیو» عضو امت فراماسون است وبا یهودیان ایتالیا روابطی بسیار نزدیك برقرار ساخته است.»

وزیر تبلیغات آلمان برای نشان دادن برتری خود نسبت به سازمان های اطلاعاتی آلمان در ملاقاتی که با« هیتلر » داشت به او آگاهی داد که چند روز قبل پادشاه ایتالیا از پیشوا دعوت کرده بود در رم اوراملاقات نماید وهدف از این دعوت تسلیم هیتلر به امریکائیها و

نتیجتاً کاهش‌سنگینی شرایط‌پیشنهادی متفقین بود. اظهارات گوبلز نیز نتوانست نـاراحتی هیتلر را برطرف‌کند. به او گزارش داده بودند که موسولینی به متفقین تسلیم خواهد شد و او را بیدرنگ بـه نیویورك خواهند فـرستاد و در سیرکی در آن شهر در معرض دید مردم خواهند گذشت. هیتلر میاندیشید در صورت اسارت آیـا سرنوشت مشابهی در انتظارش خواهد بود؟

این گزارش هیتلر را به اندیشه‌دیگری کشانید. نقشه او ابتکاری و فوق‌العاده بود. پیشوا میخواست در عملیات «جهش‌بلند» تغییراتی داده و بجای نابودی سران سه‌کشور متفق هرسه آنها را مأمورین آلمانی بدزدند تا او بتوانـد آنها را در برلن به معرض نمایش بگذارد. «گوبلز» و «هیملر» این پیشنهاد را شوخی تلقی‌کردند. هیملر به پیشوا گزارش‌داد که نابودی سران متفقین در خاك دشمن خود مشکلات بسیاری در بردارد اما ربودن و آوردن آنها بـه سرزمین آلمان امری کاملا ناممکن و غیر عملی است. بـا وجود منطقی بودن بیانات «هیملر»، او میبایست شکستی را که در ایتالیا دیده بود بـا عملیات درخشان جـاسوسـی

جبران میکرد . گوبلز عقیده داشت باکناره‌گیری ایتالیا اکنون زمان ، برای انعقاد قرار داد جداگانه‌بامتفقین مناسب است. در دفتر خاطراتش مینویسد که «هرگز آلمان نتوانسته است در دو جبهه جنگیده و به پیروزی نظامی نائل گردد.»وزیر تبلیغات آلمان‌راهها و نقشه‌های گوناگونی را در مغز خود زیر ورو میکرد . از جمله پیشنهاداتش این بود که پسر موسولینی بجای پدر در شمال ایتالیا حکومتی فاشیستی بر سرکار آورد . اما هیتلر امید خود را به«دوچه» دوخته و از فرط تنهائی بیشتر اوقات خود را با سگش «بلوندی» میگذرانید.

دو روز بعد بود که معجزه مورد نظر آلمانها در ایتالیا روی داد . در ۱۲ ماه سپتامبر «اوتواسکورزنی» در جلگه «گران‌ساسو» فرود آمد او ۱۲هواپیمادر اختیارداشت و در طول راه چهار هواپیمای خود را از دست داده بود. در این نقطه موسولینی در هتلی زندانی بود و تفنگداران بادولیو از او مراقبت میکردند . «اسکورزنی» توانست « موسولینی » را سوار یك هواپیمای اکتشافی کوچك «فیزلراشترك» کرده و از آن سرزمین خارج کند . عملیات

ربودن موسولینی چند دقیقه بیشتر وقت نگرفت . صد و پنجاه تفنگداری که مراقب او بودند عملامقاومتی از خود نشان ندادند. آنشب‌موسولینی که وارد «وین» شده بود با هیتلر در برلن تلفنی تماس گرفت، وچهل وهشت ساعت‌بعد بود که ایندو سیاستمدار درستاد مرکزی هیتلر دست در دست هم انداخته ومشغول گفتگو بودند.

در ظرف یکروز دنیا چهره‌ای دیگر به پیشوا نشان میداد . هیتلر بارقه امیدی در دلش درخشید و نسبت به‌آینده امیدوار شد . این موفقیت درخشان سبب گردید که هیتلر شکستها وناکامیهای گذشته دستگاههای جاسوسی آلمان را نادیده گرفته و احترامی برای آنها قائل شود . هیتلر میپنداشت که اگر نیروهای کلاسیك ونیروهای سری آلمان ازعملی ساختن نقشه‌های او عاجزند ، اماکلیه‌راهها برویش بسته نشده و میتواند با بهره‌گیری از سلاح دوم‌ـ ربودن مخالفین ـ مقاصد ناکام خودرا عملی سازد .

گوبلز در دفترخاطرات خود دراین باره مینویسد که «از آغاز جنگ تا آنروز هیچ موفقیتی اینسان در دستگاه رهبری آلمان ایجاد شادی نکرده وهیچ پیروزی نظامی

اینسان مسئولین اموررا امیدوار نساخته بود . این‌پیروزی زمینه بزرگداشت یك موفقیت روانی را بخوبی فراهم میآورد .» در ۱۷ همان ماه نیز یکی از روزنامه های بسیار پر تیراژ آلمان تمام صفحه اول خود را به موفقیت بیسابقه ودرخشان «اسکورزنی» اختصاص داد و جزئیات ماجرای رهائی موسولینی را تشریح کرد .

بانجات موسولینی افسانه «اسکورزنی» پا به عرصه وجود گذاشته بود . چند روز بعد بود که کلیه روزنامه های انگلیس‌وامریکابه‌اسکورزنی لقب «خطرناکترین مرداروپا» دادند .

در ۲۲ سپتامبر ، درمجلس نمایندگان انگلیس‌فرار موسولینی‌مطرح شد ویکی ازنمایندگان دلایل عدم‌مقاومت نیروهای محافظ موسولینی را از «چرچیل» جویا شدند .

نخست‌وزیر انگلیس گفت : «آنروز من در آنجا نبودم ... درهرحال شانس باآلمانها یاری کرد وتوانستند موسولینی را از زندان نجات دهند .»

«شلنبرگ» از موفقیتی که مأمور زیردست اوبدست

آورده بود و نیز زبازیافتن وجهه سرویسهای جاسوسی آلمان در نظر پیشوا بشدت به‌هیجان آمده بـود . اماشلنبرگ از این نگران بود که اسکورزنی با شاهکاری که ازخودنشان داده است روزی مقام اورا از دستش بگیرد .

«شلنبرگ»در دادگاه نورنبرگ ادعا کرد که عملیات گروه « ۴اس » که فرماندهی آن را « اوتواسکورزنـی » عهده‌دار بود در خفای کامل صورت میگرفت و اوغالباً از مأموریت ها و فعالیتهایش ناآگاه بود . «شلنبرگ» یادآور شد که «اسکورزنی» در مأموریتهای خاصی که به او محول میشد. از مقامات عالیرتبه دستور میگرفت و سلسله مراتب اداری دراینگونه مأموریتها مراعات نمیشد. «اسکورزنی» قبل از مأموریت وپس‌از آن‌کارهای درخشان وفوق‌العاده‌ای کرد که بمراتب از ربودن«موسولینی» با اهمیت‌تر وحیاتی تربود . اما شهرتی که او در عالم عملیات ربـودن بـدست آورد اصولا نـاشی از آزاد ساختن رهبر ایتالیای فاشسیت بود کـه او را در نظر جهانیان بصورت قهرمانی افسانه‌ای در آورد .

از جمله مأموریتهای فوق‌العاده‌ای که اسکورزنی

آنها را با موفقیت کامل به ثمر رسانید میتوان مأموریت ربودن دریاسالار «هورتی» نایب‌السلطنه مجارستان و عملیات معروف به «لاشخور» را نام برد که در آن «اسکورزنی» موفق‌شد دوهزار آلمانی راکه بزبان‌انگلیسی سخن میگفتند با اونیفورم ارتش امریکا به اردوگاه قوای متفقین رسانده و به آنها شبیخون بزنند.

این مأمور بلند آوازه آنچنان شهرت و معروفیت جهانی‌یافت که یان‌فلمینگ داستانسرای نامدار انگلیسی ـ در داستان خود بنام «مون‌ریگر» شخصیت «اسکورزنی» را در قالب یکی از قهرمانان خودبنام «سرهیوگوداکس» زنده کرد.

بار دیگر که «هیملر» عملیات «جهش بلند» را پیش کشید، «هیتلر» توصیه کرد که انجام این مهم به «اوتو اسکورزنی» سپرده شود.

فن‌اورتل

مسئولین اجرای عملیات «جهش‌بلند» مجازبودند. برای موفقیت آن ازکلیه مأمورین باتجربه و واجد شرایط در داخل وخارج آلمان بهره‌برداری نمایند.

یکی از اینگونه مأمورین «هانس‌اولریچ‌فن‌اورتل» افسر اس. اس. بود که «اوبرگ» نظر به صلاحیت‌وبی‌پروائی‌و دوراندیشی‌ودلاوری‌اش به‌فکر استفاده ازاو افتاد. «فن‌اورتل» مردی مشروبخوار بود که بیشتر اوقات درعالم‌خلسه ومستی بسر میبرد. قبل از روشن شدن شعله های‌جنگ جهانـی دوم «فن‌اورتل» در مسکو فعالیت داشت وبه‌روسی‌روانی‌صحبت میکرد. ولی نظر به‌کمبودهائی که داشت رؤسایش‌ازسپردن مأموریتهای حساس به او خـودداری میکردنـد. فعالیتهای «فن‌اورتل» در «رووتو» تقریباً مستقل بود واز نظراداری با گشتاپو رابطه داشت ولی گزارشهای خـود را مستقیما بـه وزارت خارجه آلمان در « پرنس‌البرشت‌اشتراسه» ارسال میداشت .

در تماسهائی که بین «اوبرگ» و «فن‌اورتل» برقرار شد این مأمور الکلی دانست که در نقطه‌ای در خاورمیانـه مأموریتهای کماندوئی به‌او محول خواهد شد. «فن‌اورتل» نتوانست خودرا کنترل کرده واز بازگو کردن مأموریتی که به‌او محول شده بود پرهیز کند . او این‌مطلب را با«لیدیا»- رفیقه روسی و«نیکلای کوزنتسف»- مأمـور مخفی دستگاه

جاسوسی شوروی درمیان گذاشت. کوزنتسف برای آگاهی بیشتر از این مأموریت اورا سیاه‌مست کرد و توانست نام «اسکورزنی» را ازدهان او بیرون بکشد. دربرابرپافشاری «کوزنسف» ـ «فن اورتل» به دروغ گفت «اسکورزنی» از دوستان بسیار نزدیك اوست و در این مأموریت معاونت‌او را به عهده دارد.

«کوزنتسف» آگاهی‌هائی راکه از «فن‌اورتل»بدست آورده بود به «لـوکین» ـ فرمانـده نیرو هـای پارتیزانی «اوکرائین» تسلیم کرده و او نیز آنهارا دراختیار«مدودیف» رئیس سازمان اطلاعات اواکرایین قرار داد. با اطلاعاتـی که «مدودیف» از «لیدیا» و «کوزنتسف» بدست‌آورده بود توانست با عبارت زیـر از نقشه آلمانها پـرده بردارد. گزارشی که به مسکو مخابره کرد چنین است:

«آلمانها مقدمات عملیات کماندوئی بسیار مهمی را درخاورمیانه فراهم‌میکنند که‌اجرای آن‌به «اوتواسکورزنی» سپرده شده. «لاورنتی‌بریا» ـ رئیس سازمان های جاسوسی وضد جاسوسی شوروی با سهولت توانست بداند که محل انجام عملیات کماندو شهری جز تهران نمیتواند باشد.

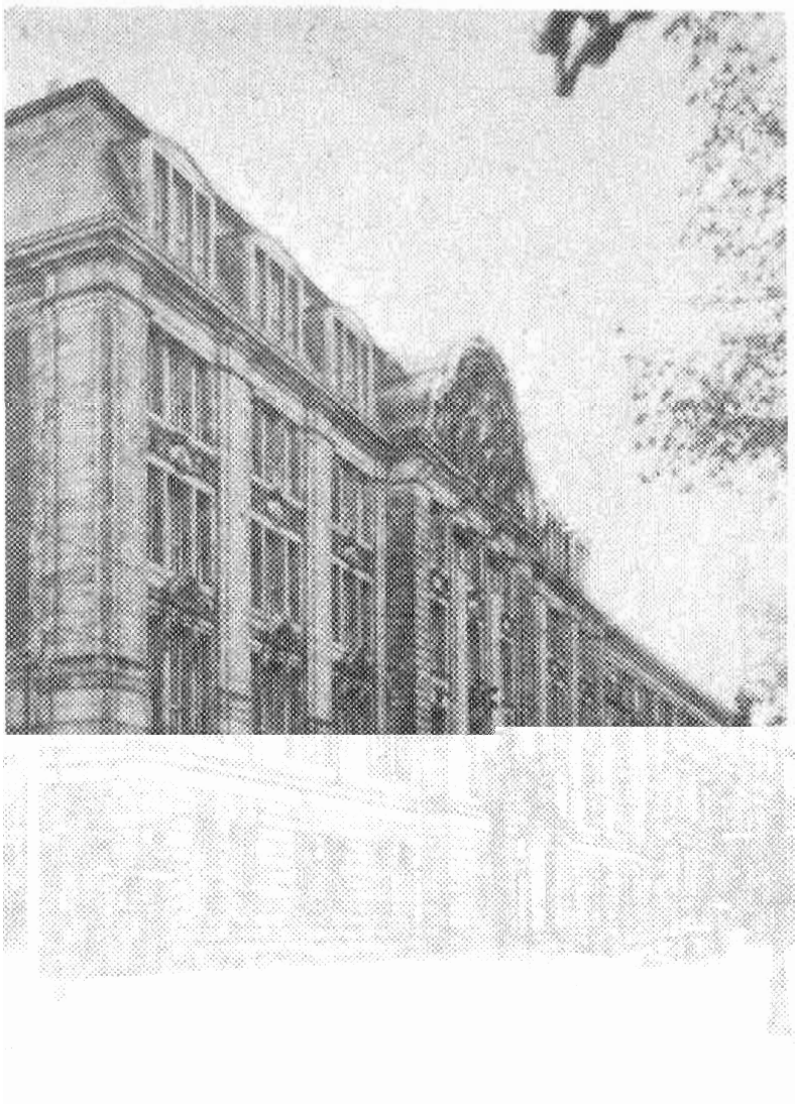

والتر ويلهلم كاناريس

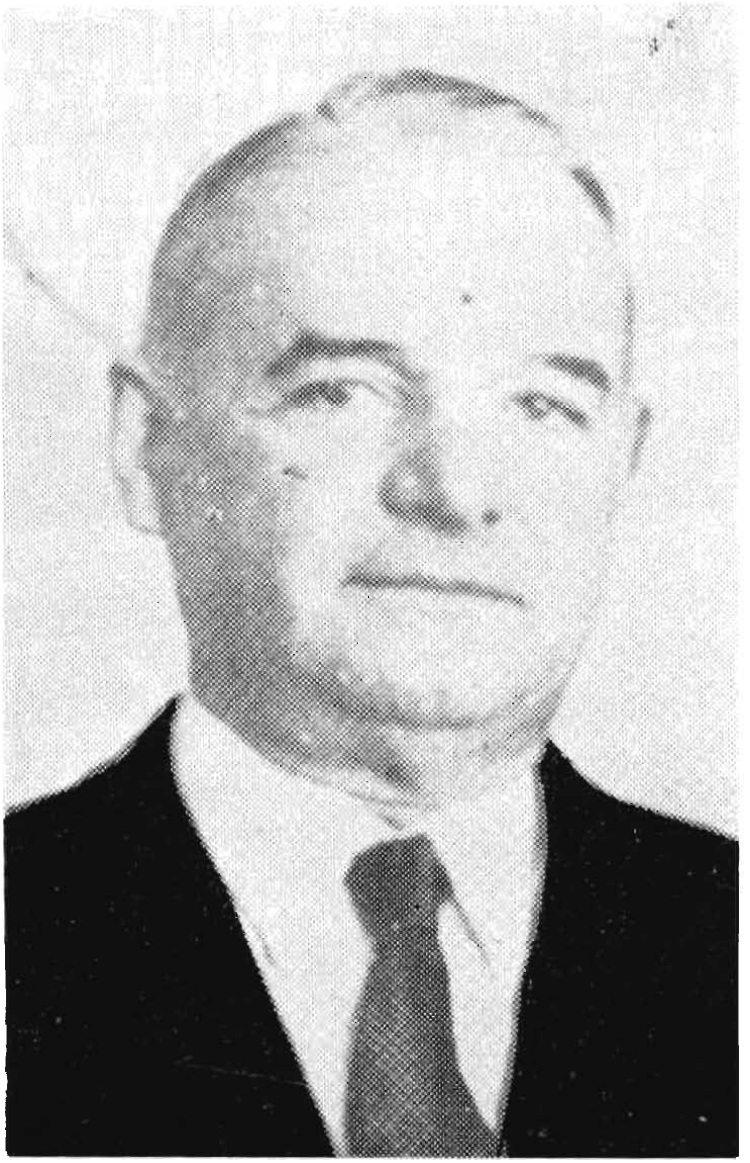

ويليام جوزف دونووان

لاورنتی بریا

اوتو اسکورزنی

لو تارشولهورن

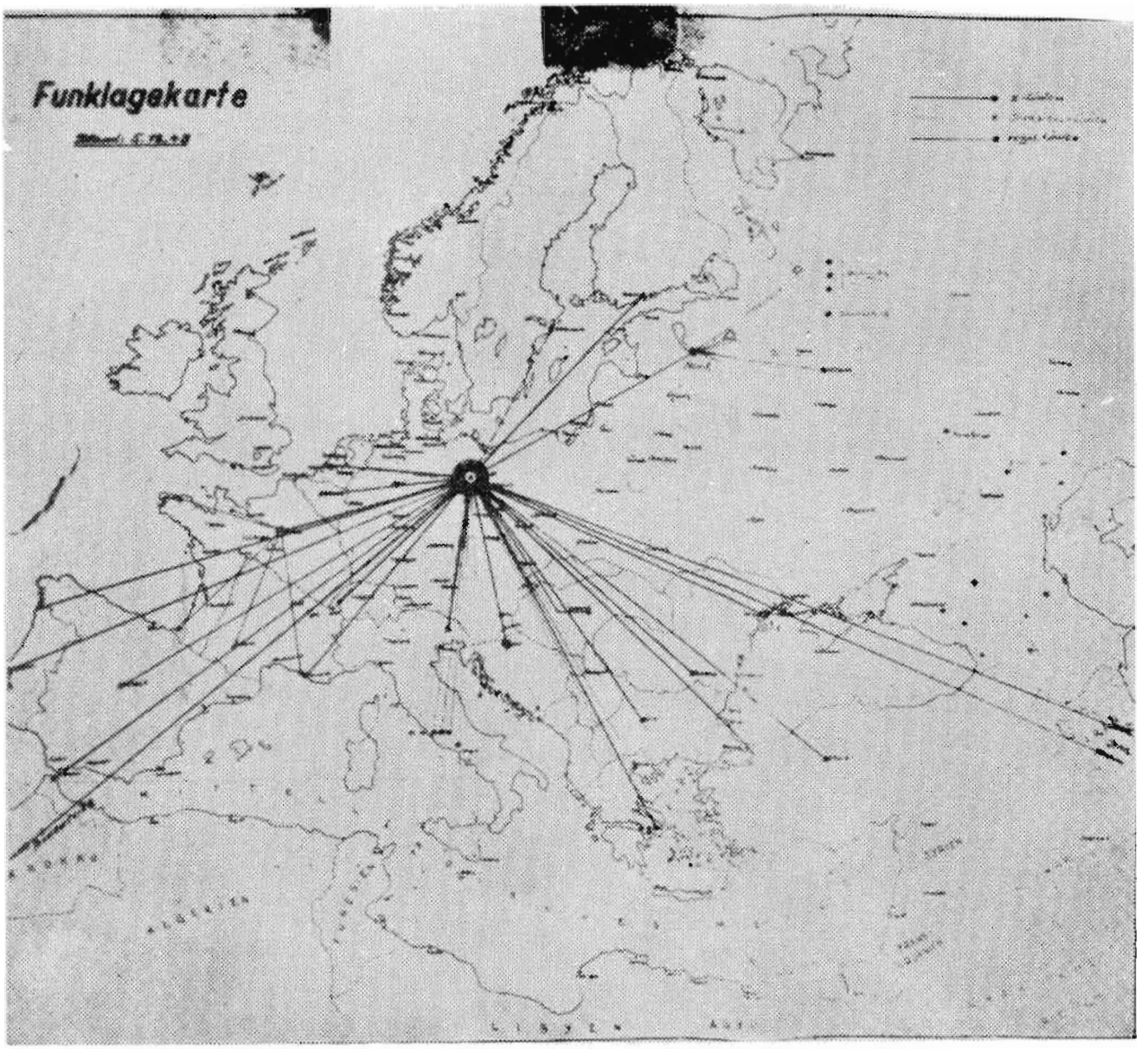

دستگاههای گیرنده و فرستنده شبکه جاسوسی آلمان نازی

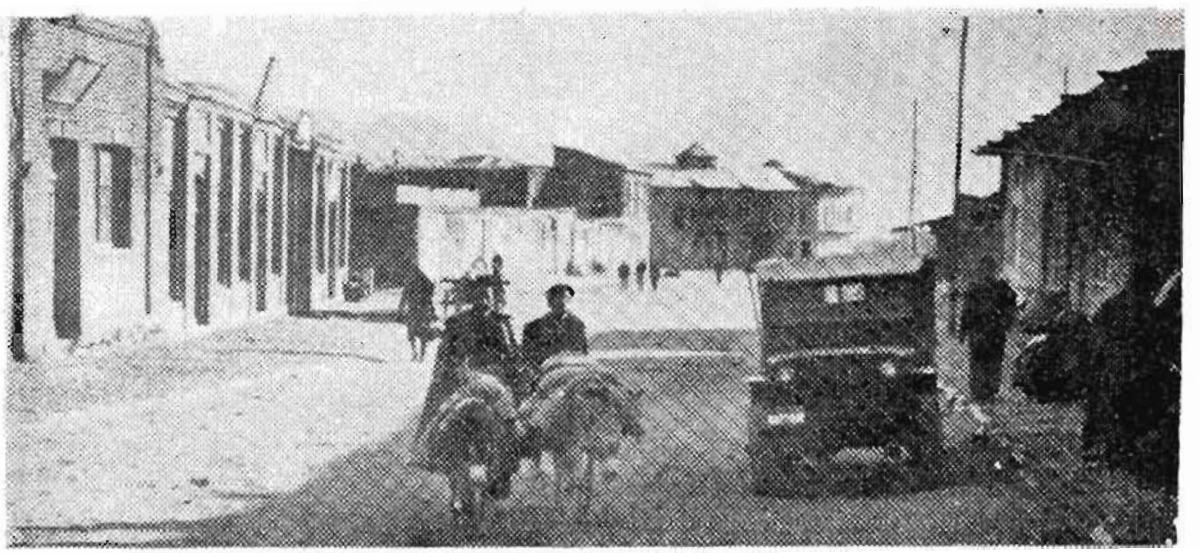

خیابان سفارتخانه‌ها در تهران

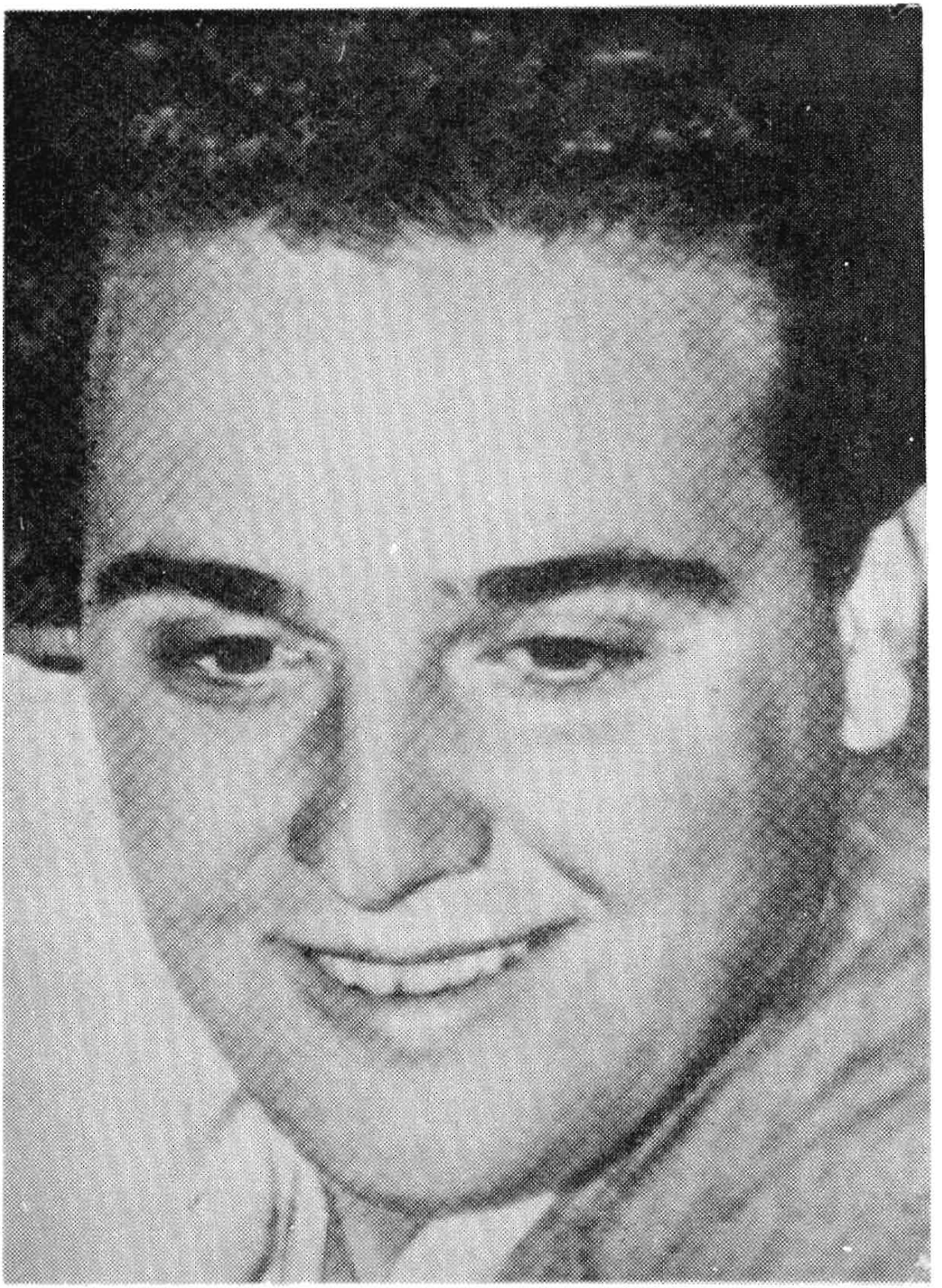

ارنست مرسر

واندا پولوك

آیداکو السکی

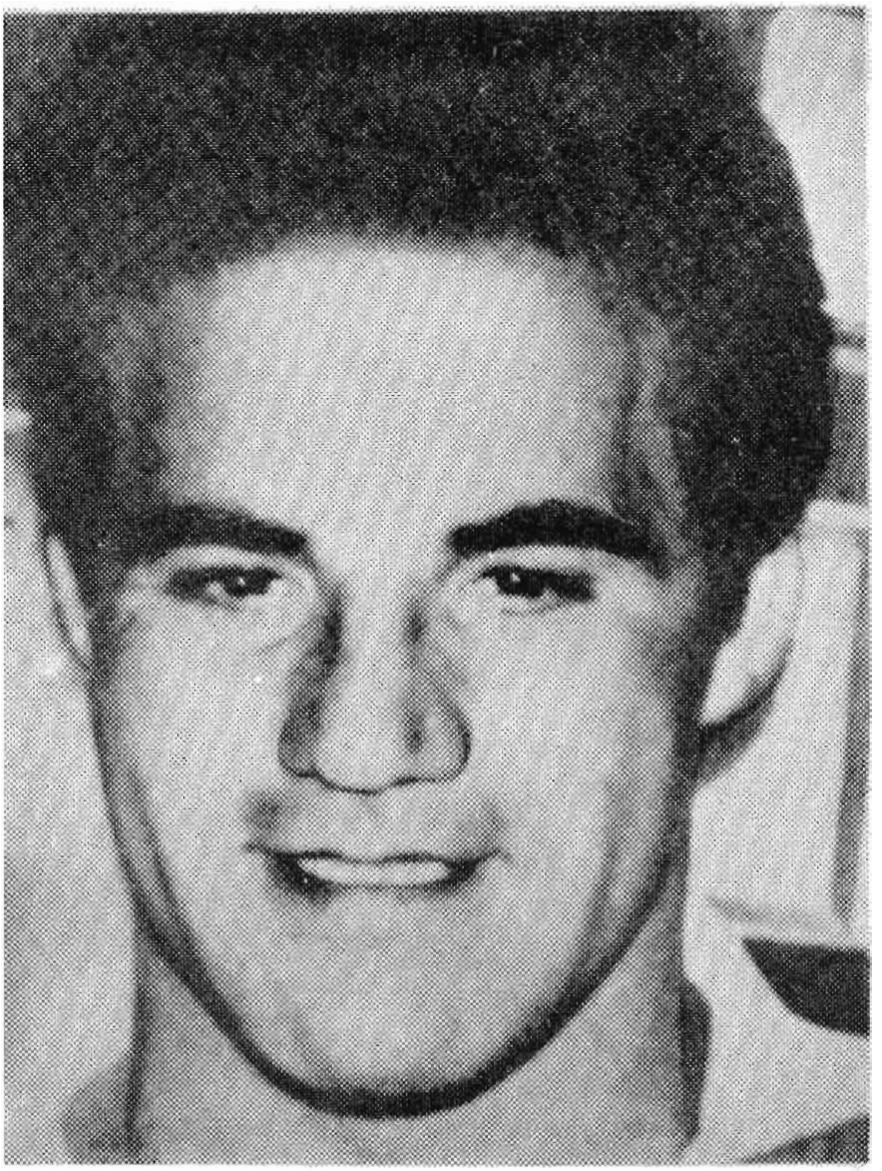

خلیل شا پات

مصباح ابتهاجی

آندره ورتینسگی

«بریا» مردی بود که بیدرنگ تصمیم میگرفت و از این رو بموقع برای مقابله با عملیات آلمان‌ها دستورات لازم را صادر کرد .«نیکلای کوزنتسف» که با این موفقیت موفق‌به دریافت نشان لنین شد در اول آوریل ۱۹۴۴ با اونیفورم «ورماخت» ـ ارتش آلمان نازی ـ دستگیر شد و او را تیر باران کردند. در۵ نوامبر سال‌همین سال روسها اورامفتخر به‌لقب قهرمان اتحاد جماهیر شوروی نمودند.

بریا

«لاورنتی بریا» ـ ازجمله افراد بسیار نادری بود که بخوبی از نیات ونقشه‌های«استالین» آگاهی داشت وبشدت با خروج او ازشوروی مخالفت میکرد هنگامی که نه مـاه بعد پولیت بوروی‌حزب کمونیست شوروی مسأله ملاقات «استالین» با «چرچیل» و «روزولت » را مورد مطالعه قرار داد کلیه اعضاء بجز«ژدالف»رأی‌منفی دادند .رأی موافق « ژدانف » را بسیاری از مسئولین بعنوان نقشه‌ای برای گرفتن جای « استالین » تلقی کردند وآنرا حیله‌ای برای برکنار کردن «استالین» ازجانب «ژدانف»دانستند .

در آن تاریخ روسها نه‌تنها از توطئه سوءقصدآلمان ها بلکه توطئه انگلیس‌ها علیه جـان « استالین» نیز سخت نگران بودند .

لکن در برابر امتیازاتی کـه « روزولت » در زمینه سیاسی به «استالین» میداد سرانجام‌روسها نظر مساعددادند و موافقت کـردندکه « استالین » در اجتماع سه‌گانه سران متفقین حضور بهمرساند.

در اوایل ، زمامداران کـرملین بخوبی از پافشاری روزولت برای‌کشاندن « استالین » به پای میز مذاکره سه جانبه آگاهی نداشتند . اما بتدریج به‌این نتیجه رسیدندکه رئیس جمهوری امریکا قصد دارد بدینوسیله در تاریخ نام خودرا بنام مردی‌که توانسته است بین دمکراسی غرب و کمونیسم سازش دهد ثبت نماید واین مزیت‌را برای‌خود نگه دارد .

مخالفت بریا باخروج «استالین» از شوروی نه‌تنها به خاطر مسائل‌مسلکی نبود و رهبر بلامنازع سرویس‌های جاسوسی شوروی از این دیدگاه مخالفتی با خروج رهبر شوروی از سرزمین روسیه نداشت . بریاکه به چند زبان

خارجی به‌روانی سخن میگفت بسیار مایل بود که«استالین» از میهن خویش خارج گردد و بدینوسیله روسیه شوروی بتواند از انزوائی که با آن روبرو است خارج گردد.

«بریا» کـه در این تاریخ ۴۴ سال داشت در سلسله مراتب حزبی ودولتی شوروی شهرت ومعروفیت‌چندانی نداشت. دلایلی که سبب شده بود بریا مورد توجه همکاران خویش قـرار نگیرد اولا سابقه خدمت در دستگاه پلیس و ثانیا آگاهی به زبانهای خارجی- دانش هوش فوق‌العاده، سرعت انتقال وهوشیاری و کوشندگی‌اش بود.

بریا مردی جدی، نرم نشدنی وموقر بود وچهره‌اش را یك عینك پنسی زینت میداد. بریا به‌سیگار برگ‌علاقه زیادی داشت و یك‌لحظه آن‌را از خود دور نمیکرد.

هرگاه افرادخانواده‌یکی‌ازاعضای حزب کمونیست روشی‌برخلاف‌نظام‌حزبی‌پیش‌میگرفت‌رئیس‌خانواده برای دست بسر کردن آن به بریا متوسل میشد و بدینوسیله خود را ازدست آنها خلاص میکرد.«بریا» با وجود این مادرش راکه زنی بسیار مذهبی ومتعصب بود تحمل کرد ودرصدد نابودی‌اوبرنیامد. هرروز یکشنبه مردم تفلیس درگرجستان

مادر «بریا» را میدیدند که فاصله خانه تا کلیسا را چهارزانو طی میکند تادر کلیسا دست نیایش بسوی‌خداوند بلند کرده و ازپروردگار بخواهد از جنایات وحشتناکی که فرزندش مرتکب شده است چشم پوشی کرده واو را مورد عفوقرار دهد .

«بریا» باکمك‌سرهنگ«سارکیسوف» معاون‌خویش پس ازخاتمه‌کار اداری ساعات خوشی را بازنها میگذراند وحتی برخلاف«کاناریس» نمیکوشید که اینگونه تفریحات را به‌حساب ملاقاتهای اداری ورسمی بگذارد .

برخلاف شایعات ، بـریا مـردی سنگدل نبود . او علاقه‌ای نداشت که‌بداند زیر دستانش چگونه ازمحکومین و متهمین حرف درمیآورند و آنها را وادار میکنند رازهای پنهانرا برملا سازند . حتی وقتی «بریا»بجای «یگف» بـه ریـاست سرویس‌های جاسوسی رسید ، تعداد زیـادی از زندانیان سیاسی راآزاد ساخت، وگروهی از افسران راکه به شقاوت وخونریزی شهرت داشتند ازکار برکنار کرد . بریا تمایلی‌به‌آزار دیگران نداشت. تنها هدفش مقام‌وبهره برداری از مزایای آن بود، وبرای عملی کردن خواستهای

خویش مجبور بودکـه سازمانی‌کار بر در اختیار داشته باشد .

بریا ازافراد اعدامی و تبعید شده جز رقم و آمار آگاهی دیگری نداشت و درورای این ارقام جـز سیمای «استالین» چهره‌ای دیگر نمیدید . ازنظرا «بریا» زندانی ساختن‌مخالفین یادست زدن به تصفیه شباهتی بسیار باتولید فولاد ویاگندم داشت وگوشه‌ای ازیك سلسله عملیات‌دولتی را تشکیل میداد .

ازنظر شغلی‌نیز«بریا»اصولا توجه‌خود را درفعالیت مأمورین کشورهای خارجـی متمرکز کرده و گسترده ترین اصلاحات‌را دردستگاه وشیوه‌های جاسوسی‌شوروی بعمل آورده بود .

درآن تاریخ تعداد مأمورین شوروی که بتوانند در کشورهای‌غربی‌کار آئی‌کافی داشته باشندبسیار معدود بود. اکثر مأمورینی‌که بتوان آنهارا با جاسوسان باتجربه وکار کشته غرب ازقبیل «گوردون لانسدیل» یا « سرهنگ‌آبل » مقایسه‌کرد بسیار محدود ودرمرحه تعلیم وآمورش بودند. باوجوداین منابع انسانی برای پروراندن وکارکشته‌ساختن

مأمورین جاسوسی بسیار غنی بود و کمونسیم بین‌المللی با بهره‌گیری ازهمین منبع غیر روسی درمقیاس‌جهانی بود که در طول جنگ جهانی دوم بالاترین بهره برداریهارا بعمل آورد .

«بریا» از مأمورینی از قبیل «ورتینسکی» کـه مقیم تهران بود بشدت نفرت داشت وشیوه‌های تدافعی اوراکه متضمن از دست دادن مأمورین کثیری بود نمی‌پسندید.

کمیسر خلق‌ورئیس سرویس‌های‌جاسوسی شوروی ازگزارشهائی کـه از تهران میرسید و محتوی فعالیت‌های جاسوسان شوروی برای حفظ خطوط آهن ایران ازگزند مأمورین آلمانی بود، رضایت داشت . اماحال که‌مساله‌ای حیاتی چون حفظ جان«استالین » در میان است بایدآگاهی هائی جامع تر از وضع ایران در اختیار او گذاشته میشد تا براساس‌آنها نقشه‌های خود را به‌مرحله اجرا درمیآورد .

«بریا» برای نظارت بر فعالیت وکوششهای دستگاه جاسوسی شوروی درایران مردی بنام «فابیان مارتین‌سن»را به ایران‌گسیل داشت.

این مأمورگذشته‌اززبان‌روسی به‌زبان‌های انگلیسی

هلندی ـ آلمانی وسوئـدی نیز تسلط کامل داشت . بـریا میاندیشید که این مأمور کلیه آگاهی‌هائی را که نیازمنداست در اختیارش خواهد گذاشت .

«آندره ورتینسکی» رئیس سازمان جاسوسی و ضد جاسوسی شوروی در ایران که مأمور حفظ جان استالین در جریان کنفرانس تهران ومبارزه بامأمورین آلمان بود آگاهی واقعی ازفعالیتهای و کوششهای مأمورین آلمان ـ ایران، امریکا و انگلیس نداشت . مسکو به او اخطار کرده بود توجهی خاص به فعالیتهای مـأمورین نازی در ایران داشته باشد و تهران را ازوجود آنها پاك کند.

«ورتینسکی» آرام آرام جهت‌یابی میکردوفعالیتهای خودرا سنجیده‌تر و با انـدیشه‌تر میساخت شیوه‌کار او در شوروی پیش از گسیل شدن بـه تهران دگرگونه بود . در شوروی بیشتر به تعداد کارمندان توجه میشد تا کارآئی و تجربه آنها . هرگاه مأمورین امنیت به او اطلاع میدادند که در ارتش واحدهای بهداشتی ـ کلخوزها واتحادیه‌های نویسندگان عناصر ضد انقلابی به فعالیت پرداخته‌اند اقدام به‌دستگیری آنها میکرد عموماًنیز متهمین به‌گناه خوداعتراف

میکردند .

«ورتینسکی» در تهران به این نتیجه رسید که باید شیوه‌های کار بررت ومحیلانه‌تری بکارگیرد ودر صدد برآمد از مأمورین محلی نیز در پیشبرد هدفهای خود بهره‌گیری نماید .

«ورتینسکی» که به اهمیت حیاتی مأموریت‌خویش آگاهی عمیقی داشت به اندیشه بهره‌کشی از مأمورین بین‌المللی افتاد.

سرشناس‌ترین مأمور خارجی « ورتینسکی » یك بلژیکی بنام «پل‌پوربه» بودکه توسط یکی از مامورین فرانسه زبان ، «ورتینسکی» با او درتماس بود.

آندو هنگام ملاقات در ایستگاه راه آهن تهران خود را معرفی میکردند و با اینکه همیشه مأمور رابط فردی واحدی بود اما این روش هرگز ترك نمیشد و یکبار هم که «پوریه» از این تشریفات وهدر دادن وقت به تنگ آمده بود ، بدون رد وبدل کردن عبارات همیشگی درصدد دادن‌گزارشهای خود برآمد، مأمور رابط پشت به‌او کرد ودور شد.

«پوربه»درگزارشهایی که به‌دستگاه‌جاسوسی‌شوروی در ایران میداد از خود بعنوان شخص سوم سخن میراند و موظف بود که اظهار نظر شخصی خود را نسبت به افرادی‌که با آنها برخورد میکرد در صفحه جداگانه‌ای بنویسد.

«پوربه» بعدها اعتراف کـرد که برای مهیج کـردن گزارشهای خود اغلب داستان آفرینی می‌کرد وداستانهای تخیلی خودرا بعنوان گزارشهای دست اول به‌روسهامیداد. این‌آموزگار پیشین شنا یکبار نیز دچار اشتباه سختی شد و «ارنست مرسر» و «واندا پولوك» را بنام افراد مظنون‌به همکاری باآلمانها به سرویس جاسوسی معرفی‌کرد.

مرسر

«شرکت‌فرگوسن وشرکا»حداقل درمحافل‌جاسوسی بالا بخوبی شناخته شده بود . انگلیسها ـ آلمانها‌ـروسها، اقدام امریکائیها را درتأسیس سرویس جاسوسی آمریکا در ایران امری منطقی و اصولی میدانستند وعقیده داشتند که

تشکیلات گسترده‌ای در پشت پرده فعالیتهای آنهارا حمایت میکند . دستگاه «فرگوسن» عموماً از مأمورین حرفه‌ای در فعالیتهای خود بهره‌برداری میکرد پاره‌ای از مأمورین‌دول خارجی روش‌کار«فرگوسن»را حیله‌ای برای‌کاستن‌هشداری و هشیاری جاسوسان دیگر کشورها تلقی میکردند.

«پرسی دان‌وارد » مأمورکارکشته انگلیس در ایران از روابطی‌که «وانداپوك» با دارو دسته «فرگوسن»برقرار کرده بود سخت نگران بود هرچندکه مأمورین جاسوسی اجنبی در تهران موج میزدند امـا مناسبات پیشین واندا با مایر واکنون هم تماسهائی که‌بادستگاه « فرگوسن » داشت لحظه‌ای دان‌وارد را رهـا نمیکرد.

«مرسر» بارها تصمیم داشت درباره دوستان جدیدی که «واندا» برای‌خویشتن انتخاب کرده‌بود با اوگفت وگو کند . اما ازآن منصرف شد و مراقبت از رفت و آمدها و تماسهائی‌راکه «واندا» داشت به«دان‌وارد» واگذاشت .

«دان‌وارد » از سوی دیگر ازفعالیتهای «ورتینسکی» آگاهی‌کامل‌داشت واین امکان‌را درنظر میگرفت‌که اوبطور اتفاقی از روابطی‌که «مرسر» با دستگاه جاسوسی وزارت

دفاع آلمان دارد آگاه گردد . دراین صورت کاری از «دان‌ـ وارد» ساخته نبود چون روسها بـا دستگاههای جاسوسی و ضدجاسوسی انگلیس‌وامریکا در ایران همکاری نداشتند، و در صورت آفتابی شدن همکاری«مرسر»با آلمانها«دان‌وارد» نمیتوانست به‌سود دوست‌خودمداخله کرده اورا ازدردسری که با آن روبرو میشد رهائی بخشد.

همزمان با این نگرانیها بود که روسها به «واندا» که با مرسر زندگی میکرد ظنین شدند و او را جزو مأمورینی بحساب می‌آورند که برای آلمانها فعالیت دارد.

هرقدر امکانات فعالیت «مرسر»محدودتر می‌شد، بهمان نسبت رؤسای دستگاههای جاسوسی آلمان نازی در برلن‌از او بیشتر میخواستند . به او گفته بودند کـه مایل نیستند ، گزارشهای خود را کتباً برای آنهـا بفرستند بلکه ترجیح می‌دهند که با دستگاه فرستنده گزارشهای خود رادراختیار آنها بگذارد. حضور «واندا» ونظارتی که مأمورین روسی در کارهایش داشتند ایجاب می‌کرد که با احتیاط بیشتری عمل کرده و حزم و هشداری بیشتری از خود نشان دهد .

«مرسر» با وجود نگرانی زیادی که ازجانب روسها

داشت و می‌ترسید که ماهیت جاسوسی دوجانبه بودن او آشکار گردد ، اما از زن جوان لحظه‌ای دور نمی‌شد.

«واندا» و «آیدا» این دو دختر لهستانی با هم خو گرفته وصمیمیتی بین آنها برقرارشده‌بود . «واندا»، «ایدا» را بسان خواهر بزرگتر خود می‌پنداشت و با او درد دل می‌کرد و رازهای درون را با اودرمیان می‌نهاد. ازروزهای سختی که گذرانده و از ناملایماتی که دیده بود سخن می - گفت . سرانجام واندا اعتراف کرد که به مرسر سخت علاقمند شده و محبت او را در دل‌گرفته است.

«ایدا»از اینکه تا آن‌روز واندا عشق خود را با «مرسر» در میان نگذاشته بود سخت دچارشگفتی‌شد ودلیل سکوتش را پرسید . «واندا» اعتراف کرد کوششی فراوان کرده وبدن نیمه‌عریان خود را درمعرض‌دید«مرسر»گذاشته اما هرگز نتوانسته است توجه او را بسوی خودجلب کند. «واندا»میگفت‌مردهااینگونه رفتاروحرکات‌راخوب‌میفهمند واگر«مرسر» توجهی باونکرده‌این‌بی‌علاقگی بیشتر ازنظر گذشته‌شرم‌آور اوجان‌میگیرد و«مرسر»نمیتواندواورا‌باعلاقه دوست داشته وخاطرات گذشته‌اش را به فراموشی بسپارد.

سخنان آرام‌بخش ایدا او را آرام نکرد و قانع نشد . «واندا» میگفت که در ۱۷ سالگی در ظرف ۱۵ روز سی بار سربازان روسی و آلمانی به او تجاوز کرده‌اند و از آیدا می‌پرسید که آیا هرمردی که با او تماس بگیرد همین رفتار را با اوخواهد داشت .

در۲۶ سپتامبر «ولهایم» و «خلیل‌شاپات» و «ایدا» و «واندا» برای گردش به سرپل تجریش رفتند . سرپل تجریش که با گسترش تهران جزئی از شهر شده است در آن روزها در ۱۲ کیلومتری تهران قرار داشت و محلی بسیار باصفا و شاعرانه‌است.

ساعت ۶ بعدازظهر واندا از دوستانش جدا شد تا تنهائی قدری قدم بزند. ساعت از هشت گذشته بود ولی هنوز خبری از اونبود .«خلیل شاپات» که نگران اوشده‌بود از رهگذران حال او را جویا شد و یك‌گدا به اوگفت که یکساعت قبل دختری را با آن مشخصات همراه سه مرد دیده است که سوار اتومبیل‌شده‌اند.

«ورتینسکی» به‌خشم آمده بود. دختر لهستانی گریه میکرد ، داد میکشید ولی سخن نمیگفت.

تلاشهایش بی‌ثمر مـانده بود و «واندا» جزباز گفتن خاطرات تلخ گذشته کلمه‌ای از دهانش خارج نمیشد. می‌گفت «مرسر» تنها بخاطر انسانیت از او نگهداری‌می کند و وکمترین اطلاعی از فعالیت های جاسوسی و ویران‌کاری او ندارد .

« فابیان مارتینسن » که از مسکو به تهران آمده بود هنوز شیوه‌نوین سرویسهای‌جاسوسی‌شوروی‌را که‌همکاری با دستگاه جاسوسی انگلیس‌درایران‌بمنظور دست یافتن به آگاهیهای‌بیشتر بود به‌ورتینسکی‌تذکر نداده‌بود به‌ورتینسکی گفته بودند اگر افرادی را کـه دستگیر میکند ایرانی یـا آلمانی نباشند باید با دقت خاصی تحت تعقیب قرار دهد و دستگیری آنها موکول به این خواهد بود کـه مأمورین روسی از هر بابت از فعالیت‌ها وهمبستگیهای آنان‌اطمینان حاصل کنند . همین تذکر بود کـه جان بسیاری از دستگیر شدگان رانجات داد و آنها به‌جای‌اینکه‌راه‌سردخانه‌متوفیات را پیش‌گیرند آزاد شدند. تابعیت سوئیسی «مرسر» گرفتاری بزرگی برای«مارتینسن»فراهم کرده بود وملاحظات‌سیاسی و دیپلماتیك آزادی عمل او را سلب میکرد .

«ورتینسکی» بی‌آنکه‌کاملا از دگرگونی شیوه‌های جاسوسی روسها آگاهی داشته باشد، نمیخواست بدون برخورد با«مارتینس» وپس‌ازبازجوئیهائی که‌از واندابعمل میآورد نابودش کند. «ورتینسکی» به‌مأمورین‌زبردست‌خود دستورداده بود که اگرمجبور شدند دربرابر «واندا»شدت‌عمل بخرج دهند.

مشکل «واندا» این بود که ناچیزترین اطلاعی از رویدادها واسرار واقعی نداشت وتوانائی این‌رانیزنداشت که بتواند داستانی سرهم کرده و بدینوسیله جان خود را نجات بدهد.

باشگاه ادبیات

٦
فصل ششم

اکتبر

مرسر

سرانجام فرصتی راکه « فرگوسن » میخواست تـا هنرنمائی کند بدستش افتاد .

«آیدا» از « فرگوسن » خـواست برای پیداکردن «واندا» به پلیس ایران مراجعه کند. اما او موافقت نکرد . «فرگوسن» بدلش برات شده بودکـه «واندا» را ربوده‌اند و شایدهم از بین رفته باشد. اگرحدسش درست از آب در میآمد در اندیشه نجات دادن و یا انتقام گرفتن او برمیآمد.

«فرگوسن» میخواست ابتدا به خانه‌ای که «واندا» در آنجا میزیست رفته و با «مرسر» آن را درمیان بگذارد. ولی بهتر آن دیدکه تا ساعت ۱۱ شب منتظر بماندواگـر

باز خبری از «واندا» نشد خبر ناپدید شدن او را به اطلاع «مرسر» برساند.

«مرسر» از نیامدن «واندا» سخت نگران شده بود با ورود دار و دسته « فرگوسن » نگرانی‌اش تبدیل به یقین شد .

«مرسر»هم‌سودی ازارجاع‌خبرناپدید شدن «واندا» به پلیس ایران نمیدید. «مرسر» آنها را درکتابخانه‌گذاشت و در اطاق‌دیگر تلفنی با «دان‌وارد» تماس‌گرفت«دان‌وارد» سرش خیلی شلوغ بود و نمیتوانست خبرناپدید شدن «واندا» را زیاد جدی تلقی کند اما ازلحن «مرسر» نگران شد و به او اطمینان دادکه از هیچ کوششی برای یافتن «واندا» کوتاهی نخواهدکرد و از «مرسر» خواست هر اطلاعی که درباره «واندا» بدست میآورد او را بی‌خبر نگذارد.

«مرسر» به «فرگوسن» گفت که با پلیس نظامی انگلیس در تهران تماس گرفته و آنها را در جریان گذاشته و تقاضاکرده است اقدامات لازم را از طریق پلیس ایران برای یافتن «واندا» بعمل‌آورند . «فرگوسن» که در آتش

هنرنمائی میسوخت حتی حاضر نبود تا فردا صبح منتظر بماند. با اینکه‌نه‌محل، نه‌طرف و نه نحوه‌مبارزه رامیدانست اما سرسختانه میخواست به تنهائی عمل کرده و دخترك را برهاند.

وقتی مهمانانش میرفتند «مرسر» کـه بیخواب شده بود از آنها خواست تنهایش نگذارند. تا صبح آنها بیدار مـاندند و مشروب خوردند تـا اینکه یکی از خدمتکاران صبحانه برای آنها تهیه کرد. ضمن گفتگوهائی که داشتند سخن‌از«واندا» رفت. «مرسر» دانست که «واندا»جلوه‌هائی ازعشق به‌زندگی را نیز در خود داشته و آن را درمعاشرت با دوستانش بروز میداده است. سکوت و بی‌نشاطی‌خانه را از چشم خود دید. هنگامی که «فرگوسن» ـ «ولهایم» و «شاپات» سرگرم پوکربازی شدند « آیدا » و « مرسر » فرصتی‌یافتندکه حرف بزنند «ایدا» بااطلاعی که ازاخلاق «واندا» داشت گفت کـه او به گردش رفته و چون وسیله نقلیه پیدا نکرده با پای پیاده به راه افتاده ولی درهرحال تا بامداد به خانه خواهد رسید. «مرسر» سخت نگران بودو دلش شور می‌زد.

وقتی حرفشان گل انداخت «ایدا» بدون مقدمه گفت با شرحی که «واندا» از تودادهبود میدانستم که از توخوشم نخواهد آمد . تو مردی خودخواه ، مغرور ، خشك وبی احساس هستی . بیچاره «واندا» ، چه سختیهائی که از تو کشیده .

«مرسر» از خود دفاع کرد . اما «ایدا» دستبردار نبود . میگفت که چرا او را بخانه آورده و چرا سالهای زیاد نزد خود نگهداشتهای . «مرسر» به تنگ آمده بود . از بیپروائی « ایدا » کـه الکل آن را شدیدتر کرده بـود احساس ناراحتی میکرد .

«مرسر» میخواست بداند حرف آخر«ایدا» چیست. «ایدا»گفت کـه «واندا» سخت او را دوست داشته و به او علاقمند بوده ولی « مرسر » با جمله کوتاهی به او فهمانید که سخت اشتباه می کـند و او نسبت به «وندا» بیتفـاوت نبوده است.

دانوارد

ساعت هفت صبح بود که «دانوارد» به صدای زنك

تلفن از خواب برخاست و با «مرسر» صحبت کرد . در ساعت ۹ مجدداً تلفن زنگ زد . «دان‌وارد» میاندیشید که ناپدید شدن « واندا » بدون شك از جانب مأمورین روسی صورت گرفته است. انگلیسیها معمولا در این گونه موارد کاری از دستشان ساخته نبود . از مدتها پیش برخی از سوئیسیهائی که نام خانوادگی آنها آهنگ اسامی آلمانهارا داشت ناپدید شده بودند و «مرسر» و «واندا» نیزهفته‌هابود که بشدت ازجانب مأمورین روسی مراقبت می‌شدند . با توجه به این گذشته‌ها بود که «دان‌وارد» اطمینان داشت که ناپدید شدن «واندا» کار دستگاه جاسوسی و ضد جاسوسی روسها است.

«مرسر» مایل بود بداند که آیا «دان وارد» مطمئن است که «واندا» در دست روسها است و درچه نقطه‌ای ممکن است او را زندانی کرده باشند. «دان‌وارد» بدون پرده‌پوشی به«مرسر»گفت که نمیتواند ازمحل‌زندان«واندا» آگاه باشد و در ضمن ابداً مایل نیست که یکی از مأمورین زیر دست اوپایش‌را به‌ماجراهای‌حساب نشده وبی‌سرانجام بکشاند . «دان‌وارد» به پرسشهای مرسر در اینکه آیا او و

یا پلیس محلی میتوانند در امر یافتن واندا یاری نمایند ، جواب منفی داد . مرسر امکان تماس بـا روسها را مطرح ساخت . آن‌نیز امکان ناپذیر بود«دان‌وارد»باوجود ناتوانی وعدم‌کمك به مرسر نام دوتن از مأمورین محلی انگلیس را در تهران در اختیاراوگذاشت. یکی ازآندو «پل‌پوربه » استاد سابق شنا بود. مرسر شب سختی راگذرانده و بیدار مانده بود . سرانجام به‌این نتیجه رسیده که موضوع را با گروه «فرگوسن» درمیان بگذارد . میدانست که‌آنها واندا را دوست دارند و از هیچ یاری و همکاری کوتـاهی نخواهندکرد . به‌آنهاگفت‌که یك گروه نیمه رسمی‌روسی بدون مجوز«واندا»را ربوده است واقدام ازراههای‌سیاسی ودیپلماتیك عملی نیست . گروه فرگوسن بدون چون‌وچرا از مرسر تبعیت‌کرد و دنبال او راه افتاد . با تهدید اسلحه توانستند «پل‌پوربه» را به‌داخل اتومبیلی‌که درخارج‌انتظار آنها را میکشید برده و در خانه « مرسر » از او بازپرسی کنند .

«پوربه» درخاطرات خود مینویسدکه تهدیدات‌آنها را جدی نگرفت . مرسر نیز در یادداشتهای خود به این

اشاره میکند که فرگوسن و«شاپارت» اورا به‌شکنجه تهدید کردند . اما پیش ازاینکه دست به شکنجه بزنند « پوربه » اعلام کرد هرچه را میداند اعتراف خواهد کرد. «پوربه» گفت علاقه من به‌کمونیستها بیشتر از توجهی که پاپ بآنها دارد نیست . من مخالف سرسخت آنها هستم وتمام وقت واندیشه خودرا درخدمت متفقین گذاشته‌ام .

«پوربه» میگفت دیگر مطلب تازه‌ای که بدرد آنها بخورد ندارد. اما فرگوسن اصرار داشت که باز مطالب بیشتری درباره‌مأمورینی که میشناسد و آدرس وشماره تلفن آنهارا دراختیارشان بگذارد.

بموازات بازجوئی از «پوربه» بود که فرگوسن با اطمینان‌ازموفقیتی که‌انتظار آنهارا میکشدبا«مصباح‌ابتهاجی» تماس‌گرفت . ساعت هشت شب بود که‌کشتی‌گیر ایرانی درخانه «ولهایم » باگروه فرگوسن تماس‌گرفت . پوربه با اینکه محل ستاد مرکزی سرویس جاسوسی روسها را در تهران نمیدانست امـا یك شماره تلفن در اختیار داشت و روسها به اواجازه داده بودند درمواردداضطراری‌فوق‌العاده باآن شماره باآنان تماس بگیرد . مرسر درظرف‌پنج‌دقیقه

باشماره تلفنی که‌داشت محل‌ستاد مرکزی‌سرویس‌جاسوسی روسها را درتهران توانست یاد بگیرد.

ابتهاجی

کشتی‌گیر ایرانی نقشه فرگوسن را برای رهائی «واندا» بی نتیجه تلقی کرد. وقتی «ابتهاجی» از موفقیت نقشه اظهار ناامیدی میکرد نظرش این‌بود که وجه‌پیشنهادی ناکافی است و باید مبلغ آنرا افزایش داد.«فرگوسن»برای رهائی‌واندا هزار لیره‌انگلیسی‌پیشنهاد کرد. ابتهاجی‌بشدت مخالفت‌کرد و اعتراض نمود.فرگوسن‌که بیقرار بودآنرا به دوهزار رسانید اما بازکشتی‌گیر ایرانی موافقت نکرد. ابتهاجی‌گفت‌که این‌نقشه‌احمقانه و بچه‌گانه است و نمیتواند موفقیت‌آمیز باشد. او نه‌تنها جان خود بلکه جان افرادی‌را که با او دراینکار همکاری میکنند به‌خطرخواهد انداخت‌و نمیتواند با این مبلغ ناچیز تعدادی کافی بدور خود جمع‌کند.فرگوسن سرانجام‌گفت‌که مرسر به‌او اجازه‌داده است سه هزار لیره صرف رهائی«واندا» بکند. ابتهاجی‌که کم‌کم نرم میشد خواست ازجزئیات نقشه‌آگاه‌گردد.

ساعت دو ونیم بـامداد بود که « پوربه » با شماره مخصوص با روسها تماس گرفت و اسم شب را که « برادرم بشدت زخمی شده است » برزبان راند. پس از مبادله چند جمله وحصول اطمینان ازاینکه طرف مکالمه شخصی جـز «پوربه» نیست، پوربه برای روسها فاش ساخت که«پیرپتی» آگاهیها گرانیهائی در اختیاردارد که اهمیت آن‌ها ایجاب میکند بیدرنگ به مرحله اجرا گذاشته شود . «پوربه» تعریف کرد که « پتی» اطلاع حاصل کـرده است که گروهی از عناصر آلمانی وهمدستان ایرانی آنها دریکی ازساختمانهای واقع در نبش خیابان فیروز و مخصوص مشغول تهیه مقدمـات توطئه‌هستند... بدبختانه نتوانسته است بموقع این گزارش را به‌اطلاع آنها برساند اما هنوز توطئه‌گران در همان محل هستند . «پوربه» دربرابر پرسشی کـه از او شدگفت خیال میکند تعداد توطئه چیها از ۳۰ نفر تجاوز نکند.

پوربه دستور گرفت که ده‌دقیقه‌دیگر باز باآنهاتماس بگیرد .

مکالمه دوم کـوتاه بود. پوربه دستور داشت که فردا ساعت ۶ بعد ازظهر در ایستگاه حاضر شود. معنی واقعی

این دستور این بود که «پوربه» بـاید در ساعت ۵ در محل حضور مییافت واین حیله را روسها بکار میبردند تـا اگر مأموری گفتگوی تلفنی آنها را شنیده باشد گمراه گردد.

خیابان فیروز در غرب تهران و خیابان سیروس در شرق تهران قرار دارند. ورتینسکی ـ مسئول سازمان جاسوسی روسها مرکز خود را در خیابان سیروس قرار داده بود.

ابتهاجی مخصوصاً این خانه را انتخاب کـرده بود که بتواند درصورت لزوم جان ۱۵ ولگردی راکه با اودر این مأموریت همکاری داشتند از خطر نجات دهد. این خانه سه درخروجی داشت و « ابتهاجی » امیدوار بوددرصورت وخیم شدن وضع بتواند با استفاده از این درها جان خود وهمکارانش را نجات دهد .

وقتی روسها زنگ در خانه را به صدا در آوردند سر و صدای زیادی در داخل خانه شنیده شد . دوازده نفر خودرا بهزیر زمین رساندند وسه نفر عقب تر ماندند.

« فرگوسن » اصرار داشت که دارودسته ابتهاجـی هنگام برخورد باروسها چندگلوله با آنهـا ردوبدل کنند و از اینرو پرداخت پول را تا آخرین لحظه تـأخیر انداخته

بود . در اولین حمله روسها ،چندین صدای گلوله هفت‌تیر و مسلسل شنیده شد ورگبار مسلسل از پنجره های طبقه‌اول خانه بیرون ریخت . افراد «ورتینسکی» عقب نشستند وباز یورش‌بردند . اینبار که مأمورین روسی وارد خانه شدند آنرا خالی یافتند . شکی نبود که آگاهیهای «پوریه» کاملا صحیح بود و چند قبضه مسلسل و اسلحه کمری و تعدادی اسناد بزبان آلمانی درگوشه وکنار دیده میشد . مأمورین روسی افرادی راکه درکوچه های همسایه در رفت وآمد بودند دنبال‌کردند و چهارپلیس محلی راکه به شنیدن صدا به آن نقطه آمده بودند دستگیر کردند .

شاپات

هنگامی که روسها با شتاب ستاد مرکزی خود را برای دستگیر ساختن مأمورین آلمانی ترك‌گفتند ، شاپات و ولهایم بحال دو خیابان «علا» را طی کرده و در خیابان صفی‌علیشاه به‌افرادی که انتظارشان را میکشیدند پیوستند. در این‌گروه کماندوگذشته از «ولهایم»ـ«مرسرـ«فرگوسن»

و «شاپات ، «مصباح ابتهاجی» و دو تن از دوستـان کشتی گیرش بودند. تنها ابتهاجی و یکی ازرفقایش مسلح بودند و بقیه جز لوله های سیمانی و کیسه‌های کوچك ماسه‌چیزی با خود نداشتند .

فرگوس اصرار داشت که مثل ماجراهای داستانهای پلیس آنهـا از پنجره داخـل شوند امامرسر و ابتهاجـی مخالف بودند . زنگ در را به صدادر آورد .صدائی‌شنیده نشد . آنها دقایق‌گرانبهائی را از دست میدادند و ضربه‌های که با مشت بدر میزدند بدون جواب میماند . لحظه‌ای بعد صدای پائی در داخل خانه شنیده شد ویك نفربزبان روسی چندکلمه‌گفت وشاپات‌با فارسی‌ناموسی‌پاسخ‌داد .سرانجام پس ازکمی تردید نگهبان روس در را بازکرد . «شاپات» در حالیکه فریاد میزد و با سرودست میخواست چیزی را به او بفهماند دستهایش را بسوی نقطه‌ای درازمیکرد .

همینکه نگهبان روسی پـای خود را ازآستـانه در بیرون گذاشت جسم سنگینی بـه زندگی‌اش پایـان داد . دو نفر نگهبان دیگر هم‌که خود را از منزل بیرون‌انداختند به سرنوشت مشابهی دچار شدند .

افراد کماندوسه نگهبان بیجان روسی را کشان کشان بداخل خانه بردندفرگوس هفت تیر بدست درجلو گروه حرکت میکردو آنرا مانند شمشیر تکان میداد. وقتی خانه تسخیر شد چهارروس دیگرهم که در داخل خانه بودند بادیدن درخشندگی سلاحهای مهاجمین تسلیم شدند . تسلیم مأمورین روسی آنچنان سریع بود که گویا مدتهاست منتظر این لحظه هستند.

تمام اطاقهارا در ۱۰ دقیقه گشتند و آنها را زیر و رو کردند . زندانیان روسها اشکالی برای آنها فراهم نکردند. آنها تصور نمیکردند که آزاد شده اند و میتوانند از آنجا خارج شوند . وقتی به آنها گفتند حالا که وقت دارند از خانه بیرون بروند باورنمیکردند . مرسر میگفت که بهتر است تمام زندانیان را آزاد کنند تا روسها ندانند که هدف رهانندگان شخص واندا بوده است . چون زندانیان بهتشان گرفته و نمیدانستند که میتوانند خارج شوند و جان خود را نجات دهند گروه کماندو مجبور شد آنها رابزور از خانه خارج کنند .

«مروین ولهایم» بود که واند را یافت . در یکی از گودالهای خانه واندا روی تشك کاهی بیحال وبیجان افتاده

بود . «ولهایم» ، مرسر را بنام خواند تـا در بحـال‌آوردن واندا او را یاری دهد.دخترك بدشواری‌چندکلمه ازدهانش خارج شدکه معنا و مفهومی نداشت . مرسر و ولهایم‌جسد نیمه جان واندا را روی بازوان خودگرفتند در آستانه در ، یکی از زندانیان آنها را متوقف کرد . زندانـی‌که شنیده بود مرسر با واندا به‌زبان‌آلمانی سخن‌گفته است از مرسر پرسید که آیا آلمانی است ؟

مرسر خشگش زد .حالاوقت اینکارها نبود .«مرسر» اورا نمیشناخت و هرگز هم به اندیشه‌اش راه‌نمیافت که با یك‌آلمانی در این نقطه برخورد کند .

مرسر بنوبه خود از زندانی‌خواست خود را معرفی کند . آن مردآلمانی «اوبرك» مأمورجـاسوسی‌آلمـان در ایران بود . «اوبرك» به مرسرگفت که‌از یك هفته پیش‌وارد ایران شده و در جستجوی محل وپناهـگاه اسـت و از او خواست که‌آیا برایش امکـان دارد او را در این‌کار یاری دهد ؟ آیا میتواند روی‌کمك ومساعدت‌اوحساب‌کند؟

ولهایم نگاهی استفهام آمیز به مرسراندخت .مرسر آنی مکث‌کرد و آنگاه به اوبرگ گفت با ما بیا .

اوبرگ

نحوه‌برخورد اوبرگ با مرسر غیر منطقی‌وبرخلاف قواعد پیش پا افتاده عالم جاسوسی بود . وانتظار نمیرفت که مأموری با تجربه وکارکشته چون «اوبرگ» در اولین برخورد با یك آلمانی زبان هویت خویش را نزد او فاش کند .

اوبرگ با این کار چیزی از دست نمیداد . از روزی‌که به اسارت‌روسهاافتاده وزندانی شده بود احساس میکردکه آخرین روزهای زندگی‌اش فراسیده است . تجربه‌هائی که‌در روزهای اخیر بدست‌آورده‌بود او راقانع میساخت‌که رؤسای‌مافوق پیش از رهسپار ساختن او به ایران اقدامات وتدابیر احتیاطی لازم را بعمل نیاورده و او را به امان‌خدا سپرده‌اند . مراحل اول مأموریت او در ایران باموفقیت‌کامل روبرو بود ، و طبق برنامه پیش بینی شده صورت‌گرفت . او درنزدیکی قم‌فرودآمدوبا مأمورین دیگرآلمانی در محل تماس‌گرفت . با رابط خودکه یك

بازرگان دوره‌گرد ایرانی بود رهسپار تهران‌شد. آنجابود که مشکلات‌کار اوبرگ شروع شد . فهرستی که«شلنبرگ» در برلن به اوداده بود، محتوی اسامی‌فراوانی بود از ایرانیها و آلمانیهاکه مایل‌بودند بدون پول وباگرفتن وجه‌مأمورین آلمانی‌را پناه داده وآنهارا دریافتن پناهگاه وفرار ازدست مأمورین دشمن یاری دهند .

فهرست مأمورین آلمانی در ایران و هواخواهـان آلمانها را «فرانتزمایر» تهیه کـرده بود ، اما بعداً «گاموتا» به برلن آگاهی دادکه تعداد زیادی ازمأمورین آلمانی در تهران وسراسر ایران دستگیر وزندانـی شده‌اند وازاینرو در فهرست مزبـور تغییراتی داده شد و اسامی برخی از مأمورین از آن حذف گردید. «گاموتا»درتهران آزادی‌عمل نداشت .

توطئه در تهران

«اوبرگ» پس از ورود به‌تهران در یافتن پناهگاه با مشکلات فراوان روبرو شد و سرانجام نیز هنوز بیست و

چهارساعت نگذشته بود که مأمورین روسی به نهانگاه او راه یافتندوهمه‌اهل‌خانه‌را ازمیزبان‌گرفته تا مهمانان‌دستگیر کردند . «وینفریداوبرگ» نمیتوانست تصورکندکه دراثر رویداد مسخره‌ای به‌دست روسها افتاده . به‌نظر اویکی از افراد خانواده راهنمای ایرانی او خیانت کرده وروسهارا از محل او آگاه ساخته بود . میاندیدیشید که روسها در تهران سازمانی‌گسترده ومأمورینی زبردست و با تجربه در اختیار دارند وناچیزترین جابجائی‌های اورادر نظر میگرفته‌اند . در برلن به اودستور دادند تازمانی‌که نهانگاه امنی نیافته ازتماس با«رامون‌گاموتا» ـ مأمور آلمانی مقیم ایران ـپرهیزکند . این‌عمل ممکن بود جان‌هردوی‌آنها را به‌خطر اندازد.اوبرگ‌که ازمأمورین‌آلمانی ناامید شده‌بود تنها راه نجات را در پناه آوردن به‌این مرد آلمانی‌زبان‌که اورا از زندان نجات داده بود ، میدید .

دان وارد

یك پزشگ فرانسوی‌که مرسر او را به‌بالین واندا

آورده‌بود ، پس از معاینه‌های دقیقی که از دخترك بعمل آورد توصیه کرد که ۲۴ ساعت تمام استراحت کرده و از بستر خارج نشود . مرسر موقتاً او برگ را در یکی از اطاقهای خانه گذاشت و در را از خارج قفل کرد.

مرسر میگفت که تا خواب راحتی نکند و خستگیهای روزهای گذشته را از تن در نیاورد ،مایل نیست با او درباره فعالیتها و مأموریتهایش گفت‌وشنودی داشته باشند. او برگ نیز که پس از روزها سرگردانی جای امنی یافته بود بدون کمترین اعتراض در گوشه اطاق کز کرد و دنیا را به فراموشی سپرد .

ساعت از یازده گذشته‌بود که مرسر از خواب سنگین و آرامبخش بیدار شد .پس از دادن دستور های لازم به مستخدمین خانه ، تلفنی با «دان‌وارد» تماس گرفت . یك ساعت‌ونیم بعد بود که‌مرسر در کافه فردوسی با « دان‌وارد » ملاقات کرد :مرسر از او خواست بدون پرده پوشی و به صراحت به پرسشهایش پاسخ گوید .سوئیسی به «دان‌وارد» گفت آیا مایل است به او اجازه دهد همراه و اندا رهسپار سوئیس گردد ؟ ودرصورت موافقت میتواند باو قول بدهد

که تا هنگام ترك ایران ازجان واندا مرقبت خواهد کرد .
اما اگردر تهران بماند چه‌روشی دربرابر اوبرگ پیش‌گیرد وچگونه عمل خودرا دربرابر «ولهایم» و دیگر هماندیشان خویش‌توجیه کند ؟ آیا«دان‌وارد» آماده است‌جان«پل‌پوربه» راکه بیشك روسها نسبت به‌او وفعالیتهایش مشکوك‌شده‌اند حفظ‌کند واز رسیدن گزند به اوجلوگیری نماید .

دان‌وارد حتی بی آنکه یکبار هم حـرف مرسر را قطع‌کند به سخنانش‌گوش داد و سر انجام‌گفت که مدتی طولانی است که‌دیگر از درك او وگفته هایش عاجز است. «دان‌وارد» آنگاه به‌گرفتاریهائی‌که حضوروواندا درخانه‌اش پدید آورده اشاره‌کرده و در پایان با اعتراف به اینکه بـه تنهائی نمیتواند به‌پرسشهایش‌پاسخ‌گوید از او خواست در ساعت ۶ بعد ازظهر درهمان محل به‌دیداش‌بیاید .

مارتین‌سن

فرگوس وارد اطاق«پل‌پوربه» شد وسرصحبت را بازکرد. به‌اوگفت‌که روسها کمترین مدرك ودلیلی علیه او ندارند و

اگر بامهارت وزرنگی خود را اداره کند نه تنها به اومظنون نخواهندشدبلکه وجهی نیز دربرابرخدمتی که کرده‌ای بتو خواهند داد . باید از کمی پول اظهـار نارضائی بکـنی و بدینوسیله هرقدر ممکن است سوءظن آنهارابرطرف‌نمائی. فرگوس کـه گویا با استاد بدبخت شنا سرشوخی داشت در پایان گفت‌وگوی کوتاهی که داشتند گفت در هر حال رفتاری که روسها باتوخواهند داشت ازدوحال‌خارج‌نیست. یا تیربارانت خواهندکرد و یا بدریافت نشان لنین مفتخـر خواهی شد .

بعدها«پوربه» حکایت کردکه آنروز برخلاف همیشه دو مرد در محل دیدار انتظارش را داشتند. مرد تازه وارد با لحنی دوستانه بااوسخن گفت وهمین‌رفتار بودکه«پوربه» را سخت به وحشت انداخت . او«فابیان مارتین‌سن»مأمور اعزامی‌روسی ازمسکو بود ومأموریت داشت که به‌دستگاه جاسوسی روسهادرایران سروسامانی داده وشیوه‌های نوین جاسوسی را دراختیار «ورتینسکی» بگذارد.

شعله‌های خشم ازچشمان‌ورتینسکی بیرون میخزید. میاندیشیدکه‌گروه مهاجم ساعتها منتظر بوده واز فرصتی که

داشته‌اند برای ورود به نهانگاه او بهره‌گیری کرده‌اند . از اینکه مدارك و اسنادی‌گرانبها در خانه محل توطئه بچنگ آورده ابراز رضایت میکرد.

«مارتین‌سن» اندیشه‌ای دگرگونه داشت . شبیخون را از چشم مأمورین‌آلمانی میدید و توانائی آنها نگرانش ساخته بود.

مارتین سن آنروز به صراحت به « پوربه» گفت‌که نمیتواند بیش از ۵۰۰ دلار به‌اوبدهد. پوربه بیش‌ازهمیشه نگران و مشتاق‌گرفتن پول بود . بـا این اقدام ازخیانت تبرئه میشد.

ورتینسکی ازاینکه مارتین‌سن در مورد «پوربه» با او همفکری داشت خشنود بود فردای همانروز بودکه «پل پوربه» به هزینه مرسر برای‌گذراندن روزهای تعطیل‌تهران را ترك‌گفت .

در اواخر ماه اکتبر بودکـه فعالیتهای سرویس جاسوسی وضدجاسوسی شوروی در ایران جلوه‌ای دیگر یافت وشیوه‌های‌نوینی به‌مرحله اجراگذاشته شد .

کرولف

مسلم‌بود که‌سه قدرت بزرگ متفق مایل بودندهنگام تشکیل اجتماع عالی در تهران اقدامات امنیتی و ایمنی فوق‌العاده‌ای مراعات نمایند.

گذشته ازمأمورینی که از جانب سرویسهای سه‌گانه به‌ایران گسیل شده بودند مأمورین ویژه‌ای نیز راه ایرانرا درپیش‌گرفتند . بریتالیا هم بنوبه خود تصمیم‌گرفت بدل « چرچیل »ـ و. ه. تامسون ـرابرای جلوگیری از ترور احتمالی نخست‌وزیر انگلیس روانه تهران سازد . تدابیر واشنگتن‌گسترده‌تر و پردامنه تر بود. در ایام اقامت رئیس جمهوری امریکا در تهران ۱۵ مأمور امریکائی «روزولت» را چون نگین در میان میگرفتند تا از رسیدن هرگونه‌گزند و آسیب به‌او جلوگیری کنند.

روسها پیش نگری واحتیاط بمراتب بیشتری‌ازخود نشان میدادند . باصلاحدید «استالین»و«بریا» تصمیم‌براین قرارگرفت‌که هنگام اقامت « استالین »در تهران سه هزار مأمور زبر دست روسی او را همراهی نمایند. از این‌عده

هزار تن تحت فرماندهی «کرولف» بودند. «بریا» برکلیه تدابیر امنیتی که برای حفظ جان «استالین» در نظر گرفته شده بود نظارت عالی داشت وژنرال «آبراموف» ـ رئیس سرویس جاسوسی مسئول خاورمیانه او را همراهی و یاری میکرد. در دیدار از تهران ژنرال «دیمتری آرکادیف» «استالین» را همراهی مینمود.

«کرولف» پس از ورود بتهران «ورتینسکی» را از شیوه آمادگیهای نخستین نقشه حفظ جان «استالین» در شوروی آگاه ساخت واو را باروشهای نوینی که درشوروی مورد عمل بود ومیبایست در تهران نیز مراعات گردد آشنا کرد.

«الکساندر لوکین» که در سرویس جاسوسی روسها در ایران درزمان ورود سران سه کشور متفق فعالیت داشت رویدادهائی را که تهران صحنه آنها بود باعبارت زیر تشریح میکند:

... با نفوذترین افراد کلنی آلمان در ایران بتدریج وبی آنکه کمترین نشانه‌ای از خود باقی بگذارند از میان رفتند، و یا به‌خارج از ایران گریختند. در بامدادان وقتی

مستخدم خانه وارد اطاق ارباب آلمانی‌اش میشد جزدگمه بیژامه در اطاق نمیدید وکشوهای‌گنجه و قفسه را خالی میبافت .

در پاره‌ای از نقاط تهران صدای رگبارهای تند و کوتاه‌گلوله بگوش میرسید وهرگاه مسلمانان تهران‌صدای شلیك‌گلوله‌را که سکوت وظلمت شب را میشکافت‌میشنیدند میگفتند تهران شهر آشفته‌ای شده است.

پلیس محلی اجساد دونفر از مأمورین‌آلمانی را در خانه‌ای در سر راه فرودگاه یافت . نه چهره‌آنها شناخته میشد ونه اینکه علامت مشخصی با خود داشتندکه به شناختن هویتشان یاری نماید . آندو ازمأمورین اس. آلمان درایران بودند .

کماندوهای تحت فرمان «کرولف» روسی درتهران جنبشی چشمگیر داشتند و از بامداد تاشب هنگام افرادی راکه دستگیر ساخته بودند روانه سربازخانه شمال ایران میکردند . « یاکوب‌کویفر اشتاین » بازرگان لباس‌آلمانی مقیم ایران‌که توانست از این‌کوشش همه جانبه‌گسترده هماهنگ جان سالم بدر برد ، تعریف میکند ، مأمورین

روسی او را با همسر، مادر زن ودو فرزندش به سربازخانه های مشهد بردند. آنجا بیش از ۲۰۰ نفر زندانی بودنداما خوشبختانه در اواخر ماه مارس بودکه آزادم ساختند. پس از پایان جنگ«کویفر اشتاین» باسفارت شوروی در تهران تماس گرفت و از رفتاری که با او شده بود شکایت کـرد. گفتندکه حرفهایش افسانه و رؤیا است وساخته و پرداخته اندیشه بی‌توانش.

این بازرگان آلمانی درخیابان لاله‌زار تجارتخانه‌ای آبرومند داشت.

گزارشهای «کرولف» به مسکو تکان دهنده بود. گزارشهای او در ژنرال«ابراموف»این توهم‌را پیش آورده بودکه یك ارتش واقعی از مأمورین آلمان تهران‌را صحنه فعالیتهای ویرانکاری و ترور قرار داده‌اند. ژنرال نگران روس متقابلا پیشنهادکرد آماده است دوهزار مـأمور دیگر برای تقویت مأمورین پیشین روانه ایران سازد.

تصمیم رؤسای «دانوارد»پیش از آنکه ازاحساسات سرچشمه‌گیـرد از عقل و منطق آب میخورد. سرویسهای جاسوسی انگلیسی آگاهی داشتندکه توقیفها و ربودنهای

ماه اوت‌نتوانسته است به‌فعالیتهای مأمورین آلمانی‌درایران پایان دهد . با اینکه میدانستند که کماندوهای تـازه‌ای از آلمان به‌ایران وارد شده‌اند امانتوانسته بودند ازمحل‌فرود و نهانگاه آنها آگاهی یابند .

مرسر دستور داشت که «اوبرگ» را نزد خویش‌نگه دارد واطمینان او را جلب‌کند. اگر مسلم میشد که اوبرگ از مأمورین دستگاه جاسوسی وزارت دفاع آلمان است‌در آنصورت مأموریت داشت که از ایجاد رابطه و تماس بین او و«گاموتا» جلوگیری نماید . انگلیسها حمایت از واندا و مرسر را به عهده‌گرفتند . انگیزه آنها در این‌کار نه تنها مسائل عاطفی بلکه خطر برملا شدن مـاهیت دوگانه فعالیتهای مرسر بود. مادام که یك دستگاه فرستنده‌ـگیرنده، یك دخترجوان‌ویك‌جاسوس آلمانی درخانه مرسرنگهداری میشدند هر اقدام‌امنیتی که بعمل میآمد زیاده‌روی ونامطلوب نبود . پلیس محل که از حمله عده‌ای به‌خانه مرسر آگاهی یافته بود پیشنهادکرد دو مأمور شبانه‌روز خانه او را تحت نظر بگیرند . یکی از مأمورین ورزیده«دان‌وارد»هم شبانه روز ازخانه این‌بازرگان سوئیسی نگهبانی میکرد. باوجود

کلیه این پیش نگریها وحزم واحتیاطی که برای حفظ جان مرسر و همراهـانش بعمل آمده بود تا زمانی که ۴ نفر از مأموران «مصباح ابتهاجی» به مراقبت دائم شبانه روزی او نپرداختند مرسر درخود احساس امنیت نکرد.

سرویس جاسوسی انگلیس درتهران مسئولیتی برای حفظ جان «پل پوربه» به عهده نگرفت و او را به امان خدا رها کردند .

اوبرگ به آرامی و بدون غرور به مرسر گفت که در خلال دوتا سه مـاه دیـگر سران کشور هـای متفق در نقطه‌ای در خاورمیانه اجتماعی ترتیب خواهند داد وپیشوا فرمان داده است آنها را نابود سازیم . بـزودی جزئیات نقشه در اختیار ما گذاشته خواهد شد و اسلحه و کماندو و دستور های لازم برای اجرای موفقیت آمیز این نقشه بـه تهران خواهد رسید.

«مرسر» قیافه ناباوری بخود گرفت وگفت با آنکه سرویس خود راتوانسته استوارد سرویس های جاسوسی امریکا و انگلیس بنماید اما کمترین اطلاعی در این باره از آنان دریافت نکرده است.

«اوبرگ» به او اطمینان داد که پیشوا میداند چکار میکند. نظر به اهمیت نقشه هنوز طرح و جزئیات اجرای آن از برلن بخارج درز نکرده است ... شلنبرگ اطمینان دارد که این کنفرانس در تهران تشکیل خواهد شد ودلایل معتبری هم استنباط او را تقویت میکند.

«مرسر» اعتراف کرد که هنوز قانع نشده است امابه «اوبرگ» قول شرف داد که از هیچگونه یاری اورامحروم نسازد.

اسکورزنی

همکاری سرویسهای جاسوسی وضد جاسوسی تحت ریاست «شلنبرگ» و دریأسالار «کاناریس» در مورد ترور سران کشور های متفق در تهران از روی ناچاری و صرفاً در اثر نداشتن یك‌فرد واحد لایق وبا تجربه بود، فردی که بتواند تمامی کار را به عهده او محول سازند. نه تنهاهیتلر بلکه کلیه مقاماتی که دست اندر کار بودند ، «رعب آور- ترین‌مرد اروپا»یعنی«اوتواسکورزنی» راتنهاشخص‌مناسب

برای اجرای نقشه «جهش‌بلند» میدانستند .

«اسکورزنی» هرگز جواب منفی نمیداد . هـرقدر مأموریتهای محوله دشوار ـ غیر عملی و نـاممکن مینمود اما اسکورزنی آنهارا میپذیرفـت . هنگـامی‌که باو گفتند مأمور اجرای نقشه «جهش‌بلند» شده است آنرا پذیرفـت ولی تقاضا کردکه برای بررسی بیشتر آن چند روز به او مهلت دهند تا بتواند مطالعات نخستین را انجام‌دهـد ونظر نهائی خود را ابراز دارد .

رازی که تا امروز نیز«اسکورزنی» را آزار میدهد و اندیشه‌اش را به‌ابهام میکشد موضوع خیانتی است که‌در اجرای این نقشه پیش‌آمده بود .

شبکه جاسوسی روسها در سوئیس از نخستین روز هائی‌که نائره جنگ جهانی دوم روشن‌گردید ناچیزترین نقشه‌های ستادارتش آلمان را به مسکو مخابـره میکرد . پس ازپایان گرفتن جنگ‌پاره‌ای ازتاریخ نویسان کتابهائی در این‌باره منتشر ساختند وبطوریکه از این نوشته هـا بر میآید کلیه‌آنها آگاهیشان از «اسکورزنی» بمراتب بیشتر است .

بسال ۱۹۶۷ «اسکورزنی» در گفت‌وشنودی که‌داشت اعتراف کرد درسالهای‌جنگ کلیه افسران ستاد ارتش آلمان بجز «کایتل»ـ «یودل» وچندافسر ارشد دیگر درمظان‌اتهام جاسوسی به سودشوروی‌بودند.

«اسکورزنی» ۴۸ ساعت پس‌ازگرفتن دستورمطالعه مأموریت تهران‌آگاهی یافت‌که یکی از مأمورین شوروی در سوئیس‌گزارشی در این باره به‌مسکو ارسال داشته و به آنان در مورد اهمیت مأموریت مأمورین آلمان در تهران اخطار کرده است.

با وجود این،«اسکورزنی»احساس وحشت‌نمیکرد. از آغاز جنگ جهانی دوم جاسوسان روسی بسیاری ازنقشه های جنگی آلمان را به آگاهی مسکو میرساندند اما این پیشدستی هرگـز از پیروزیهای جنگی ارتش آلمان جلو گیری نکرده بود.

« اوتواسکورزنی » در راه اجرای فرامین پیشوا تا آنسوی دنیا رفته ونقشه‌های رایش سوم را به مرحله اجرا در آورده بود . اما اینبار میخواست از رویدادهائی‌که در تهران انتظارش را داشتند نخستین آگاهیها را داشته باشد.

اسکورزنی از رئیس مافوق خود « شلنبرگ» در این مورد تقاضای یاری کرد و از اوخواست اطلاعات موثقی در باره وضع تهران وچگونگی فعالیتهای سازمان جاسوسی آلمان در این شهر در اختیارش بگذارد.

شلنبرگ به‌مرسر اعتماد نمیکرد ومایل نبود ازدریاـ سالار « کاناریس » نیز استمداد نماید : تنها مأموری کـه میتوانست او را دراینکار مدد دهد «رامون گاموتا» ـ مأمور آلمانی در تهران بودکـه با برلن رابطه رادیوئی مستقیم داشت .

«شولز ـ هولتوس» هرچندکه آگاهیهای موثقی در باره ایران داشت ، لکن از تهران بسیار دور بود و دستور داشت در صدد تماس با برلن برنیاید .

در تماس رادیوئی که بین«گاموتا» و « اسکورزنی» بعمل آمد اطلاعات گرانبهائی که « اسکورزنی» در پی آن بود بدستش نیفتاد . او به گاموتاگفت که مأمورین تحت فرمانش در ایران دستور دارند ایل قشقائی را بشورانند ولی در عملی ساختن این مأموریت با جاسوسان آلمانی در تهران تماس نخواهندگرفت. گاموتا ازاینکه میتوانست

آزادی عمل خود را نگهدارد بسیار خشنود شد . او که مأموریت‌داشت‌سران کشورهای متفق‌رانابود سازدبه‌آزادی عمل خود اهمیت فراوان میداد. به نظرگاموتا در صورتی سازمان جاسوسی و ضد جاسوسی وزارت دفاع آلمان در صدد کسب آگاهیهائی در باره تهران برمیآمد ، طبعاً بامرسر تماس میگرفت و او بـودکـه میبایست سنگینی اینکار را بدوش بکشد.

تماسهای مکرری که بین «اسکورزنی» و «گاموتا» گرفته شد ثمر بخش نبود . میـاندیشید که‌گاموتا از ترك نهانگاه خویش وحشت دارد و میترسد باخروج ازآنجابه چنگ مأمورین دشمن بیفتد . «اسکورزنی» کم کم به این اندیشه افتاد کـه اجـرای نقشه‌ای دشوار بدون آگاهیهای اساسی نا ممکـن است و از اینرو در صدد بر آمـد آنرا عهده‌دار نکردد .

هیملر

«اسکورزنی» در این اندیشه بود که با مخالفت او اجرای نقشه به‌کاناریس‌سپرده خواهدشد. حدسش‌نادرست

نبود . باکناره‌گیری او تهیه مقدمات کاردنبال‌شد و عملیات «جهش بلند» در سایه عـلاقه ـ پشتکار ـ و حـادثه آفرینی روسای سرویسهای‌خا سوسی آلمان ادمه‌یافت . جالب‌اینکه دراین‌دوره ازجنگ که‌آلمان لحظه‌به‌لحظه امیدپیروزیهای نظامـی را در میدانهای جنگ از دست میداد ، رؤسـای سرویهای جاسوسی آلمان‌آنقدروقت داشتند که بتوانندنقشه قتل سران متفقین و توطئه عـلیه «هیتلر» را بمـوازات هم تعقیب کنند .

کانـاریس و«فریتاگ‌لورینگهاون» در چند نوبت از پیشرفتهائی که فعالیتهای «لوتار شولهورن» ببارآورده بود آگاهی‌یافتند . آنهامصمم بودند از ابتکارهائی که «هیملر» ـ«کالتن‌برونر» وشلنبرگ در راه عملی ساختن نقشه«جهش بلند» نشان داده بودند بهره برداری نمایند وآنها را در راه ثمربخش ساختن نقشه خویش بکار گیرند .

دریکی ازجلساتی که در مورد عملیات «جهش‌بلند» دربرلن تشکیل شد توافق کردندکه با هواپیما های آلمانی که درشبه جزیره کریمه در دریای سیاه مستقرشده‌اندتهران را از راه هوا بمباران کنند .

یکبار نیز خیال داشتند عوامل خودرا بازیر دریائی در خلیج فارس پیاده کنند . و حتی امکانات یك کـودتای ایرانیهای نازی در تهران هنگام تشکیل کنفرانس عالی‌سران متفقین نیز بررسی شد.

همگام بااین‌دگرگونیها بود که نمایندگان دریاسالار کاناریس در سوئد وسوئیس و مأمورین شلنبرگ درپرتقال و اسپانیا کوششهای‌خودرا فزونی دادند و کوشیدندمقامات متفقین را قانع کنند که آلمان بدون هیتلر بهتر میتواند با آنان‌گفت وگوهای مربوط به‌صلح‌را آغاز نماید.

«کرستن» نماینده هیملر دراستکهلم درکشور سوئد با « هیویت» نماینده امریکا درتماس بود ونقشه طرح هفت ماده‌ای‌خودرا که‌محتوی‌جزئیات بود دراختیار اومیگذشت. شلنبرگ در مادرید در فعالیت بود. وهمانگونه‌که پس از پایان جنگ آشکار گردید میخواست نقشه (ك ن)را عملی سازد . بموجب این نقشه توطئه‌گران هیتلر را ربوده و او را به متفقین میسپردند نکته‌قابل توجه اینکه سازمانی واحد مأموریت داشت هیتلر را برباید وهمزمان با آن به زندگی سران سه‌کشور متفق خانمه دهد .

رهبران و زمامداران آلمان نازی بـا مسلم شدن شکست رایش سوم در نبرد بـا نیروهای متفقین، سخت به اندیشه‌نجات‌خویش بودند وبرای رهائی‌خود ازسرنوشتی که درانتظارشان بودآماده بودند زعمای انگلیس-شوروی و امریکا را به نـابودی‌کشانده و پیشوایشان را بـه دشمن بسپارند.

آخرین روزهای ماه‌اکتبر نزدیك‌میشد، که‌مأمورین هیملر به او اطلاع دادند بطور مسلم‌کنفرانس عالی سران سه‌کشور متفق درشهر تهران درنیمه دوم ماه نوامبر تشکیل خواهد شد. این‌خبر برای هیملر بسیار امید بخش ومسرت آور بود .

سیسرون

موفقیت چشمگیری‌که اینبار نصیب آلمانها شد از ناحیه مأموری درخشان وابر مرد چون«اوتو-اسکورزنی» نبود . «الیزا بانزا» -که آلمانها به اولقب «سیسرون»داده بودند با چهره‌ای آرام و بدون واهمه وارد سفارت آلمان درآنکاراگردید .

«لودویك موزیش» ـ وابسته سفارت آلمان در آنکارا و ورزیده ترین مامورین شلنبرگ در آن شهر به استقبالش رفت واو را به همکارانس معرفی کرد . «بانزا»ـ آماده بود با مامورین سفارت آلمان وارد معامله شده وفتو کپی اسناد بسیا مهم دیپلوماسی انگلیس را دردسترس آنها بگذارد.

«بانزا» خدمتکار سفیر انگلیس در آنکارا بود و سر نوشت بااو آنچنان یاری کرده بود که سفیر هرگز به‌اندیشه اخراج او نبود « بانزا » دله دزد بود . ابتدای کار قاشق چنگال نقره و دیگر وسایل کم بهاء و زینت آلات ازخانه میدزدید . اما بتدریج بـه این نتیجه رسید کـه بـا فروش اسناد سیاسی بهترمیتواند معامله کرده وپول بیشتری بچنگ آورد.

«فن‌پاپن»ـ سفیر آلمان در آنکارا که از ۴ اکتبر به‌بعد درپی فروش هیتلر به امریکائیها بودکار شناسی کهنه‌کار در مسائل جاسوسی بود وبیدرنگ به‌ارزس اسنادی که «بانزا» درصدد فـروش آنها بود آگاهی یافت . بـا وجود اهمیت اسناد وتوجهی که مقامات مسئول آلمان داشتند اما بزودی این موضوع حیاتی در نتیجه چشم و هم چشمی رهبران

درجه اول آلمان در برلن دچار رقابتهای شخصی آنان گردید .

هرچند که اکثر روسای مسئول باخرید اسناد موافقت داشتند اما در مورد نحوه خرید بین آنها اختلاف نظرهای ژرفی پدید آمده بود . «بانزا» برای هر حلقه فیلم بین ۱۵ تا ۲۰ هزار لیره استرلینگ مطالبه میکرد . با آنکه مبلغی نا چیز نبود اما شلنبرگ آنراچندان زیاد تلقی نمیکرد ومایل بود که این اسناد هرچه زودتر خریداری شود . مضافاً بر اینکه آلمانها میتوانستندلیره‌های تقلبی‌دراختیارش‌بگذارند،

سرانجام هنگامی که ارزش اسناد مسلم شناخته شد و تصمیم به‌خرید آن‌گرفتند جر و بحث فراوانی در باره اصالت اسناد درگرفت و ارزیابی آن اشکالات زیادی پیش آورد .

«کالتن برونر» که بطور اتفاقی وارد برلن شده بود هنگام مشاهده اولین حلقه فیلم به اسنادی که علامت«مافوق سری» داشتند برخورد . این سندها گفت وگوهای وزرای خارجه سه کشور متفق را در باره تشکیل کنفرانس عالی تهران وتاریخ آنرا نشان میداد .

استالین

در این تاریخ چرچیل و استالین در مورد جزئیات تشکیل کنفرانس تهران مکاتبه می کردند.

بموازات این آمادگیها بود، که مأمورین «بریا»تهران را از وجود افراد مخالف ومظنون پاك میکردند ومأمورین آلمانی که قرار بود برای ترور سران متفقین رهسپارایرنا گردند با پشتکار وکوشش خستگی ناپذیری به آموختن زبان فارسی سرگرم بودند . در این میانه تنها روزولت بود که نمیدانست تمامی جهانیان از نرمشی که او در برابر استالین از خود میدهد آگاهی دارند.

لکن در آخرین دقایق بود که رئیس جمهوری امریکا اعلام کرد مسأله حرکت او به تهران ابدا مطرح نیست. وی در ماه اکتبر بیش ازبیست بار به رهبر شوروی نامه نوشت و در آنها ناممکن بودن حضور در تهران را تصریح و توجیه کرد .

روزولت در نامه های خود به استالین مینوشت که :

«بموجب قانون اساسی ونظر به وظایفی که به عهده

من واگذار شده است از رفتن بـه تهران معذور است و نمیتواند بعنوان رئیس جمهوری امریکا در اجتماع تهران حضور یابد ... میخواهم این نکته را تأکید کنم که حضور من در تهران امکان ناپذیر است».

روزولت در نـامه‌های خود بـه رهبر شوروی در فرصتهای مناسب مشکلات خودرا توجیه می کرد . ویکبار نیز نوشت :

« از جنابعالی تقاضا دارم مسئولیتی راکه در برابر ملت امریکا دارم فراموش نکنید ... نسلهای آینده ازاینکه چند صد کیلو متر بعد مسافت من و چرچیل را از حضور در تهران محروم ساخته است بسان یك رویداد غم انگیز تلقی خواهند کرد . از شما تقاضا دارم بیش از این مرا در این وضع بحرانی نگذارید .»

«کردل‌هال» وزیر خارجه وقت امریکا دراین‌تاریخ در مسکو میکوشید به‌هر نحوی که شده استالین را راضی نماید از مسکو خارج شده ورهسپار بصره ـ درخلیج‌فارس گردد . هر چندکـه این مسافرت بیش از یکروز بطول نمیانجامید امااستالین باسرسختی ازپذیرفتن آن سرباز میزد .

مولوتف ـ وزیر خارجه وقت شوروی هم در مذاکراتی که با وزیر خارجه آمریکا داشت یاد آور شد بموجب توافقی که بین روسها و انگلیسها حاصل شده است شوروی مجاز نیست نیروهای مسلح خود را به جنوب تهران اعزام دارد ، مضافاً براینکه در بصره استالین‌امنیت جانی نخواهد داشت .

« آورل‌هریمن » ـ سفیر وقت امریکا در شوروی وضعی راکه دراین تاریخ در مناسبات آمریکا وشوروی در مورد تشکیل کنفرانس تهران پدیدآمده بود باعبارات زیر تشریح میکند :

ازاین نگرانم که مشکل موجود، نا توانی متفقین در کنترل ایرانیها ـ مأمورین آلمانی و کنترل رضایت بخش شمال ایران باشد . بسان نظارتی که توانسته بودیم در جنوب ایران پدید آوریم .

گفت‌وگوهائی که وزرای خارجه آمریکاوشوری‌در این تاریخ داشتند در جمله‌های زیر بخوبی و صراحت تجلی کرده است .

هال ـ چرا مارشال (استالین) نمیتواند با هواپیما

برای یك توقف یك روزه مسکو را ترك گفته و در بصره بارئیس جمهوری آمریکا و نخست وزیر انگلیس ملاقات نماید ؟

مولوتف ـ حال که این دیدار اینسان اهمیت داردو حیاتی است چرا رئیس‌جمهوری آمریکا قدری راه خودرا طولانی‌تر نساخته ورهسپار تهران نمیشود ؟

هال ـ دلیلی وجو دندارد که مارشال نتواند با روزولت وچرچیل ملاقات کند . آیا استالین نمیتواندبرای یك روز شمارا به جانشینی خود منصوب کند ؟

گفت وگو های تند دو وزیر خارجه چون گذشته بی ثمر بود و ناچیزترین نتیجه‌ای از آن‌گرفته نشد .

استالین شیوه‌های‌جالبی درترساندن رئیس‌جمهوری آمریکا داشت . در این باره «کردل‌هال» درنامه‌ای به‌تاریخ ۲۶ اکتبر مینویسدکه «استالین عقیده دارد کنفرانس عالی سران را تابهار آینده میتوان بعهده تعویق انداخت»

آورل‌هریمن‌به‌رهبر شوروی اطمینان دادکه آمریکا وانگلیس بالاترین درجه هشیاری وآگاهی رادرحفظ جان استالین در بصره مراعات خواهندکرد . وسران سه گانه

میتوانند در اردوگاههائی که برای آنان در بلندیهای بصره در نظر گرفته شده اقامت کند و نیرهای هر کشور مراقبت از آنها را عهده‌دار گردند.

استالین با توجه به اعزام هزار مأمور روسی به تهران و امکان فرستادن دوهزار مأمور دیگر به آن شهر بدون تأمل پاسخ داد تنها مشکلات ارتباطی بود که اورا نگران ساخته وگرنه مسائل امنیتی کمترین تشویشی در او پدید نیاورده بود.

باشگاه ادبیات

۷

فصل هفتم

اوبرگ

نوامبر

«وینفرید اوبرگ» از تاریخی که در خانه « مرسر » پناه‌گرفته بود از امنیت و آسایش برخوردار بود و به‌گرمی از او پذیرائی میشد . « اوبرگ » وقتی شنید که « مرسر » نتوانسته است با «رامون‌گوموتا» تماس بگیرد قلباً احساس شادی کرد. این نکته مسلم بود که «گاموتا» هر لحظه‌پناهگاه خود را عوض میکند ودر هر نهـانگاه مدت زیـادی بسر نمیبرد . نظر به تماسی که «گاموتا» بابرلن داشت «مرسر» بسعولت می توانست از مرکز آدرس جدید او را بگیرد. اما اینکار را نکرد . و به‌برلن گزارش داد که چون«گاموتا» درتهران‌کاملاً شناخته شده از اینرو ایجاد رابطه بااو امری

خطرناك است واحتمال داردکه بقیمت جانش تمام شود .

هرچندکه «اوبرگ» مراتب حق‌شناسی خودرانسبت به «مرسر» بتدریج نشان میدادامامرسر احساس میکردکه ازاوخسته شده ومیخواهد اورا دست بسرکند . «دان‌وارد» اندیشه‌ای دیگر در سر داشت . میگفت چون امکان دارد «اوبرگ» یکی ازمهره‌های اصلی اقدامات آلمانها درایران باشد باید آنی اورا از مدنظر دور نداشت .

دراین‌تاریخ مأموراین انگلیس وآمریکا درتهران‌به مغزشان خطور نمیکردکه ممکن است سران سه گانه خیال تجمع درتهران را داشته‌باشد. «دان‌وارد» بی‌آنکه‌گزارشی از لندن داشته باشد به این نتیجه رسیده بودکه تهران‌محل تشکیل‌کنفرانس عالی‌سران‌کشورهای متفق خواهد بود .

در ۶نوامبربودکه تحولی ژرف درجریان امورپدید آمد . در تماس رادیوئی‌که «مرسر» با برلن برقرارکرد به او دستور دادند خدمت‌کوچکی انجام دهد . «شلنبرگ» به او اطلاع دادکه در محل معهود درنزدیکی قم مقداری اسلحه از راه هوا ریخته میشود و او باید مقدمات اعزام «اوبرگ» را به محل‌فراهم‌کند تابتواند سلاحها را درمحل امنی نهان سازد .

مأمورینی که میبایست این سلاحها استفاده کنند در روزهای آینده وارد ایران میشدند .

«اوبرگ» عقیده داشت که برای واردکردن سلاحها به تهران باید اسناد معتبری دراختیار داشته باشد حال آنکه «مرسر» میگفت با پرداخت وجه میتوان سلاحها را با یك کامیون نظامی وارد تهران کرد .

نظر به تهدیداتی که متوجه جان «اوبرگ» بود قرار شد که «مرسر» بجای او در محل حاضر شده و سلاحها را تحویل بگیرد . «مرسر» قول شرف داد که اسرار «اوبرگ» را فاش نسازد .

مأمور آلمانی ، محل سازمان موسوم به « میهن پرستان » ایران را در نزدیکی قم در اختیار «مرسر» گذاشت و به او گفت میتواند پس از پرداختن هزینه های مربوطه کالا را تحویل گرفته و به تهران بیاورد .

فردای آن روز بود که سلاحها را تحویل گرفتند .

سلاحهائی که آلمانها برای مأموران خود در تهران فرستاده بودند از نوع سلاحهای کمری « مان » و « لوگر » ، تفنگهای «کوتاه گ ۴۱» و «سیمینف» ـ «مسلسل های اشتن»

و «ام پی ۴۳» ومقادیری نارنجك بود. نارنجکهای ارسالی از نوع «گاءون» بود که امروز آنها را بمبهای لاستیکی مینامند. از مزایای این نارنجك حجم کم و وزن ناچیز آن بود.

مأمورین انگلیسی با مهارت خاصی سلاحهای ارسالی رابامواد‌ی که ارزش جنگی نداشت معاوضه کردند. و آنچنان این‌کار راباکارآئی انجام دادندکه حتی «اوبرگ» هنگام بازرسی صندوقها و جعبه‌ها نتوانست از آن سردر بیاورد.

روزولت

در اوایل ماه نوامبر بود که روزنامه‌ها در مقیاس بین المللی مقالات و گزارشهائی پیرامون تشکیل کنفرانس سران سه کشور متفق منتشر ساختند. روزنامه «دیلی نیوز» درگزارشی آگاهی دادکه «استالین» برای شرکت در این کنفرانس سه‌جانبه خاك شوروی راترك خواهد گفت.

فردای آنروز خبرگزاری «یونایتدپرس» خبرداد که در اعلامیه نهائی کنفرانس وزرای خارجه کشورهای متفق اشاره‌ای به‌کنفرانش سران نشده است اما شواهد وگزارش

ـهای جسته و گریخته حکایت ازاین دارد که سرانجام این اجتماع در آینده نزدیکی تشکیل خواهد شد .

هنگامی که «روزولت» و «چرچیل» آماده حرکت به تهران وشرکت در این اجتماع تاریخی بودند، هنوز سازمانهای مسئول سانسور دراین‌که کدام مطلب را منتشر ساخته واز انتشار چه خبری جلوگیری کنند با هم اختلاف نظر داشتند .

در ۱۳ نوامبر بودکه خبر نگار خبرگزاری «یونایتدپرس» ازقاهره آگاهی دادکه هتل «مناهوس» بروی مشتریان بسته شده و شایع است که مذاکرات فوق العاده حیاتی در این شهر بعمل خواهد آمد . گزارشی هم که خبرنگاردستگاه «سخن پراکنی ملی» امریکا ازمصرمخابره کرده بود موجب شکایاتی از جانب مقر ریاست جمهوری امریکا شد .

مسلم این بودکه انتشار این‌گزارشها تاحدودی زود رس وبیموقع بود. دراین تاریخ روزولت پافشاری میکرد که در تهران حاضر نخواهد شد . رئیس جمهوری امریکا میخواست «استالین» راقانع کندکه باتغییر محل کنفرانس

موافقت نماید .

در ۵ نوامبر « استالین » در پیامی تند و تا حدودی گستاخانه به‌روزولت نوشت ...

« بدیهی است که اتخاذ تصمیم به حضور یا عدم حضور در کنفرانس تهران درمرحله نهائی به شخص شما بستگی خواهد داشت .»

روزولت مقاومت کرد . اما در ۸ نوامبر رئیس جمهوری‌امریکا موافقت خود رابه حضور درتهران اعلام داشت ودرنامه‌ای به‌استالین نوشت :

«تصمیم دارم به‌تهران بیایم ومخصوصاً ازاین بابت بسیار خوشوقتم .. تمام جهانیان چشمشان را به استالین دوخته‌اند ».

چرچیل

هنگامی که «روزولت » با بی صبری انتظار تشکیل کنفرانس تهران رامیکشید ، « چرچیل » میکوشید پیش از شروع مذاکرات سه جانبه، بارئیس جمهوری امریکاکفت وگوئی داشته باشد. چنین مینمودکه نخست‌وزیر انگلیس دربرابر رهبر شوروی احساس ناتوانی میکند ومایل است

با مذاکرات دوجانبه‌ای که با رئیس جمهوری امریکا بعمل میاورد ، حدود امتیازاتی را که امریکا در نظر داشت به «استالین» بدهد بداند .

طبق برنامه‌ای که ترتیب داده شده بود سران امریکا وانگلیس قرار بود پیش ازپرواز بسوی تهران در قاهره با مارشال «چیان کای چك» رئیس‌جمهوری‌چین ملاقات کرده و گفت وگوهائی داشته باشند . این خود بهترین انگیزه «چرچیل» در ملاقات با «روزولت» بودتا مسائلی را که با «جیان‌کای‌چك» در میان مینهادند قبلامرور کرده باشند .

« روزولت » میاندیشید که تماس دو جانبه موجب رنجش «استالین» خواهد شد وخواهد انگاشت که انگلو-ساکسونها علیه روسها توطئه کرده‌اند . از این‌گذشته این امکان وجود داشت‌که در اثر این ملاقات محیط کنفرانس تهران که انتظار میرفت دوستـانه و ثمربخش باشد تشنج آمیز و تیره گردد .

نکته جالب اینکه وقتی « روزولت » با حضور در تهران موافقت‌کرد روسها یك قدم به عقب گذاشت .

« استالین »که از سلامتی کامل برخوردار بود در

آستانه تشکیل کنفرانس ناگهان بیمار و بستری شد و تا آخرین روز ملاقات این موضوع مورد بحث بود که آیا در آخرین لحظه بهبود خواهد یافت و خواهد تـوانست در کنفرانس حضور بهمرسانند ؟

حـتی در ۹ نوامبر «مولوتف» وزیـر خارجه وقت شوروی ـ در تماس با « آورل هریمن » ـ سفیر آمریکا در مسکو جمله‌ای که‌دائر برمخالفت برخی ازهمکاران«استالین» باخروج او ازشوروی بود درمیان‌گذاشت .

«چرچیل»دیگرحوصله‌اش‌سررفته‌ووصول‌دوگزارش او را سخت بخشم‌آورده بود . اول اینکه ورود هـیأتهای نمایندگی آمریکا و چین تقارن زمانی داشت و دیگر اینکه رئیس‌جمهوری آمریکا از وزیر خـارجه شوروی دعوت کرده بود درمذاکرات «قاهره» حضور بهمرسانده و درآن شرکت نماید . آگاهی براین دو رویداد این تـوهم را در نخست وزیر انگلیس بوجود آورد که یگانگی انگلوسا- کسونها در معرض تهدید وخطر قرارگرفته است .مضافـاً اینکه «روزولت» تصمیم‌خودرا برای شرکت درکنفرانس تهران به او اطلاع نداده بود .

« چرچیل » نتوانست خشم خود را از بی توجهی «روزولت» نهان سازد. در اول ماه نوامبر بود که «کلارك کر» ـ سفیر انگلیس درواشنگتن به‌من اطلاع داده است که جنابعالی باشرکت در اجتماع تهران موافقت کرده‌اید . از شنیدن این‌خبر بسیارخشنودم ، اماترجیح‌میدادم که این‌خبر را مستقیماً از شخص‌جنابعالی داشته باشم .

بعدازظهر ۱۲ نوامبر نخست‌وزیر انگلیس با یك هواپیمای «رینونن» از انگلیس خارج شد وپس‌از توقف کوتاهی درالجزایر وارد جزیره «مالت» گردید .

دکتر «موران» ـ پزشك معالج ویژه «چرچیل» در خاطرات‌خود منیویسد : که وقتی به دیدنش رفتیم‌او رادر وضعی دیدیم که ازخشم از حال طبیعی خارج شده بود . هیاهووسرصدای مردم که‌اطراف‌خانه محل‌اقامت اواجتماع کرده بودند مانع استراحتش بود . « چرچیل » که دیگر تحمل شنیدن نداشت سر از پنجره بیرون کشید و به مردم فریاد زدکه به خانه های خود بروید و بگذارید ساعتی استراحت کنم . خبر حضور چرچیل در مالت چون بمب ترکید ومردم دانستند که نخست وزیر انگلیس وارد آن

جزیره شده است .

روزولت

رئیس جمهوری آمریکا طبق برنامه قرار بود درشب ۱۲ نوامبر باکشتی خاك آمریکا راترك گوید . اما در آخرین لحظه دریانوردان نیروی دریائی آمریکا یادشان آمدکه تا نیمه شب روز جمعه برای مسافرت دریائی ساعت خوش یمن نیست . رئیس جمهوری آمریکا نیز احساسات دریانوردان رامحترم شمرد و چند دقیقه بعد از نیمه شب بودکه ناوزره دار « آیووا » از بندر کنده شد وراه اقیانوسها را در پیش گرفت . نظر به اقدامات احتیاطی فوق العاده که بعمل آمده بود بسیاری از سرنشینان ناو از هویت مسافرین آگاهی نداشتند. زیر دریائیهای آلمان نیز احتمال نمیدادندکه رئیس ستاد ارتش و وزیر نیروی دریائی آمریکا همراه رئیس جمهوری با این ناو رهسپار خارج شده‌اند .

باوجود این در دومین روز مسافرت ناو « آیووا » اعلام کرد اژدری به جانب آن پرتاپ شده .خوشبختانه

«آیووا» با مانور ماهرانه‌ای توانست خود را ازهدف اژدر دور نگه داشته و صدمه نبیند .

بقیه‌مسافرت بدون بروز رویدادی خاتمه یافت وناو به مسافرت خود در جهت آفریقا ادامه داد .

«روزولت» در تمام طول راه‌احساس راحتی میکرد و حتی درنامه‌ای‌که برای همسرش فرستاد نوشت که «این مسافرت بسیار خوش‌گذشته و خاطرات‌خوبی ازآن‌خواهد داشت. »

لکن این خوشی دیری نپائید و یادداشتی‌که ازکاخ سفید رسید مبین این بودکه‌مولوتف ـ وزیر خارجه‌وقت شوروی نظر به مشکلاتی‌که بروزکرده است درکنفرانس وزرای خارجه سه‌گانه‌کشوری متفق در « قاهره » شرکت نخواهدکرد .

«روزولت» از انگیزه حقیقی «استالین» آگاهی‌واقعی داشت . رئیس جمهوری آمریکا میدانست چون «چیان‌کای چك» در کنفرانس قاهره شرکت خواهد داشت و نظر به اینکه شوروی با ژاپن درجنگ نیست «استالین» با شرکت مولوتف درکنفرانس قاهره مخالفت کرده‌است.

«استالین» ازاین‌دروحشت بود که حضورمولوتف‌در قاهره « دشمنی ژاپن را نسبت به شوروی تحریك کند.

«استالین» دراین پیام خاطر نشان کرده بود که دیگر مایل نیست در کنفرانس تهران‌نمایندگان کشورهای دیگری حضور داشته باشند و ترجیح میدهد که تنها سران سه کشور درجلسات آن حاضر باشند .

چرچیل

در سحرگاه ۲۰ نوامبر ناو زره‌دار«آیووا» به‌داخل آبهای ساحلی الجزیره خزید . قبلاً مقدمات کار طـوری فراهم شده بود که این ناو بدون سروصدا وانجام تشریفات معمول وارد بندر «اوران» شود. « الیوت روزولت » پسر رئیس جمهوری آمریکا که همراه او بود برای ملاقات با مقامات عالیرتبه از ناو خارج شد و وارد «اوران» گردید.

اطرافیان روزولت از دیدگاه امنیتی شهر قـاهره را محل مناسبی برای مذاکـرات دوجانبه امریکا و انگلیس تلقی نمیکردند . استیمسون وزیردفاع امریکا خاصه ازاینکه

شهر قاهره برای اینکار انتخاب شده ناراضی بود و میگفت آلمانها میتوانند با بکارگرفتن ۹۰ تا ۱۰۰ هواپیمای یونکر ۸۸ و با آگاهیهائی که روزنامه‌ها در اختیارشان میگذارند هدفهای خود را بخوبی انتخاب کرده ونـابود سازند . من اطمینان دارم که امنیت جان سران امریکا وانگلیس ایجاب میکند که محل دیگری بجای قاهره برای انجام گفت وگو انتخاب گردد .

لکن «چرچیل» به رئیس جمهوری امریکا اطمینان داد که ابدا جای کمترین نگرانی نیست و مقامات مسئول انگلیس از هـر نظر آمـادگیهای لازم را دارند . هشت اسکادران هواپیها ۱۰۲ فروند توپ ـ سه‌گردان پیاده‌نظام و یك اسکادران زرهی قاهره‌را چون نگین در میان‌گرفته‌اندو علاوه بر آن ، چند واحد تقویتی از نیروهای انگلیسی نیز رهسپار شهر شده‌اند تانیروهای مستقر را تقویت کنند .

اسوالد

در ۲۲ ماه نوامبر رئیس جمهوری امریکا باهواپیما وارد قاهره شد تا مذاکراتی راکه ازچندی پیش برنامه آن

تهیه شده بود بانخست وزیر انگلیس ورهبر چین آغاز کند.

روزولت پس‌از خاتمه کنفرانس قاهره رهسپار تهران میشد تا بـا شرکت سران انگلیس و شوروی در یکی از بزرگترین کنفرانسهای زمان جنگ حضور بهمرساند.

یك‌ساعت پس‌ازفرود آمدن‌هواپیمای حامل‌روزولت در فرودگاه قاهره مأمورین محلی «شلنبرگ» خبر ورود رئیس جمهوری‌را به‌آنکاراگزارش کردند وپس‌ازدوساعت و ۵ دقیقه«انستیتوی وانزه»درآلمان‌گزارش ورودروزولت را به‌قاهره دریافت کرد.

در ساعت ۷ شب «شلنبرگ» ـ «کالتن بـرونر» ـ «کاناریس» و «لورنیگهاون» وضع موجود را مورد شور و تبادل نظر قرار دادند و «کایتل» و هیتلر را در جریان آن گذاشتند. پس ازجلب موافقت ایندو بودکـه دستورهای لازم برای اجرای نقشه‌هائی‌که از پیش تهیه شده بودصادر گردید.

دراین تاریخ اکثر مأمورینی‌که عازم تهران میشدند در شبه جزیره‌کریمه در دریای سیاه متمرکز شده بودندو تا واپسین لحظه حرکت آنها بایران بتأخیر افتاده بود.

هرقدرمدت توقف مأموران آلمان در تهران کوتاهتر میشد بهمان نسبت خطر دستگیری آنان کمتر بود.

مقامات مسئول در برلن از مقدمات کار تهران که «مرسر» و «اوبرگ» فراهم کرده بودند اظهار رضایت میکردند. «اوبرگ» در تماس رادیوئی که با برلن برقرار ساخت به آگاهی روسای مربوطه رسانید که سلاحها در محل امنی انبار شده و با ورود جاسوسان آلمان بایران که تعداد آنها بالغ بر ۴۰ نفر است در اختیارشان گذاشته میشد. از برلن دستور رسید که ـ ۶۰ مأمور روسی نیز که از میان نیروهای تحت فرماندهی ژنرال ولاسف انتخاب شده‌اند بزودی رهسپار ایران خواهند شد. برلن تصمیم داشت دستورهای لازم را پیش از حرکت آنها به تهران ارسال دارد.

سازمانهای جاسوسی آلمان تخمین میزدند که کنفرانس قاهره بین دو تا هفت روز ادامه خواهد یافت و با این ترتیب باورود چرچیل و روزولت به آن شهر عملیات «جهش بلند» عملا آغاز شده بود:

جنایتکاران حرفه‌ای ـ تبهکاران ـ جاسوسان دوجانبه ـ

حادثه‌جویان- جنایتکاران ومیهن فروشان‌ملیت‌های‌گوناگون و افـرادی‌که‌کور -کورانه هر فـرمانی را اجرا میکردند مـأمـوریت داشتند عملیات « جهش بلند » را ثمـربخش سازند .

لکن در میان آنها ایده‌آلیست ها - قهرمانان واقعی وافراد مبتکر وبانبوغ وجود خارجی نداشت . درآن سال مأمورین آلمان میکوشیدند رئیس جمهوری امریکا رانابود سازند . درست ۲۰ سال بعد بودکـه مردی بنام لی‌هاروی اسوالد، پرزیدنت‌کندی را نابود ساخت . در تاریخ‌امریکا سوءقصد بجان روسای‌جمهوری‌کم سابقه نیست.«آبراهام لینکلن» -«جیمزگارفیلد»و«ویلیام مك‌کینلی»ازجمله‌آنهائی هستند که هدف تیر قرارگرفتند و جان سپردند .

روزولت

کنفرانس قاهره در محیط دوستانه ثمربخشی به‌کار خود ادامه داد. «روزولت» به«چیانکایچك» اطمینان دادکه با پایان‌گرفتن جنگ جهانی ، چین هم بعضویت « باشگاه» کشورهای چهارگانه بزرگ وارد خواهدشد .

پرزیدنت «روزولت» عقیده داشت که چند کشوررو به توسعه تحت کنترل بین‌المللی قرارگیرند و مانعی‌نمیدید که مثلا کشور مراکش که از مستعمرات فرانسه بود بدون صلاحدید و نظر ژنرال « دوگل » که دولت فرانسه آزاد را تشکیل داده بود تحت اداره مشترك چند کشور ازجمله‌چین قرارگیرد .

درسراسر گفت وگوهائی که‌بین‌سران‌امریکا-انگلیس و چین بعمل آمد همسر «چیانکایچك» نقش مهمی بازی کرد و با زیبائی زنانه و راهنمائی‌هائی که به شوهرش میکرد او را در مذاکره با سران انگلوساکسون یاری مینمود.

«روزولت» صلاح ندیدکه محل و تاریخ ملاقات با «استالین» را به «چیانکایچك» اطلاع دهد . ژنرال «پاتریك هرلی» ـ نماینده نظامی روزولت ـ در برابر پـرسش او گفت کـه این مسئله مورد مطالعه است و محل آن بطور یقین شهر قاهره نخواهدبود.

پیش از اینکه کنفـرانس تهران رسما تشکیل گـردد ژنرال «هرلی» و «رایلی» فرمانده‌گارد محافظ « روزولت» رهسپار تهران شدند تا اقدامات امنیتی و ایمنی راکه برای

نگهداشت جان «روزولت» صورت‌گرفته است از نزدیك کنترل‌کرده و کمبودهای آن را برطرف‌نمایند .

مسئله‌ای که امریکائیهارا کمی نگران ساخته‌بودمحل اقامت رئیس جمهوری بود . سفارتخانه‌های شوروی و انگلیس درجوار هم قرار داشتند حال آنکه سفارت آمریکا درفاصله نسبتاً دوری بود وجابجائیهای او ازدیدگاه امنیتی مشکلات فراوانی برای محافظین پیش میآورد و جان « روزولت » را درخطر سوء قصد مأمورین آلمان قرار میداد .

انگلیسها وروسها ازهمان ابتدای‌کار از « روزولت» دعوت‌کردند در سفارتخانه آنها مسکن‌گزینند . «روزولت» به استناد اینکه احتمال دارد «استالین» تصور نمایدکه اوو «چرچیل» بااستفاده از این امکان‌گفت وگوهای‌سری‌خواهند داشت دعوت انگلیسها را نپذیرفت.

دعوت روسها از «روزولت» مشکل بزرگتری پدید آورده بود . ژنرال «هرلی» از روزولت دستور داشت‌که دعوت روسها را با ملایمت ولی بطور قطعی ردکند . اما

در ۲۶ نوامبر بود که «هرلی» به روزولت اطلاع داد نظر او را به روسها گفته است. «روزولت» برخلاف دستوری که به «هرلی» داده بود در ۲۲ نوامبر به «استالین» نوشت:

« اطلاع حاصل کرده‌ام که سفارتخانه‌های شوروی و انگلیس در تهران در نـزدیکی هم قرار دارند حال آنکه سفارت امریکا در مجاورت آنها نیست. به نظر شما از نظر سهولت رفت و آمد و کاهش خطرات احتمالی چه محلی برای اقامت مناسب‌تر خواهد بود؟»

«رایلی» میگفت سفارت امریکا ازهر نقطه نظر برای اقامت روزولت آماده ومناسب وطی دو کیلو متر فاصله‌ای که سفارت امریکارا باسفارتخانه‌های انگلیس و امریکا جدا میکند در عمل دشوار نخواهد بود.

شکوارزف

یکماه پیش از تشکیل کنفرانس تهران، در پایتخت‌های کشورهای بیطرف چون آنکارا ولیسبون شایع بود که سران سه کشور متفق در تهران اجتماع عالی خواهند داشت.

سرانجام، سه کشور متفق یك هفته پیش از تشکیل

کنفرانس صلاح دراین دیدندکه دولت میزبان‌را از تصمیم خویش آگاه‌کند در ۲۰ نوامبر کاردار سفارت شوروی در تهران تلفنی بانخست وزیر وقت ایران تماس‌گرفت‌واطلاع دادکه «مدعوین» برجسته و سرشناس در تاریخ تعیین شده وارد تهران خواهند شد.

مقامات مسئول ایران هم‌بسان‌دیگرجهانیان‌میدانستند که ویرانکاران آلمانی در نزدیکی تهران پیاده شده‌اند. اما آگاهی آنان از این مختصر تجاوز نمیکرد و از جزئیات کار بی خبر بودند. مقامات ایرانی میدانستندکه ترورسران متفقین در تهران به سود ایران ومصالح آن نخواهد بود. گو اینکه مقامات مسئول ایرانی ازاقدامات امنیتی وایمنی که برای‌حفظ‌جان‌سران سه‌گانه توسط‌کشورهای‌متبوعه‌شان صورت میگرفت نا آگاه بودند اما تصمیم‌گرفتند راسا کوشش‌گسترده هماهنگی برای نگهداشت جان سران و جلوگیری از رسیدن آسیب بآنان بعمل‌آورند.

کابینه ایران تصمیم‌گرفت در چارچوب اقدامات امنیتی در تمام طول مدت تشکیل‌کنفرانس‌کلیه مرزهای کشوررا کاملا مسدودنمایدعلاوه‌براین‌کلیه ارتباطات پستی-

تلفنی و تلگرافی معلق شد وجزشاهراههائی که‌برای‌رساندن مایحتاج غذائی مردم شهر بکار میرفت کلیه راههائی که به تهران منتهی میشد اعم از خطوط شوسه و راه‌آهن تعطیل شد . و باستثنای هواپیماهای نظامی و کشوری سه متفق هر گونه رابطه هوائی تهران بابقیه کشور قطع گردید.

لکن مسلم بود که‌گروههای ویرانکار آلمانی برای رسیدن بـه تهران وارد فرودگاه نمیشدند و برای تماس و رساندن پیام بباجه‌های پستی مراجعه نمیکردند .

در فاصله ۲۲ تا۲۷ نوامبر بود که شش‌گروه چترباز آلمانی در نزدیکی«قم» فرود آمدند . وهشت واحد دیگر نیز در در حوالی « قزوین » در خاك ایران فرود آمدند . « شکوارزف» ـ روسی فرماندهی این هشت‌گروه را عهده دار بود . وکلیه ویرانکاران او نیفورم روسی بتن داشتند . واحدهائی که در نزدیکی قزوین در خاك ایران فرودآمدند مرکب از ۶۰ نفر بودند که تنها ۴ تن آنهاآلمانی بودند و بقیه روسی . دست‌کم یك سوم آنها بدستور سازمان زیـر زمینی روسها در اردوگاههای‌کار اجباری آلمان دست بـه خرابکاری زده بودند.

ماجـرای این گـروه فوق‌العاده شگفت آور است . روسها مومن و معتقد پس از ورود بتهران خودرا بفرمانده نیروهای روسی معرفی کردند . بیدرنگ مأمورین سرویس جاسوسی روسها در تهران دست بکار شدند و از موفقیت آنان همین بس که بجای ۶۰ مأمور روسی که بتهران وارد شده بودند پیش از ۳۰۰ روسی راکه لباس نظامی داشتند دستگیر ساختند .

روسها آنچنان در این کار زیاده روی کردند که‌حتی بجان هم افتادند و اغلب افـرادی راکـه اونیفورم نظامی داشتند باتهام فعالیت بسود آلمانها وشرکت در توطئه‌نابود سازی سران متفقین به زندانها روانه ساختند .

دستگیر شده‌گان برای‌انجام بازجوئی به‌تبریز اعزام شدند و«شکوارزف» نیز با هواپیما رهسپار مسکو شد تا از وی بازجوئی بعمل آید .

روسها احساس میکردند که اینك وقت آن رسیده که هم پیمانان خود را از موفقیتی که کسب کردند آگاه نمایند.

سفارت شوروی به فرماندهان نیروهای انگلیسی در ایران اطلاع دادکه مأمورین آلمانی راکه در خاك ایران

پیاده شده‌اند دستگیر وزندانی نمایند.

روسها«مایکل رایلی»ـ رئیس گارد مخصوص رئیس جمهوری امریکا را نیز از خطری که متوجه جان روزولت بود مطلع کردند . « رایلی » در خطرات خود مینویسد که «دوستانم در سازمان امنیت شوروی بمن گفتند که پاره‌ای از چتربازان آلمانی را دستگیر کرده‌اند و در حومه تهران۳۸ مأمور نازی به اسارت آنها افتاده است.»

رایلی در خاطرات خود که بعد از جنگ با عنوان «من سایه روزولت بودم» منتشر کرد مینویسد: وقتی اصرار کردم که آیا تعداد آنها ۳۸ نفر است بمن اطمینان دادند که از این تعداد کمتر نبوده . از اینکه مجبور نبودم در بازجوئی آنان شرکت کنم بسیار خشنود شدم.

روسها به « رایلی » گفتند که بیش از ۶ تن از جاسوسان و ویرانکاران آلمانی در تهران مخفی شده‌اند که هنوز از فعالیت آنها آگاهی ندارند.

کماندوهای آلمانی که باچتر در نزدیکی قم درخاك ایران پیاده شده بودند به تهران رسیدند و برای یافتن نهانگاهی امن وبی‌خطر از «ارنست‌مرسر» «وینفریداوبرگ»

یاری خواستند . از بدو ورود به تهران مأموران«دان‌وارد» بدقت آنها را تحت نظر گرفتند و کوشیدند کمترین جابجائی آنان را از مد نظر دور ندارند .«دان‌وارد»عقیده داشت که برای دستگیر ساختن کلیه مأمورین آلمان در تهران زیرکانه‌تر این خواهد بود که تا رسیدن آخرین واحداعزامی از دستگیرساختن واحدهای رسیده پرهیز کنند و کلیه آنان را با یك یورش همه‌جانبه بدام اندازند. دستگیر ساختن مأمورین آلمان در یك نوبت امری بسیار دشوار بود.چون اگر برلن کمترین سوءظنی احساس میکرد مأمورین آلمان در نقطه‌ای دیگر فرود میآمدند و تعقیب آنان بسیار دشوار و ناممکن میشد .

گروههای دو یاسه نفری از جاسوسان و ویرانکاران آلمانی «نهانگاههائی» یافتند . و«لوتارشولهورن»همراه با «اوبرگ» درخانه «مرسر» منزل کردند دومأمور آلمانی نیز درخانه «ولهایم» پناه گرفتند .«دان‌وارد»بررغم میل باطنی‌و قلبی خویش موافقت کرد که در مبارزه باجاسوسان آلمانی «فرگوسن»ویاران او رانیز شرکت دهد .

«فن‌اورتل» و«جوزف شنابل» افسر اس. اس. که

در خانه ولهایم پناهنده شده بودند از امنیت نسبی برخوردار بودند .

اگر رویدادی بچه‌گانه وابلهانه رخ نمیداد نابود سازی توطئه گران آلمانی باسهولت بسیار زیادی عملی می‌شد .

ماجر این بود که ۶ نفر از چتربازان آلمانی که نتوانسته بودند درست در نقطه مورد نظر در خاك ایران فرود آیند از یافتن راهنمایانی که انتظاشان راداشتند محروم شدند . فرماندهی این گروه را « رودلف فن هولتن - پفلوگ » - عهده‌دار بود .

هرچندکه این گروه پس ازفرودآمدن درحوالی قم ورود خودرا اطلاع داد اما تماسی با آنان برقرار نشد . برخی این گروه رادر نزدیکی یکی ازقصبات نزدیك تهران دیده بودند اماگروه «هولتن پفلوگ» پس از ورود بتهران اقدامی برای تماس با مأمورین ورابط های آلمانی نکرد . یك ایرانی با این گروه همراه بود وسمت راهنما ومترجم حضوری داشت . این گروه شش نفری که در میان دریای ژرفی از مأمورین دشمن گرفتار آمده بودندکاری ازدستشان

ساخته نبود . باوجود این هرگاه بموقع دستگیر وبی اثر نمیشدند میتوانستند مقدمات توطئه رافراهم ساخته وجان سران سه‌گانه راتهدید کنند .

از نظر سرویسهای امنیتی سه‌گانه متفقین ، دانستن رابط های مأمورین آلمان در تهران نهانگاه هایشان ـ جابجائی‌های مخفی‌گاه هایشان و رابطه‌کوششهایشان با توطئه قتل‌متفقین واجد اهمیتی حیاتی بود .

دربیست‌وهفت نوامبر یعنی سه روز پس ازتاریخی که ازفرودآمدن مأمورین تحت‌فرماندهی «هولتن پقلوگ» درایران‌می‌گذشت ناچیزترین آگاهی اُزمحل وگونه ونحوه فعالیتشان دردسترس متفقین نبود .

رایلی

دستگیر نشدن « هولتن پفلوگ» ودارو دسته شش نفری او «دان‌وارد» را سخت نگران ساخته بود و امیدوار بود هنگام تماس با «اوبرگ» و «شولهورن» آنهارا دستگیر نموده و ازجانب آنان خیالش راحت شود .

حضور چند مأمور آلمانی در تهران « رایلی » را که مسئول حفظ جان رئیس جمهوری آمریکا بود بشدت نگران کرده بود .

در ۲۷ نوامبر «چرچیل» نخست وزیر انگلیس و رهبر حزب محافظکار با هواپیما از قاهره وارد تهران شد و هواپیمایش در فرودگاه مهرآباد که در نزدیکی تهران واقع است ، به زمین نشست.

چرچیل در جلد پنجم خاطرات خود جریان ورود به فرودگاه مهرآباد و رسیدن به سفارت انگلیس را باجملات زیر تشریح کرده است :

«مشکل بود بتوانم تشریفاتی را که برای استقبال از من در تهران انجام شده بود بپذیرم. سفیر انگلیس در تهران به استقبالم آمد و به سفارت رفتیم . در نزدیکی های شهر در مسافتی بطول ۴ کیلو متر در هر ۵۰ متر یك سوار ایرانی در کنار خیابانی که فرودگاه را به شهر میرسانید ایستاده بود. همین کافی بود که نشان دهد شخصیت مهمی از این مسیر خواهد گذشت . از این گذشته یك اتومبیل پلیس نیز که ۱۰۰ متر جلوتر از لیموزین حامل ما میرفت توجه

همگان راجلب میکرد . اتومبیل آرام آرام درحرکت بود. مردم که در دوسوی خیابان اجتماع کرده بودند به سربازان فشار وارد میآوردند تا مرا ازنزدیك ببینند . در درون شهر مردم در ۴ یا ۵ صف فشار آوردند وبه چند متری اتومبیل من رسیدند . دراین لحظه چند مرد مصمم ومجهزبه اسلحه کمری یا نارنجك میتوانستند بـه سهولت نقشـه را اجرا کنند ...

در نزدیکی‌های سفارت انگلیس در اثر کثرت رفت و آمد وبندآمدن راهها سه یاچهار دقیقه لیموزین ازحرکت باز ایستاد.درکلیه این فرصتها امکانات‌زیادی برای افرادی که نقشه قتل مرا داشتند وجود داشت . اما حادثه‌ای روی نداد .

اگر برای نخست‌وزیر انگلیس رویدادی رخ نداد علت این بودکه به‌دستور «شلنبرگ» نمی‌بایست تا رسیدن کلیه سران ، مأمورین آلمانی مأموریت خود را انجام دهند . چون اگـر حتی یکی از آن سه تن از میان میرفت نابودکـردن دو تن دیگر امری بسیار نـاممکن و دشوار میگـردید .

سرویسهای ویرانکاری و تروریستی آلمان در ایران مأموریت داشتند در هنگام تشکیل جلسات کنفرانس دریك وهله اقدام به نابودکردن سران سه‌گانه نمایند . اگر احیاناً دراین‌کار موفقیتی بدست نمیآوردند پیش ازخروج‌رهبران سه‌کشور از ایران تك‌تك آنهارا نابودمیکردند.

روزولت

«روزولت» ـ رئیس جمهوری آمریکا ـ برای اینکه توجه دیگران را جلب نکند در فرودگاه نظامی‌قلعه مرغی که در اداره روسهـا بود فرودآمد وتنها مستقبل او ژنرال کانالی ـ فرمانده نیروهای آمریکا در خلیج فارس ـ بود . «روزولت» دریك اتومبیل‌نظامی آمریکا ازقلعه مرغی‌خارج شد وراه سفارت آمریکا رادر پیش‌گرفت .

«روزولت»بمحض ورود بسفارت با«استالین» تلفنی تماس‌گرفت واز اودعوت‌کردکه شام را با هم‌صرف‌کنند. رهبرشوروی با تشکر از این دعوت ، آن را نپذیرفت . « استالین » یك روز پیش یعنی ۲۶ نوامبر وارد تهران شده

بود .

فردای آن روز مأمورین روسی کوششها و تلاشهای خود را برای کشاندن رئیس جمهوری آمریکا به سفارت شوروی در تهران آغاز کردند .

درساعت ۹ ونیم بامداد ۲۸ نوامبر «استالین» بوسیله «اورل‌هریمن» پیامی برای «روزولت» فرستاد . « هریمن » بنوبه‌خود خطراتی راکه جابجائی های سران ازجمله «روزولت» متوجه آنان کرده است یادآور گردید . همگام‌با فعالیتهای « هریمن » برای آگاه‌گرداندن « روزولت » از احتمال سوء قصد علیه جان سران سه‌گانه توسط مأمورین آلمانی، « مولوتف » میکوشیدکه از نفوذ« چرچیل » در «روزولت» بهره برداری نماید . نخست وزیر انگلیس در یك مورد که همان امکان ترور سران شرکت کننده در کنفرانس تهران بود باروسها وحدت نظرکامل داشت .اما کمترین اشاره‌ای ضمن مذاکره بامقامات آمریکائی وروسی به این خطرها نمیکرد .

دولت ایران به «روزولت» پیشنهادکرد در یکی از کاخهای سلطنتی ایران بسربرد . انگلیسها نیز از مدتها پیش

از «روزولت» خواسته بودند در سفارت انگلیس در تهران اقامت نماید . لیکن مسلم بود که روزولت دعوت«استالین» را خواهد پذیرفت .

درساعت سه بعدازظهر لیموزین «روزولت» مردی بنام « باب‌هولمز » راکه مأمور سرویس اطلاعاتی آمریکا بود بسوی سفارت شوروی در تهران به‌حرکت درآورد و « روزولت » از در عقبی سفارت و بی‌آنکه توجه‌کسی را جلب نماید فاصله بین‌دوسفارتخانه راطی کردو واردسفارت شوروی در تهران شد .

«استالین»نسبت به«روزولت»روش بسیار مؤدبانه‌ای داشت . رهبر شوروی ساختمان بزرگ‌سفارت رادراختیار رئیس جمهوری آمریکا و اطرافیانش‌گذاشت وخود به‌چند اطاق‌کوچك‌که در جنب ساختمان اصلی بود قناعت‌کرد . ساختمان محل اقامت رئیس‌جمهوری‌آمریکا چند روزپیش از اینکه وی دعوت «استالین » راپذیرفته ورهسپار سفارت گردد ، تعمیر شده بود .

مأمورین «کرولف» و «آرکادیف» پیش‌دستی‌کرده و در ساختمان بیش از ۸۰ دستگاه میکروفون کار گذاشته

بودند . روزولت حتی نمیتوانست بدون آگاهی روسها با مشاورین خویش کلمه‌ای ردوبدل نماید .

استالین

نخستین شگفتی «روزولت» درمذاکرات تهران عدم حضور ژنرالهای روسی بود. دراولین روز ملاقات با اینکه آمریکائیها و انگلیسها چند تن از ژنرالهای خود را در مذکرات حاضر کرده بودند اما استالین تنها باکمیسر امور خارجه ، مارشال « وروشیلوف » و مترجم خود درجلسه حاضر شده بود . « استالین » باین وسیله میخواست از مذاکرات دو دولت دیگر سر در بیاورد ، بی آنکه کمترین اطلاعی درباره وضع نظامی روسیه به آنها بدهد .«چرچیل» سخت از این کار به‌خشم آمده بود .اما « روزولت » برای خاموش کردن خشم وغضب اوپیشنهاد کرد که در مذاکرات سران آمریکا و انگلیس نماینده شوروی نیز شرکت داشته باشد .

آمریکائیها درمحوطه سفارت شوروی تعداد زیادی

مارشال و ژنرال روسی دیده بودند اما بعدها تقریباً نزدیك به سه‌هزار مأمور روسی در تهران مأمور حفظ جان «استالین» ومبارزه باجاسوسان آلمان و مأمورین جاسوسی انگلیس و آمریکا بودند. سرویس های جاسوسی روسی پیش‌نگریهای قابل توجهی ازخود نشان میدادند وبدین وسیله میخواستند باخاتمه‌جنگ درمبارزات جاسوسی ازدو متفق‌خود عقب‌تر نمانند .

دو دقیقه از ورود روزولت به سفارت شوروی گذشته بود که «استالین» تلفنی از او خواست که آیا میتواند به دیدارش بیاید . پرسشی شگفت آور بود .

وقتی « استالین » وارد اطاق « روزولت » شدرئیس جمهوری آمریکا به او خوش آمدگفت ویادآورشد که مدتها اوازحضور در تهران خودداری میکرده.درلحن«روزولت» نشانه‌ای از تنقید « استالین » دیده نمیشد . « استالین » اعتراف کرد که نظر به گرفتاریهای ناشی از عملیات نظامی برای‌حضور وی در تهران پافشاری کرده است .

در گفتگوئی که چهل دقیقه بطول انجامید مسائل گوناگونی مطرح شد .چین ــ که به‌نظر«استالین» کوششهای

جنگی‌اش رضایتبخش نبود ، فرانسه که ازجرگه کشورهای بزرگ‌خارج شده‌بود ، واندونزی که میبایست باپایان‌جنگ به استقلال نایل آید جزو مسائلی بود که در این تماس سرنوشت آنها مورد توافق سران‌آمریکا و شوروی قرار گرفت .

برخورد وگفت‌وگو با «استالین» در«روزولت» تأثیر فراوان‌گذاشت‌و او را بسان‌کودکی که بایك‌قهرمان فوتبال دست داده باشد به وجدآور بود .

استالین

اولین‌جلسه‌همگانی کنفرانس‌سران‌سه‌کشوردرساعت چهار بعداز ظهر ۱۸ نوامبر ۱۹۴۳ در سفارت شوروی در تهران تشکیل شد .

بعنوان مقدمه رئیس جمهوری آمریکاورودنمایندگان را خوش‌آمدگفت .«چرچیل» آنگاه رشته سخن را بدست و اظهار داشت :

«دنیا هرگز نیروئی این‌چنین فشرده ومتمرکز بخود

ندیده است . اکنون این امکان در اختیار ماست که جنگ را پایان دهیم ، به پیروزی نائل گردیم و اطمینان مطلق به سرنوشت سعادت بخش آینده بشر را در دستهای خود بگیریم .»

حیاتی ترین مسئله‌ای که درمذکرات مطرح گردید گشایش جبهه دوم بود که بنام «آورلرد» خوانده می‌شد .

آنشب رئیس جمهوری آمریکا مجلس شامی ترتیب داد .مذاکراتی که در ضمن صرف شام می‌شد بیشر در باره آینده آلمان بود. «استالین» برخلاف بیانات رسمی خود که تنها رهبران آلمان نازی را مسئول جنایت وارده می‌شناخت ضمن گفت‌وگو با زعمای آمریکا و انگلیس نشان داد که زمامداران و مردم آلمان را یکسان گناهکار می‌داند .

چرچیل

در دومین روز کنفرانس در ۲۹ نوامبر « روزولت » دعوت نخست وزیر انگلیس را برای صرف صبحانه نپذیرفت .

رئیس جمهوری آمریکا عقیده داشت که ملاقاتهای دو نفری آنهاروسها را نسبت به آمریکا و انگلیس بدگمان خواهد ساخت و خواهند انگاشت که علیه آنها توطئه کرده‌اند .

با وجود این ، در ساعت ۲ و۴۵ دقیقه همان روز «روزولت» با «استالین» ملاقات کرد .

چهل‌وپنج دقیقه بعد یعنی در ساعت سه ونیم در مراسمی که‌برپاشده‌بود«چرچیل»هدیه پادشاه انگلیس راکه «شمشیر استالینگراد » بود به «استالین» تسلیم کرد.

«چرچیل » ضمن بیانات کوتاهی خاطر نشان کرد که این قبضه شمشیر حاصل دسترنج صنعتگران انگلیس است که اجداد آنها قرن‌های طولانی در ساختن سلاحهای غیر آتشین نسل اندرنسل دست داشته اند .

روی تیغه شمشیر عبارت نوشته شده بود :

« ازجرج ششم به مدافعان شیر دل استالینگراد »

استالین مراتب حقشناسی خود را از این هدیه نشان داد . آنرا به لبهای خود نزدیك کرد و بوسید .

دیکتاتور شوروی آنچنان به هیجان آمده بود که

« روزولت » تصور کرد دانه های اشك در چشمان او حلقه زده است . آنگاه«استالین»شمشیر رابه‌مارشال «وروشیلوف» سپرد . این سرباز سالخرده کارکشته که همواره مست بود نتوانست آن رانگهدارد وشمشیر به زمین افتاد .

پس‌ازخاتمه مراسم، سران سه کشور ومشاوران آنها گفت‌وگوهای خود را آغاز کردند . این اجتماع که مقدمه آن‌درغیبت « چرچیـل » و در مذاکرات دو جانبه‌آن روز «استالین» و «روزولت» فراهم شده بود ، در آینده بشریت بی تأثیر نبود .

حیاتی ترین‌مسئله‌ای که‌درگفت‌وگوی آن‌روز مطرح شد طرح «آورلرد» بود. رهبرشوروی بسیارمایل بودبداند فرماندهی عملیـات جبهه دوم به کی واگذار شـده است . «استالین » باتأیید اینکه دراندیشه اعمـال نفوذ در انتخاب فرمانده جبهـه دوم نیست اظهـار داشـت : بدون انتخاب فرمانده عملیات انتظار نداردگشایش‌جبهه دوم وارد مرحله عمل شود .

سرسختی وپافشاری نخست وزیر انگلیس در ضمن مذاکرات مسائل دیگری پیش‌آورد . « چرچیل »مایل بود

که عملیات نظامی مشترك آمریکا و انگلیس گسترش بیشتری داشته باشد و نیروهای دو کشور نـه تنها در شمال فرانسه ، بلکه درشبه جزیره بالکان نیز پیاده شوند.

مسائلی که درگفت‌وگوها عنوان شد کاملاً مشخص وروشن بود چون اگر غربیها ازجزایر یونان ویا خاك‌ایتالیا در بالکان دست به‌عملیات نظامی وسیعی میزدند ، در آن صورت مسلم بود که روسها در ورود به بالکان از آمریکا و انگلیس عقب‌تر میماندند ودر نتیجه کشورهای این منطقه تحت کنترل انگلوساکسون ها و یادر زیر نظارت آمریکا- انگلیس وشوروی قرار میگرفت .

مسائلی که چرچیل در این‌جلسـه پیش کشید خشـم روزولت رابرانگیخت .رئیس جمهوری آمریکا چند بار به اطرافیانش‌تذکرداده‌بود که «چرچیل» بیش ازاینکه‌به‌مسائل زمان‌جنگ بیندیشد ،اندیشه و توجه‌خود رابه موضوع های دوران بعدازجنگ معطوف کرده . روزولت بـه اطرافیان خودگفته بود نخست وزیر انگلیس‌هنوزدرپی‌عملی‌ساختن رویاهای امپریالیستی انگلیس است .وی از ین در وحشت بود که «چرچیل» بخواهد کشورهای‌اروپای‌مرکزی وشرقی

را بصورت مستعمره خود درآورد .

استالین نظر به خاطره نا مطبوعی که از سال۱۹۰۷ از لایپزیك داشت اصولاً نسبت به مردم آلمان خوشبین نبود ، اما برخلاف دو متفق خویش هیتلر را مرد زرنگی می‌دانست وچون روزولت که اورا مردی مجنون ودیوانه میدانست نمیاندیشید .

اگر آن شب چرچیل آینده کشور لهستانی رامطرح نمی‌کرد مجلس جشن تا پاسی از شب ادامه می‌یافت . استالین اعتراف کرد که‌حصول توافق‌درباره‌آینده مرزهای این کشور دارای کمال اهمیت است . اما رهبر شوروی تمایلی به‌بررسی جزئیات‌آن نشان نداد .

تلاش‌چرچیل برای کشاندن‌استالین به‌بحث، کوششی که برای نشان دادن موقع آلمان ، شوروی و لهستان با سه قوطی کبریت بخرج میداد ، مؤثر واقع نگردید و استالین وارد بحث نشد.

استالین بااشاره باینکه مذاکره دراین مسئله مستلزم بررسی و مداقه ژرف میباشد ، به روزولت وچرچیل شب بخیر گفت وازمجلس خارج شد .

هولتن پفلوگ

هنگامیکه رهبران سه‌کشور متفق‌درسفارت شوروی مشغول‌صرف‌شام‌وگفت وگو پیرامون مسائل‌جهانی بودند، «رودولف فن هولتن پفلوگ» و افراد تحت فرماندهی او به‌آرامی به‌درون شهر خزیدند. «پفلوگ» از جزئیات رویدادهای تهران‌آگاهی داشت.«قریشی» مترجم‌ایرانی‌اش بامقامات بالاتری تماس می‌گرفت ودو بارتوانسته بودبشهر رخنه‌کرده و آگاهیهای دست اولی در باره اقدامات‌امنیتی برای‌حفظ جان رهبران سه‌گانه، ورود آنها، محل اقامت آنان وجابجائیهای‌آنان بدست‌آورد وآنها را باطلاع «پفلوگ» برساند.

«قریشی» ازجمله یکی از بانفوذترین افراد درمیان ایل قشقائی بود وی سه سال در آلمان بسر برده و به زبان آلمانی تسلط یافته بود.

«پفلوگ» نیز چون دیگر مأمورین جاسوسی و ویرانکاری‌آلمان در تهران فهرستی ازچند خانه داشت که‌در

صورت نیاز میتوانست به‌آنجا پناه برده وخود را ازچنگ مأمورین دشمن نهان سازد .« قریشی » مردد بود ومیگفت که این خانه ها نمیتواند محلهای امنی برای اختفای‌آنان باشد . در دو دیداری‌که از تهران داشت «قریشی» در تردید خود مصمم ترشد ودانست‌که این منازل تحت نظروکنترل مأمورین دشمن قرارگرفته است .

«پفلوگ » در موفقیت نقشه محوله احساس ضعف وکمبود می‌کرد . ازنظر او باغ مأمور در شهر غریبه که‌در کنترل‌دشمن است وهزاران سرباز وپلیس آن راتحت نظر گرفته‌اندچگونه میتوان به اجرای نقشه امیدوار باشد ؟

اما «قریشی» به او اطمیان دادکه «ملیون» ـ نهضت هواخواه نازیها ـ در ایران ازهر زمان دیگر تواناتر است و ازهرگوشه وکنار از آن‌حمایت میشود :«قریشی» میگفت اگر عملیات ترور و نابود سازی نیاز به نفرات بیشتری را ایجاب نماید در آن صورت هم میتوان باصرف مبلغی پول مأمورینی استخدام کرد که دست کمی از جاسوس های زبر دست آلمانی نداشته باشد .

وقتی «قریشی« اینسان به «پفلوگ» دلداری می‌داد

و او را به‌اجرای ثمر بخش نقشه خود امیدوار میساخت ، خود به یاری‌و مدد کشتی‌گیران حرفه‌ای تهران میاندیشید . در دو دیداری که نهائی از تهران کرده بود دانست‌که متأسفانه دوستان دیرینش درمحافل کشتی‌گیران پا به سن گذاشته‌اند و نمیتوان از آنها چشمداشت فعالیتهای بدنی فعالانه داشت . لکن خوشبختانه در تماس های دیگری‌که برقرار کرد بامرد پر توانی‌آشنا شدکه میتوانست بادریافت وجه‌کافی اردوئی واقعی ازمردان جنوب‌تهران بسیج کند و آنهارا دراختیارش بگذارد .

نخستین بار «قریشی» و « پفلوگ » راز خود را با «مصباح ابتهاجی» درمیان گذاشتند و شخصیت هائی راکه نابودی‌آنها در رأس نقشه‌هایشان قرارداشت ، نام بردند . ابتهاجی برای اولین بار درزندگی خود ازپولیکه ازبابت این‌کار دریافت میکرد سخن راند .

ابتهاجی از امکانات خود وحدود آنها آگاهی کامل داشت . امتیازات سیاشی ابداً او را تشویق نمیکرد . پیشنهاد قریشی نیز توجه او راجلب نکرد . « قریشی » باو گفته بود با پیروزی نازیهای ایران و روی کارآمدن یك

دولت هواخواه آلمان او را بسمت رئیس پلیس تهران منصوب خواهدکرد . اما این وعده‌ها در دل او انگیزه‌ای نیافرید .

برخلاف جاسوسان آلمانی و سیاستمداران ایرانی که درمیان آنها تعدادی تحصیلکرده دانشگاهی نیز وجود داشت « ابتهاجی » ـ این کشتی‌گیر بیسواد ابتدای‌کار وبا وجود دوری آلمان ازایران میدانست که‌پیروزی‌از آن‌متفقین است و آلمان ازاین‌جنگ طرفی نخواهد بست . اونیروئی توانا درپیش نگری داشت و ازنخستین نگاه به‌تشك کشتی غالب ومغلوب را انتخاب می‌کرد.

اندیشه‌های‌گوناگونی درمغز اولانه‌کرده‌بود . ورود سربازان انگلیسی وروسی ، رسیدن اسلحه ومهمات آمریکاو گونه مأمورین آلمانی را در تهران دیده بود . آنهائی راکه کورکورانه‌هیتلر را میپرستیدند ریشخند میکرد . بآینده چهار فرزند خودمیاندیشید وخود را موظف به‌نگهداری و حمایت از آنان می‌دید .

باوجوداین «ابتهاجی » به‌آن دو جواب منفی نداد. آلمانهانیاز به یاری داشتند و او میرفت‌که مردان مصمم و

جسوری دردسترسشان بگذارد « ابتهاجی » ازبـابت یافتن افرادشایسته نگرانی نداشت . مردان واجدشرایط بسیاری می‌شناخت . « قریشی » ۲۴ ساعت باو فرصت داد درباره میزان یـاریهائی‌که باو خـواهد دادبررسی های اولیه را انجام دهد.

«ابتهاجی ازاینکه «پفلوگ» درصدد برقراری‌تماس بادیگر مأموریـن‌آلمان در تـهران نـبود به‌شگفتی آمد . توضیحات «قریشی»سرانجام‌اوراقانع کرد. گروه «پفلوگ» اگر دراندیشه تماس بـا دیگرویرانکاران‌آلمـانی در تهران برمیآمد ، درآن صورت مـأمورین دشمن‌که آنهـا رازیر کنترل دائم خودگرفته بودند دستگیر می‌کردند .

اینوضع ایجاب میکرد که‌گروه مأمورین تازه وارد آلمانی‌شخصاًوبدون‌یاری‌دیگرگروههای‌مأمورین‌آلمان در تهران درنابود ساختن سران سه‌کشورمتفق دست‌بکارشوند وقتی «ابتهاجی»سربربـالین نهـاد دراندیشه یافتن خریدار متاسبی‌برای فروش مأمورین‌آلمان بود .

چشمگیرترین شاهکارش‌آزاد سازی زندانیان روسها بود واینکار بادرآمد زیاد همراه بـود. ازنظر ابتهاجی تنها

مشتری مناسب برای اینکار مرد خل وضع آمریکائی یعنی «فرگوسن» بود .

فرگوسن

« فرگوسن » هرچند احساس می کرد که بیشتر از گذشته در جریان رویدادهای جاسوسی تهران قرار گرفته است اما براو مسلم شده بود که « مرسر » گزارشها و رازهای دست دوم را نزد او فاش می کند و تلاش هائی که برای حرف کشیدن از «فن اورتل» به هنگام مشروبخواری کرده بود تا آن ساعت بی نتیجه مانده بود.

در آن لحظه که ابتهاجی اعتراف کرد یك گروه کماندوی ویرانکار آلمانی در تهران فعالیت خود را آغاز کرده اند، «فرگوسن» دانست که ساعت فعالیتهایش فرارسیده است .

«ابتهاجی» خاصه روی این نکته تکیه کرد که انگلیسها از ورود و فعالیت آنها آگاهی ندارند .در آن لحظه بود که «فرگوسن» دانست «مرسر» تا آن روز اورا فریب میداده

است .

هم‌اندیشانش‌دوراه پیش«فرگوسن»گذاشتند. نخست آنکه بیدرنگ انـگلیسها را ازحـضور مأموریـن آلمان در تهران آگاه نمایند ، دیگر اینکه با سفارت‌آمریکا درتهران تماس بگیرند .

«فرگوسن» که‌ازنحوه‌جریان‌رویدادهای‌چندماه‌تهران سخت‌دلسرد شده بود ورؤیاهای جنگ وگریز باجاسوسان دشمن رابصورت خرید اخبار و اسناد جاسوسی وواگـذار کردن‌آنها به‌مقامات بالاترمیدید ، هردوپیشنهاد را رد کرد وتصمیم‌گرفت شخصاً به مصاف دشمـن برود و از دولت متبوعه خودیاری نگیرد . کمی تعداد مأمورین «پفلوگ» سخت اورا فریفته بود . بابرتری مأمورین وباغافلگیری به سهولت میتوانست دارو دسته‌آن‌آلمانی را درهم بریزد و جمله‌آنها را دستگیر سازد .

«آیداکوالسکی» در این‌باره می‌نویسدکه : « جمله مـا می‌دانستیم کـه بازکار احـمقانـه‌ای از « فرگوسن » سر خواهد زد . »

«ابتهاجی» از « فرگوسن» برای تحویل آلمانها ۲۰

هزار دلار مطالبه میکرد . « فرگوسن » میدانست که هرگز انجام این‌کار از او ساخته نیست . اما اگر با سفارت آمریکا و یا « مرسر » تماس میگرفت شاید آنها میتوانستند وجه درخواستی «ابتهاجی» را دراختیارش بگذارند .

«فرگوسن» به‌خیال‌خود ، کشتی‌گیران ایرانی را به بازی‌گرفته بود تاباشنیدن‌محل‌اختفای‌جاسوسان‌آلمانی‌بدون یاری او آنهارا دستگیر کند . اما «ابتهاجی» از آنهائی‌نبود که به آسانی فریب بخورند واسرار را لو دهند .

«فرگوسن»برای تهیه‌پول‌چند روزه از « ابتهاجی » وقت‌خواست وقرار شدکشتی‌گیرایرانی تاآن روز ازتغییر محل اختفای دار ودسته « پفلوگ » جلوگیری نماید وبه «فرگوسن»امکان دهد درشب ۲۹ نوامبر به نهانگاه آنها شبیخون بزنند .

اوبرگ

ویرانکاران آلمانی در نهانگاه «امنی» که « ارنست مرسر» برای‌آنان‌فراهم‌کرده بود از دنیابی خبر بودند. وتا

۲۹ نوامبر از تشکیل کنفرانس تهران و آغاز مذاکرات آگاهی نداشتند . در این تاریخ در تماس رادیوئی با برلن دریافتند که مأمورین «شلنبرگ» روز پیش گزارش خروج «روزولت» و « چرچیل » را از قاهره از راه آنکارا به برلن اطلاع داده‌اند . این خبر بسیار نگران کننده بود .« شلنبرگ » از «اوبرگ» خواست در مورد ورود سران آمریکا و انگلیس به تهران و رویدادهای این شهر آگاهیهائی به برلن بدهد و اقداماتی را که کماندوهای آلمانی در تهران در دست اقدام دارند برای او تشریح کند .

«اوبرگ» که به‌دست‌وپا افتاده بود بیدرنگ درصدد برآمد با «شولهورن» و «مرسر» تماس گرفته و درباره دستورهای «شلنبرگ» با آنان تبادل نظر نماید. «اوبرگ» بی آنکه کمترین سوءظنی به « مرسر » داشته باشد مذاکره رادیوئی با «شلنبرگ» را عنوان کرد و از او خواست که توضیح دهد ، اگر سران آمریکا و انگلیس وارد تهران شده‌اند چرا مأمورین محلی اورا مطلع نکرده‌اند «مرسر» بالحن اطمینان بخشی به «اوبرگ» گفت که این گزارشها بی اساس است چون اگر «چرچیل» و «روزولت» وارد تهران شده بودند

بدون شك مأمورین آگاهش می کردند . « مرسر » توضیح داد امکان دارد که آنها ورود خودرا بتهران بتأخیر انداخته و یااینکه درنقطه دیگری درخاور میانه اجتماع کنند ازاینرو مأمورین او کوتاهی نکرده‌اند .

« مرسر» برای اینکه هرگونه تردیدی را از مخیله مأمورین جاسوسی آلمان بیرون بکند گفت در هرحال اگر آنها حرفهایش راقبول ندارند میتوانند درشهر تحقیق کنند وماجرا را به‌چشم خودببینند «اوبرگ» و « شولهورن » که راهنمائی های «مرسر» را غیر عملی میدیدند تصمیم گرفتند گفته‌هایش رابه‌برگزارش کنندو بخواهنددستورهای‌جدیدی در اختیارشان‌گذاشته‌شود . تماس رادیوئی بین برلن‌وخانه «مرسر» ـ «دان‌وارد» را سخت نگران کرده بود . اگربرلن به‌مأمورین خود اطمینان‌میداد که «روزولت» و « چرچیل » وارد تهران شده‌اند وبا « استالین » در مذاکره‌وگفت‌وگو هستند چه وضعی پیش میآید ؟ «گاموتا » نیز یکدستگاه گیرنده ـ فرستنده داشت و میتوانست درتهران هم رابطه هائی داشته باشد .

« دان‌وارد » از جانب گروه شش نفری «هولتن ـ

پفلوگ » هم خیالش آسوده نبود ومیکوشید به هر ترتیبی شده از نهانگاه و گونه کوششهای آنان آگاهیهائی بدست آورد .

همین نگرانیها و ناآگاهیها سبب شد که محافظین خانه «مرسر» افزایش یابد تادرصورتی که «اوبرگ» و «شولهورن» بادریافت دستورهای جدیدی از برلن بخواهند خانه‌را ترك گویند بهرقیمتی که شده آنهارا دستگیر نمایند .

فرگوسن

در شب ۲۹ نوامبر « مصباح ابتهاجی » به دیدار « فرگوسن » رفت . هنوز « فرگوسن » نتوانسته بود بر تردیدهای خویش غلبه کرده وباسفارت آمریکا ویا « دان‌ـ وارد» تماس بگیرد ، گواینکه به اصرار همکارانش تصمیم داشت فردا به‌ملاقات سفیر آمریکا رفته و ماجرا را با او در میان بگذارد .

دراین برخورد «فرگوسن» به «ابتهاجی» قول‌داد که فرداشب‌درخانه«ولهایم» ۲۰ هزار دلار دراختیارش خواهد

گذاشت و از آنجا رهسپار نهانگاه جاسوسان آلمانی خواهند شد . «فرگوسن» به « ابتهاجی »گفت که هنگـام ورود به مخفی گاه کماندوهای آلمان باید کلیه افراد وی آماده‌باشند اعضای خانواده را از آنجا بیرون برده و آلمانها را دستگیر کنند . انتقال کماندوها به‌عهده «فرگوسن» بود .

تلاشهای « فرگوسن » بـرای دانستن محل اختفای مأمورین آلمانی بی‌نتیجه ماند و «ابتهاجی» بامهارت‌خاصی کمترین اشاره‌ای به حدود نهانگاه کماندوهای آلمان نکرد. وحتی محله‌ای راکه آلمانها مخفی‌شده‌بودند فاش نساخت.

«فرگوسن» دربرابرهم اندیشان ،وجدانش ناراحت بود. برخلاف‌قولی که به‌آنها داده بود نمیخواست‌بارؤسای مافوق تماس بگیرد . آخرین راه‌حلی که به نظرش معقول جلوه میکرد دیدار « مرسر »وتقـاضای ۲۰ هـزار دلار از او بود .

بامداد آن روز«فرگوسن»پیش از ترك‌خانه به «آیدا- کوالسکی»گفت که ابتدا با « مرسر » تماس‌گرفته و آنگـاه بسفارت آمریکا خواهد رفت . آیداپافشاری میکرد که او را همراهی کند ، و ازکار های‌ناپسندیده او جلوگیری نماید .

اما « فرگوسن » باو اطمینان داد که هرگاه « مرسر » وجه درخواستی را تأمین نکند ویا به او اعتماد ننماید بیدرنگ بسفارت آمریکا خواهد رفت .

پس‌ازپایان جنگ«مرسر» و«آیدا» بخوبی‌سخنانی‌را که بین «فرگوسن» و «مرسر» گذشته بود بخاطر دارند .

«فرگوسن» وقتی به‌ملاقات مرسر رفت ازاوخواست ۲۰ هزار دلار باو بدهد وقول شرف داد که این وجه صرفاً به‌سود متفقین‌بکار خواهد رفت. ودر ۲۴ ساعت آینده‌نتیجه نهائی عملیاتی راکه درصورت‌گرفته باو خواهدگفت .

«مرسر» صراحتاً به«فرگوسن»گفت‌که این مبلغ‌پول دراختیار ندارد اما میتواند آن را فراهم کند . این کار یك شرط داشت وآن اینکه عملیاتی راکه پول درآن‌بکارمیرفت زود تراز ۲۴ ساعت به‌او بگوید .

«فرگوسن»گفت او و دوستانش چند مأمور آلمانی را در خانه‌های خود پناه داده‌اند و منتظر زمان مناسب برای دستگیری آنها هستند ... تااین لحظه از اختفای دو آلمانی درخانه «ولهایم» سردر نمیآورم، اما اکنون خوب میدانم‌که‌کماندهای آلمانی آماده سوء قصد بجان چرچیل

روزولت واستالین هستند.

سخنـــان «فرگوسن» اورا غـــافلگیر کـــرد . هرگـــز نمی‌پنداشت که «فرگوسن» ازاین نقشه آگاه باشد . خاصه اینکه به‌کماندهای آلمانی در خانه «ولهایم» سپرده بود که ازاین باب سختی برزبان نرانند. اومیدانست که اینبار باید موضوع راخیلی جدی تلقی کند.فرگوسن گفت جزمن کسی نمیداندیك‌گروه‌ازکماندوهای آلمانی‌ازکلیه‌موانعی که‌درسر راه آنهاست‌گذشته ووواردشهر شده‌اند.چون‌این‌گروه میداند تحت تعقیب و مورد سوء ظن است ، از تماس با دیگـــر گروه‌های ویرانکار آلمانی پرهیزمیکند .

مرسر پرسید که آیا او از مخفی‌گاه این کماندوها باخبر است .

ـ نه. بیخبرم . اگر میدانستم تاحالا دست بکار شده بودم. اما اگر ۲۰ هزار دلار داشتم همین امشب به نهانگاه آنها راه میبافتم .

ـ پس چرا با رؤسای خود که تا کنون ترا رهبری میکردند تماس نمیگیری ؟

پاسخ به این پرسش بسیار دشوار بود « فرگوسن »

کوشید حقیقت راپنهان سازد . لکن «مرسر» دانست که او میخواهد از دادن پاسخ درست سر باز زند. ازهیاهوگری‌و رویداد سازی «فرگوسن» آگاه بود ومیدانست‌که در آتش شهرت وقهرمان شدن میسوزد. اما اینبار موضوع حیاتی تر وبااهمیت‌تر از آن بود که اجازه دهد «فرگوسن» در مسیر عملی‌کردن تمایلات خودگام بردارد.مسئله‌ای که روبـرو بودند به آینده دنیا بستگی داشت .

ـ اگر تمامی ماجرا را به رؤسایت بگویی چه پیش خواهد آمد .

ـ عاقبت‌کار بسیار روشن است . مردی‌که آلمانهارا تسلیم مـن میکند ازایـن‌کار خودداری‌کرده وشاید آنها را تسلیم افراد دیگری نماید . اگر این موضوع نبود حتماً تـا بحال رؤسای خود رادرجریان میگذاشتم . وانگهی، نـه‌تنها بکار شیوه‌های‌کهنه بی‌اثر خواهدبود، بلکه زمان اجرای‌آن نیز سپری شده است .

ازنظر«مرسر» تنهانکته‌جالب درگفته‌های «فرگوسن» عبارت «شاید آن نیز بسیار دیرشده باشد» بود .

«مرسر» بااینکه نسبت به«فرگوسن» احساس محبت

میکرد اما اوراجوانی سبك مغز میدید . اگر درياری دادن به «فرگوسن» کوتاهی میکرد تنها امکانی که برای دستگیر ساختن کماندوهای آلمانی داشت ازدست میرفت .

«مرسر» تصمیم نهائی خود را گرفت وگفت امشب پولی را که لازم داری خواهم آورد . لکن در حضور تو آن رابه طرف تسلیم خواهم کرد .

«فرگوسن» و «مرسر» آنگاه‌به‌بحث درجزئیات‌نقشه پرداختند. «فرگوسن» بااینکه درظاهر رضایت خود را از سازشی که بین آندو بوجودآمده بود نشان میداد امااصرار داشت که اداره عملیات بدست شخص اوباشد. بـر خلاف «فرگوسن» که در رؤیای شهرت و غوغاگری دست پا میزد مرسر درپی اینگونه اندیشه‌ها نبود وبه‌اواطمینان دادکه بـا موفقیت عملیات دستگیر سازی کماندوهای آلمـانی کلیـه افتخـارات رااز آن او خـواهـد ساخت و در آن سهیـم نخواهد شد .

قرار گذاشتند آن شب ساعت ۱۰ «مرسر» در خانـه «ولهایم» به‌دیدن «فرگوسن» بیاید وآنجا عملیات‌دستگیری مأمورین آلمانی راآغاز کنند .

«مرسر» وقتی تنها شد ابتدا بابانکی که در آن حساب داشت وسپس با«دان وارد» تماس تلفنی گرفت .

آن روز سه بار «دان وارد» دستور های جدیدی به مأمورخود میداد .

«سازمان خدمات استرانژیك» بانقشه‌ای که انگلیسها تهیه کرده بودند مخالفتی نکرد . «فرگوسن»و«مرسر»اجازه داشتند دست بکار دستگیری مأمورین آلمانی شوند.دیگر مأمورین انگلیسی و آمریکائی نیز آنان را تحت نظر میگرفتند.

ساعت از ۱۰ شب میگذشت کـه ۲۰ مأمور امنیت انگلیس بالباسهای سویل و ۱۵۰ پلیس نظامی با اونیفورم در اطراف خانه «ولهایم» به مراقبت پرداختند آنها مأموریت داشتند درفاصله نسبتاً کوتاهی«فرگوسن» و«مرسر»را تحت نظر گیرند تا بتوانند درصورت نیاز بیدرنگ دست بکارشوند.

نماینده «سازمان استرانژیك»در تهران تاپایان موفقیت آمیزاین عملیات واشنگتن را آگاه نکرد.ژنرال«دونووان» رئیس این سازمان که بعد ها از جریان مطلع شده بود آن را به «استانلی فرگوسن» پدر«فرگوسون» شرح داد و آندو چند لحظه درباره موفقیت یاشکست آن گفت وگو کردند.

چرچیل

روز بعد سالروز تولد وینستون چرچیل ـ نخست‌وزیر انگلیس ـ بود. آن‌روز از سران متفقین گرفته تا «پترفرگوسن» همه سرمست و شادبودند.

«استالین»، «روزولت» و «چرچیل» آن‌روز صبحانه را باهم صرف کردند و پس از توافق درمورد تاریخ گشایش جبهه دوم درخاك فرانسه همه درسفارت انگلیس درمجلسی که به‌افتخارسالروز تولدچرچیل برپا شده بود حاضر شدند. سران متفقین تصمیم گرفتند اگر اوضاع جوی مناسب باشد در اول ماه مه ۱۹۴۴ جبهه دوم جنگ بین‌المللی دوم را در خاك فرانسه بگشایند.

پیش ازاینکه جشن آغاز گردد، ۵۰ نفر از مأمورین پلیس مخفی شوروی درسفارت انگلیس بازرسی گسترده‌ای کردند و کلیه احتمالات ترور سران و یا امکانات کارگذاشتن بمب در آن ساختمان را بدقت مطالعه و جستجو نمودند. گو اینکه مأمورین ضد جاسوسی امریکا و انگلیس احترام خاصی برای روسها قائل بودند اما وقتی کار آنها پایان‌یافت

آنرا از سر گرفتند.

آنروز نظر به کوششهای گسترده امنیتی که سه کشور متفق در تهران کرده بودند ، شهر قیافه تازه‌ای بخود گرفته بود . انگلیسها و امریکائیها نزدیك به ۴۰ مأمور آلمانی را در آپارتمان‌های جاسوسان خود پناه داده بودند. روسها از این وضع کمترین اطلاعی نداشتند.

روسها از وقتی که بیش از ۳۰۰ افسر و سرباز اونیفورم‌دار روسی را به‌شمال تبعید کردند تابلکه ۶۰مأمور «ولاسف» را از میان آنها بیرون کشیده و از آنها بازجوئی کنند به‌اشتباه تصور میکردند که دیگر شهر تهران‌ازمأمورین و کماندوهای آلمانی خالی شده. باوجود این به‌متفقین‌خود میگفتند که تهران از جاسوسان و ویرانکاران آلمانی موج میزند. آنها بی‌آنکه بدانند چند جاسوس نازی راکه در تهران فعالیت میکردند نادیده میگرفتند.

با وجود برداشت‌های نامتوازن شوروی از یك سو و انگلیس و امریکا از دیگرسو ،گروه شش نفری مأمورین آلمانی که‌درشهرپرسه‌میزدند،سرانجام‌نهانگاهی‌درگوشه‌ای از شهر یافتند . غربیها میدانستند که کماندوهای آلمان

در تهران فعالیت دارند . اما از پناهگاه آنها بی‌خبر مانده بودند و نمیدانستند که « مصباح ابتهاجی » در خانه ولهایم مخفی‌گاه کماندوها را به«فرگوسن» نشان خواهد داد.

نخست وزیر انگلیس هنگامی که لیوان خود را به سلامتی«استالین بزرگ» بلند میکرد اندیشه‌ای فارغ ازوقوع هرگونه توطئه داشت . سی‌وسه مرد ویك‌زن ـ سار اچرچیل دختر نخست‌وزیر انگلیس ـ برای‌سلامتی هریك ازمدعوین یکبار نوشیدند . رهبر شوروی حتی یکبار نیز به سلامتی «فرانك ساویر» ـ پیشخدمت چرچیل ـ نوشید واز مهارت ووقت شناسی او در پر کردن لیوانهای مدعون بدینوسیله تشکر کرد.

«پاولف» مترجم حضوری و منشی «استالین» آنروز خونسردی بیسابقه‌ای ازخود نشان داد . وقتی که « پاولف» لیوان‌خودرا بسلامتی مدعوین بلند میکرد ناگهان یك کیك خامه‌دار ازدست یکی از پیشخدمتها روی سراو افتاد . او باخونسردی همچنان به‌ترجمه‌گفته‌های مدعون میپرداخت . تااینکه یکی ازشرکت‌کنندگان در مجلس به‌یاریش‌شتافت وخامه‌هائی‌راکه‌چشمانش‌راگرفته بود بادست پاك کرد.

مجلس آنشب بـرخلاف مهمانی پیشین شب بسیار دوستانه برگزار شد ومهمانانمیکوشیدند خودرا مجلس‌آرا نشان دهند. بازگذشت لحظات وزیر تأثیر الکل مدعوین بیش ازپیش صمیمی‌تر میشدند و مجلس‌آرائـی بیشتری از خود نشان میدادند.

بدون مقدمه وبی‌آنکه انتظارش برود استالین‌ناگهان اعتراف کـرد که هرگاه توانائی صنعتی امریکا نبود بیشك شوروی نبرد را میباخت . این سخن واکنشی در پرزیدنت روزولت پدید نیاورد.چون هرگاه روزولت کمترین‌اهمیتی بـرای آن قائل میشد این توهم پیش میآمدکه باید امریکا یاریهای خود راکه مورد تقاضای شوروی بود کلا ورقم به رقم برآورد نکند.

نخست‌وزیر انگلیس خاطرنشان کردکه انگلیس‌روز بروز درجهت‌گرایش به‌چپ‌گام برمیدارد . درتأیید بیانات خود چرچیل‌گیلاس مشروب را به‌سلامتی «پرولتاریا» بلند کرد وآنرا سر کشید. همین رفتار استالین را وادار ساخت گیلاس خودرا به‌سلامتی حزب‌محافظه‌کار انگلیس بلندکند و موفقیت‌آنرا آرزو نماید.

هنگامی که‌مجلس بهم خورد وسران سه کشور همراه با اطرافیان خود سالن را ترك کـردند ساعت از دو بعد از نیمه شب‌گذشته بود . آنشب نه « الیوت‌روزولت» حماقت کرد ونه اینکه آسایش رضایتبخشی کـه برسالن حکومت میکرد به‌دیگر علتی برهم‌خورد.

مرسر

مرکزرادیوئی«وانزه»درآلمان‌از«اوبرگ»میخواست تکانی بخود داده وآگاهی‌هائی پیرامون کنفرانس‌سران‌متفق در تهران به‌آلمان مخابره نماید.«اوبرگ» اصرار داشت که در تهران خبری نیست و نـاچیز ترین‌گـزارشی از تشکیل کنفرانس تهران دریافت نکرده است . حال‌آنکه در برلن سخن ازاجتماع سران سه‌کشور متفق بود ومذاکرات‌آنها.

شب ۳۰ نوامبر«اوبرگ» و « شولهورن» به «مرسر» گفتند هرچندکه اظهارات اورا باور میکنند و کمترین شك وتردیدی نسبت به‌آنها ندارد اما وقت‌آن رسیده است‌کـه شخصاً دست بکار شوند. آنهاگفتندکه پیش ازهرکاری باید با دیگر مـأمورین آلمانی‌که درگوشه وکنار تهران مخفی

شده‌اند تماس بگیرند و از آگاهی‌هائی که آنها احتمالا در اختیاردارندبهره‌گیرند.هرگاه ازاین‌رهگذر سودی‌نمیدیدند باز فرصت ازدستشان بدرنمیرفت وباتمرکزبیشتر اقداماتی راکه لازم بود میکردند. «اوبرگ» و«شولهوزن» به«مرسر» گفتند آنها نباید تا ابد درنهانگاه‌های خویش بمانند. وحتی هرگاه تشکیل کنفرانس تهران نیز از برنامه حذف شده‌باشد باز باید از آنجا در آیند و جنب و جوش و کوشش نشان دهند .

«مرسر» به آنها قول دادکه تابامداد فردا مأمورین آلمانی را در یکجا گرد خواهد آورد تاآنهابتوانند در تعقیب نقشه های خود باآنان تماس بگیرند . « مرسر » بموازات نشان دادن این‌گونه همکاری های دوستانه به‌آنها گفت‌که فراهم‌آوردن‌زمینه چنین اجتماعی خالی از خطر نخواهد بود هرچندکه‌خواهدکوشید این‌کار را بی‌آنکه با مأمورین دشمن برخوردی پدیدآید به نتیجه برساند .

«مرسر»گفت‌گذشته از اتومبیل شخصی خود سه دستگاه وسیله نقلیه دیگر کرایه‌کرده ومیتواند ساعت ۲ یا ۳ بعدازظهر آن روز مأمورین آلمانی را به‌خانه خویش

آورد و وسیله‌ملاقات آنهارا با«شولهورن» و«اوبرگ»فراهم سازد . باشرحی که «مرسر» از امکانات و کوششهای خود بیان کرد ساعت ملاقات در سه‌ونیم تعیین گردید .

باتماسی که «مرسر» با «دان‌وارد »گرفته بود مأمور انگلیسی میپنداشت که بطور یقین «هولنن‌پفلوگ » ـ تنها افسر اس. اس. که تا آن لحظه آزاد ومتواری بود درطول شب دستگیر خواهد شد . بااین دور نما بود که«دان‌وارد» به‌خود نوید میداد که پس‌فردا آنها شاهد دستگیری کلیه مأمورین پراکنده ومتواری آلمان درشهر تهران‌خواهندبود.

درنقشه‌دستگیری کماندوهای آلمان تغییراتی ناچیز داده شده بود .چون یورش به خانه‌ای که مردان مسلحی‌در آن موضع میگرفتند امری دشوار بود ازاینرو تصمیم گرفتند کماندوهای آلمان را درنقطه‌ای دیگر ونه درخانه «مرسر» گردهم آورند . عملیات دستگیری مأمورین آلمانی بسیار پیچیده وخطرناك‌بود .

اتومبیل‌هائی که درجستجوی کماندوها بودند در هر نوبت سه نفر را به‌کلانتری میبردند . همگام با این‌عملیات «شولهورن» و«اوبرگ»هم‌درخانه مرسر دستگیر میشدند .

هرگاه جزئیات نقشه انسان ربائی مأمورین انگلیسی درتهران پایانی‌خوش میداشت در اول ماه دسامبر درتهران از مأمورین آلمانی کسی باقی نمیماند .

گوبلز

برلن سخت بـه خشم آمده‌بود وبـی‌تابی میکرد . گزارشهای مأمورین «شلنبرگ» ازسراسر دنیانشان‌میداد که سه زمامدار متفق درتهران اجتماع کرده‌اند . پس چگونه میتوانست ناآگاهی مأمورین آلمانی‌درتهران را نادیده‌گیرد وآنرا نهان سازد ؟

وضع برلن تشنج آلودوطوفانی‌بود .از۲۲ ماه‌نوامبر سران نازی که‌به جبهه های جنگ پا نمیگذاشتند آگاهیهای جسته وگریخته‌ای‌ازمیدان های جنگ‌میگرفتند .هیتلرهرگز به‌میدان نبرد وشهرهای بمباران شده وویران نمیرفت

وقتی کنفرانسهای قاهره وتهران تشکیل شد وسران متفق مذاکرات مهمی درآنها انجام دادند نـیروی هوائی آمریکا وانگلیس باشدت وحدت‌بیسابقه‌ای شهرهای آلمان

را به‌بمب کشیدند و آنهارا باخاك یکسان کردند و ویرانیها ببار آوردند .

برلن پیش از دیگرشهرهای آلمان درمعرض حملات نیروی‌هوائی انگلوساکسونها بود . این شهر زیربورشهای هوائی کوبنده میسوخت وشعله‌های پـر نهیب وستونهـای عظیم دود سر به‌آسمان میسائید . خاصه در مرکز شهر که ساختمان‌های دولتی قرار داشت خسـارات وارده بیش از دیگر محلات وخرابیهاچشمگیرتر وهولناکتر بود .

« گوبلز » ـ وزیـز تبلیغات آلمـان نازی آنگاه که ویرانیها را میدیـد زبان بـه شکـایت مـی‌گشود در دفتر خاطراتش«گوبلز» مینویسدوقتی که ازکوچه های‌شهربرلن میگذرم آنراجهنمی واقعی می‌بینم ،حال آنکه درگذشته‌این شهرچسان زیباوفریبنده بود .

«گورینگ اشتراسه » و خانه‌گوبلز هم ازگزند یورش های هوائی در امان نمانده بود . و چون دیگر منازل آن نقطه خرابیها و ویرانیها بخانه‌اش راه‌کشیده بـود گواینکـه در زندگی داخلی نگران و ناامید بود وآنرادردفتر خاطراتش منعکس میکرد لیکن در سـخنرانی های‌خویش «پیـروزی

نهائی» را از آن آلمان میدانست و آنرا پدیده‌ای دردسترس نازیسم وانمود میکرد .

چشم پوشی اوازواقعیات و توسل به توهمات در میان اکثر سران نازی شیوع داشت .

درمونیخ در اجتماعی که سران مملکت ، رهبران حزب و فرماندهان ارتش داشتند ژنرال « یودل» در بیاناتی اعتقاد ژرف خودرا به پیروزی نهائی آلمان ابراز داشت «یودل » گفت :

«آلمان پیروزمند ازجنگ سربلندخواهدکرد ،چون مردی که رهبری آلمان را به‌دست دارد مأموریت الهی‌دارد که‌ملت آلمان را به‌آینده‌ای درخشان رهنمون سازد . »

این مرد یعنی شخص «آدولف هیتلر» درآبجو فروشی مونیخ بمردانی که سخنانش رامی‌شنیدند گفت :

«هر رویدادی امکان پذیر است ، اما ممکن نیست من خونسردی خود را از دست بدهم » .

۷
فصل هفتم

دسامبر

ابتهاجی

«مصباح ابتهاجی» بامردی خصوصیت دوگانه بود . پولدوست و خانواده دوست همین خصوصیات ویژه میتوانست درسرنوشت جنگ جهانی دوم تأثیری ژرف گذارد ومسیر آنرادگرگونه سازد .

« ابتهاجی » باین نکته توجه داشت که « فرگوسن » از وقتی که خبر نهانگاه کماندو های آلمان را شناخته است به وسائل و مهارت های خاص خود میکوشید آنرا درضمن صحبت از او بشنود .

ابتهاجی میگفت اگر «فرگوسن» بداندیش نیست و اندیشه فریب ندارد چرا باو امکان نمیدهد کماندوها را در

نهانگاهشان باو تسلیم کند .

این ملاحظات ابتهاجی راوادار ساخت حزم و دور اندیشی فراوانی مراعات کند. ازاینرو وقتی درواپسین‌روز ماه نوامبر وارد خانه «ولهایم» شد پیش ازهرکاری وجه را مطالبه کرد .

«مرسر» پیش از «ابتهاجی» درخانه «ولهایم» بود. و پولی راکه «فرگوسن» درخواست کرده بود همراه داشت. «مرسر» هنگامی که خبرچین «فرگوسن» راشناخت‌ازشدت خشم به‌لرزه افتاد.هرگاه آنها ازهویت خبرچین آگاه‌بودند مقدمات‌کاررا باسهولت بیشتر ودشواری کمترفراهم‌میکردند ومجبور نبودندکه نقشه دستگیر سازی کماندوهای آلمانی رابدست این امریکائی ابله به‌ثمر برساند .

در آن لحظه دیگر دیر شده و کاری ازدست «مرسر» ساخته نبود. «ابتهاجی» نقشه را تشریح کرد. و ازنظر همه عملی ومناسب شناخته شد. با این مقدمه بودکه «ابتهاجی» از «فرگوسن»خواست‌وجه راباو بدهدتانهانگاه کماندوهای آلمان‌را فاش‌سازد.میگفت کماندوهای آلمان درپناهگاه‌خود لانه‌گرفته‌اند و آماده پذیرائی ازافراد ناشناس هستند .

ابتهاجی

«ابتهاجی» میگفت که با آنان همراهی نخواهدداشت وتاپایان عملیات واخذ نتیجه همراه «آیـداکوالسکی» در خانه «ولهایم» بسرخواهد برد .

درکلیات، نقشه‌ای که ابتهاجی پیشنهادمیکرد عملی‌و منطقی مینمود .

درنیمه‌شب برادرابتهاجی‌همراه‌بادوپسرعمو و۱۶نفر ازهمکاران خود به‌خیابان عباسی درجنوب تهران رسید وبه خانه‌ای که«هولتن ـ پفلوگ» ودسته اوخویشتن‌رانهان‌ساخته بودند نزدیك شد . آنگاه که مهاجمین از دستگیری افراد خانواده محل نهانگاه فراغت یافتند بکماندوهای آلمانی یورش بردند .

درآنجا پنج‌آلمانی ویك ایرانی خودرامخفی‌کرده بودند. آنها تازه‌واردین رادوستان خودانگاشتندودراندیشه دفاع برنیامدند. وقتی‌باشتباه خود پی‌بردندکه خودرادس وپابسته روی‌کف اطاق دیدند «ابتهاجی» بـه بـرادرش‌گفته بودکه بایدهمه آنها رادستگیرکند. برادر ابتهاجی باشتاب خودرا به‌خانه «ولهایم» رسانید تابه امریکانیها بشارت دهد

یورش آنهاموفقیت آمیز بـوده‌وکاری جزتحویل کماندوها نمانده است .

سه اتومبیل در جهت خیابان عباسی براه افتاد . در دواتومبیل «مرسر» ، «فرگوسن» ، «ولهایم» و «شاپات» نشسته بودند. آخرین اتومبیل خالی بود و کماندوها را در آن جای میدادند .

اتومبیل‌های سرویس امنیت انگلیس دورا دور آنها رازیر نظر داشتند. «دان وارد» شخصاً رهبـری عملیات را بدست‌گرفته بود وتعهدداشت «فرگوسن» ازدخالت آنهادر این عملیات آگاه نگردد. هرگاه «دان وارد» مجبور نمیشد مایل نبود درعملیات دخالت کند .

قریشی

برادر «ابتهاجی» برای‌مراقبت اززندانیان دست‌بسته دو نفر از افراد خود رامأمورکرده بود. درمواردعادی این عده‌کافی بود امـا هرگـاه «مصباح ابتهاجـی» درنهانگـاه کماندوهای‌آلمان‌بود متوجه میشدکه «قریشی» درمیان آنها نیست . قریشی سوراخ سنبه‌های تهران را خوب میشناخت وازبسیاری راز رهاآگاهی داشت .

گو اینکه هنگام دستگیری آلمانها یك ایرانی نیز همراه آنان بود لکن این ایرانی پیامی برای همکاران خود آورده ومیبایست درنیمه شب آنجا راترك‌گوید .

«قریشی» وقتی وارد خیابان عباسی شد، که ابتهاجی وهمراهانش آنجا راترك میگفتند. رفت‌وآمد غیرعادی بود واورا به‌شك انداخت. بااحتیاط بسیار زیاد به خانه نزدیك شد. واسلحه‌کمری رابدست‌گرفت. دومأمور محافظ‌مسلح بودند. لکن وقت نکردند بدانند کی آنانرا به دیار نیستی میفرستد. «قریشی» باشلیك چهار تیر آنها راکشت .

درکمتر ازپنج دقیقه«قریشی» کماندوها راازبندآزاد کرد وبیدرنگ تصمیم‌گرفت آنها رااز محل دورکند. آلمانها باوجود شتابی که داشتند توانستند سلاحهای خود را یافته و ۲۰ عدد ازنارنجك‌های «گامون» راهم با خود بردارند.

گروه «دان وارد» نظر به‌تاریکی شب و بعد مسافت نمیتوانست ازرویدادی که در خانه میگذشت آگاه گردد . اما احساس میکرد زنگ خطر بصدا درآمده ووقت آن رسیده است‌که برخلاف میل باطنی خویش در این ماجرا

وارد شود، وباین قایم باشك بازی پایان دهد .

«دان وارد» و همراهان به خانه «مرسر» پا گذاشتند. «مرسر» موقع خانه راازپیش تشریح کرده بود . بدستور «دان وارد» ـ «فرگوسن» ـ «شاپات» ـ «ولهایم» وبرادر «ابتهاجی» دستگیر شدند.«دان وارد»و«مرسر»قرارگذاشتند که «مرسر» خود را بخانه رسانده ومنتظر تلفن «دان وارد» باشد. پلیس نظامی مستقیماً ازخیابان عباسی خود را بخانه «ولهایم» رسانید وباتفاق «دان وارد»ـ«فن‌اورتل» و«شنابل» رادستگیر کردند. ایندو آلمانی آنچنان درخواب‌گران‌فرو رفته بودندکه حتی وقتی بدستشان دست‌بندزدندازخواب بیدار نشدند .

«مصباح ابتهاجی» هنگامی که دستگیر شد و روانه زندان‌گردید سخت به‌شگفتی افتاد. شگفتی‌اش بیشتر از آن بودکه یکی ازمشتریانش‌ـ دان وارد‌ـ !ینکار راکرده‌است «ابتهاجی»که میدیددراجرای یکنواخت نقشه‌کمبودی‌بروز کرده است لب فروبست وبه‌انتظار جریان رویدادهای بعدی نشست .

درجریان شب « دان وارد » وهمکارانش آلمانهائی

راکه به نهانگاهشـــان راه داشتند در یکجـــا گردآوردند .

عملیات ربودن انگلیسها با پیروزی کاملی روبرو گردید و تنها در دونوبت بین انگلیسها و کماندوها آلمان زدوخورد شد . یك آلمانی کشته شد ودو ویرانکار نازی زخم برداشتند.

مأمورین امنیت آمریکا وانگلیس از ساعت سه بعداز نیمه‌شب دست به عملیات گسترده هماهنگی زدند وسراسر تهران را درنوردیدند .دراین عملیات که یکی ازوسیعترین عملیات مشترك انگلیس و آمریکا درتهران در دستگیرسازی مأمورین نازی بود ، کلیه منازل ایرانیهائی که مظنـــون به داشتن تمایلات نازی بودند بازرسی شد و آنها را زیرو روکردند .

گواینکه عملیات مشترك انگلیس و آمریکا موفقیتی چشمگیر داشت و پیروزی همه جانبه‌ای نصیب آنان شد ، اماگروه تحت فرماندهی « هولتن پفلوگ » معجزه‌آسا از از این دام گسترده رهبدند و ناپدید شدند .

«قریشی» هم‌جزو افرادی‌بود که متفقین درپی گرفتار ساختنش بودند . اما اوهرگز لحظه‌ای به اندیشه پناه بردن به‌خانه یکی از ایرانیهای هواخوه آلمان نیفتاد .

«قریشی» و ۵ آلمانی وقتی از خیابان عباسی بیرون آمدند به نخستین و نزدیکترین کلانتری وارد شدند. افسر کشیك یکی ازدوستان بسیار صمیمی «قریشی» بود. او قبول کرد که در برابر دریافت هزار لیره استرلینگ آن‌شش نفر را درزندان ازگزند دشمن که درتعقیبشان بود محافظت کند. نگهبانی از هردو زندانی در طول شب ۱۰۰ لیره آب میخورد.

بامداد آنروز پیش ازاینکه افسربعدی ستوان«موقر» را ازخواب بیدار کند. او زندانیان خود را سوار اتومبیل کرد تا بخانه‌اش ببرد.

با پرداخت ۲۰۰۰ لیره استرلینگ در روز ستوان «موقر» آنها را به خانه‌اش دعوت کرده بود.

هولتن پفلوگ

این بار «رودلف فن هولتن پفلوگ» عملا اداره و رهبری عملیات را به قریشی سپرد.

«هولتن پفلوگ» به این نتیجه رسیده بود که بدون

یاری ومدد «قریشی» ودوستان ایرانی‌اش نه تنها نمیتواند نقشه کشتارسران متفقین را عملی سازد بلکه آزادی‌اش در تهران کوتاه خواهد بود .

کماندوهای آلمان‌میپنداشتندصاحبخانه پیشین‌ایرانی آنها که درخدمت پلیس نظامی انگلیس است‌آنها را لو داده . از بـابت «ابتهاجی» خیالشان راحت بود . چون به هنگام یورش «ابتهاجی» را درمیان‌آنهـا ندیده بودند . از اینرو به اوظنین نشدند وحتی «قریشی» هم نظر به اینکه‌در جریان شبیخون « ابتهـاجی » را در میـان آنان ندیده بود کمترین سوءظنی نسبت به‌کشتی‌گیرنداشت .گروه‌کماندو هنوز درپناهگاه جدیدخود جا نگرفته بود که دراندیشه‌این برآمد با «ابتهاجی» رابطه برقرارکند .

ازدیگر سو ستوان پلیس « موقر » که باگرفتن پول کماندوهای‌آلمان را در خانه خود پناه داده بود آگاهیهای گرانبهائـی دربـاره سران سـه کشور متفق در اختیارشان گذاشت . « موقر » اطلاعاتی راکه مقامات مسئول ایرانی درباره سران سه‌گانه داشتندبه‌آنهاگفت ، محل اقامتشان را نشان داد ، ساعات اقامت درآن محلهـا را فـاش ساخت ،

جابجائیهای آنان را تذکر داد واقداماتی راکه برای نگهداشت جان آنان بعمل آمده بود به تفصیل تشریح کرد.

آن قسمت از تهران که سفارتخانه های شوروی و انگلیس در آن قرار داشتند بصورت یك دژ نفوذ ناپذیر واقعی‌در آمده‌بود. گارد های پلیس مخفی شوروی بامسلسل و واحد های نظامی انگلیس که مرکب ازسر بازان «سیك» و «بوف» بود بازره‌پوش شبانه‌روز این محوطه‌را نگهبانی میکردند . اندیشه رخنه به این قلعه کودکانه وناممکن بود.

ابتدا آلمانها قصد داشتند بمب به درون سفارت پرتاب کنند وهدف خود را عملی سازند . آنگاه به اندیشه زهرآلودساختن موادغذائی افتادند که‌ازشهرستانها به‌تهران میرسید . متأسفانه روسها اکثر نیازمندیهای خود را از شوروی‌تأمین میکردند و به خرید چندقلم معدود از بازار تهران قناعت داشتندوانگهی ، مواد خریداری شده به دقت هرچه بیشترمعاینه میشدوتاازسلامت آنهااطمینان نمی کردند مصرف‌نمی‌شد . مراقبت روسها دراین مورد خاص آنچنان دامنه‌دارودقیق بود که « قریشی »وهمراهانش اندیشه زهرآگین ساختن غذای‌ساکنان سفارت‌روس را درتهران عملی

ندیدند و آنرا به فراموشی سپردند .

گروه کماندوهای زیر فرمان « هولتن پفلوگ » راههای گوناگون رازیرو رو کردند و آنها را ازدیدگاههای بسیاری بررسی نمودند اما تمامی این تلاشها نتیجه نداد . سرانجام تنها راهی که معقول مینمود ترور همزمان سه‌رهبر هنگام خروج از سفارتخانه ها وحرکت به‌سوی فروردگاه تهران بود . این راه را پسندیدند و در آن توافق کردند . گو اینکه نسبت‌به کلیه راههای دیگر عملی‌تر بود ومزایائی در برداشت لیکن‌اشکال عمده آن تقارن زمانی خروج سه رهبروعدم‌امکان نابود ساختن همزمان آنها بود.وقتی که‌این مشکل دربرابر دیدگان «هولتن- پفلوگ » جان میگرفت و چون‌حصاری نفوذناپذیر جلوه میکرد . سخنان «شلنبرگ» در اندیشه پرطلاتمش زنده شد . «شلنبرگ»گفته بود : «هرگاه کلیه سران متفقین نابودگردندو کسی جان سالم بدر نبرد افتخاری سترك وخاطره‌ای ازلی ازشمابیادخواهدماند و نامتان درتاریخ ثبت خواهد شد، وخدمتی بزرگ درحق پیشوا خواهیدکرد .»

ستوان «موقر» قول داد آنهارا درجریان رویدادهای

کنفرانس بگذارد . ستوان«موقر »به آنان اطمینان دادهمینکه مقامات داخلی اقدامات ایمنی پیش گیرند «هولتن پفلوگ» با آگاهیهائی که «موقر» به او میداد میدانست حدود مسیر حرکت سران متفق را دریابد و نقشه‌خودرا عملی سازد.

سرویسهای امنیتی‌شوروی باشرکت‌وهمکاری‌مقامات ایرانی دراقداماتی که برای حفظ‌جان سران متفقین صورت میگرفت بشدت مخالف بودند. اما این‌مخالفت نمیتوانست تأثیری درجریان طبیعی امور داشته باشد. مقامات محلی با زعمای سه‌گانه کم و بیش درتماس بودند وحتی با«استالین» و«روزولت» تماس گرفته ومذاکراتی کرده بودند . از اینرو ناچیزترین جابجائی آنان ازپرده‌برون میافتاد ونهان ساختن آن امری بسیار دشوار مینمود . ایرانیان شجاع میکوشیدند ازهرفرصت مناسبی برای‌نشاندادن سربازان ومأمورین‌پلیس خود بهره‌گیرند.

اخبار باسرعتی شگفت‌آور منتشر میشد ودهان‌بدهان میگشت . هر خبر تازه‌ای که شایع میشد نیم ساعت بعد به بازار شهر میرسید هرخبری هم که به‌بازار میرسید درتهران پخش میشد وهمگان از آن آگاه میشدند.

در تهران سخت شایع بود که سران سه‌گانه در دوم ماه دسامبر تهران‌را ترك خواهند گفت. حرفهائی هم که‌جسته وگریخته درمورد آخرین جلسه کنفرانس عالی تهران‌میرسید هنوز تأئید نشده بود. هنوز مسلم نبود که‌آیا در اول دسامبر ودر آستانه خروج ازایران ، استالین ـ روزولت و چرچیل اجتماعی خواهند داشت یانه؟

شایع بود که کنفرانس تهران یك‌روز دیگر هم ادامه خواهدداشت. اوضاع‌جوی نامساعد کمی‌کاررا خراب کرده بـود . هرگاه روزولت نمیتوانست در اول دسامبر رهسپار امریکا گـردد در آن صورت مجبور بـود چند روز دیگـر اقامت خودرا ازنظر بدی هوا ونبودن امکان‌خروج ازتهران تمدید کند .

«هولتن‌ـپفلوگ» و همراهانش پس ازاندیشه‌فراوان وسبك و سنگین کردن جنبه‌های‌گوناگون وضع تهران بهتر آن‌دیدند که‌اجرای‌نقشه‌خودرا به‌تأخیر انداخته‌وباآگاهیهائی که ستوان«موقر»بآنها میدادومسلماً ازمعلومات آنها موثق‌تر بـود بهتر میتوانستند در باره مسیر احتمالی سران سه‌گانه تصمیم نهائی را اتخاذ کنند.

بازپسین روزهای اجـرای نقشه ترور سران متفق در تهران نزدیك میشد. هولتن ـ پفلوگ، گروه شش‌نفری‌خود را به‌سه دسته دو نفری تقسیم کـرد . هریك از تروریستها دو اسلحه‌کمری و سه نارنجك « گامون » بـا خود همراه داشتند .

در آزمـایشگاههای وزارت دفاع آلمان تغییراتی در شکل نارنجکهای‌گامون داده شده بـود . بااین تغییرات از ضخامت آنها کم شده و بشکل خوابیده‌ای در آمده بودند . کماندوهای آلمان‌بی آنکه‌احدی متوجه شود میتوانستند آنها را زیر پیراهن مخفی سازند. نارنجکی که زیر پیراهن‌مخفی شده بود درمأموریت‌های‌خاص‌جانبازان بکارمیرفت. مأمور جانباز خود را به‌روی شکارش میانداخت وبا انفجار آن‌هر دونابود میشدند وهدف عملی میگشت.

هولتن ـ پفلوگ به مأمورین خود دستور داده‌بود از این سلاح بعنوان آخرین وسیله استفاده‌کنند . و هرگاه وسیله‌ای بـرای نـابود ساختن سران نباشد به آن متوسل شوند.

ستوان«موقر»مسیر تقریبی‌سران سه‌کشور را به‌گروه

هولتن- پفلوگ نشانداد. هرچند آگاهیهائی که او دراختیار گروه میگذاشت تقریبی بود ومحدود به خیابانهائی بود که عبور از آن برای وسایط نقلیه و رهگذران ممنوع شده بود . از برکت یاریها ستوان «موقر» تروریستهای نازی از شهر تا فرودگاه مسیر معین وشناخته‌ای داشتند. تنها اشکالی که برای آنها باقی مـانده بود ، تعیین دقیق خیابانهای مسیر واقعی سران بود . ابهامی که دراین مرحله ازعملیات وجودداشت ایجاب میکرد مأمورینی چند درطول خیابانهای مسیرواقعی بکارگمارده شوند تا بانزدیك‌شدن کاروان، تروریستهارا آگاه گردانند . «قریشی» که تقریباً رهبری این گـروه را به عهده گرفته بود انجام این مهم‌را شخصاً بگردن گرفت . از نظر او بهترین وشایسته‌ترین فرد برای اینکار «مصباح ابتهاجی» و دارودسته اوبود.

اوبرگ

« دان‌وارد » نظرش این بود که تا بازپسین لحظه از دستگیر کردن «شولهورن» و «اوبرگ» که «مهمانان» آلمانی «مرسر» بودند خودداری شود . از میان مأمورین انگشت

شماری که آلمان در تهران‌داشت تنها «اوبرگ» بود که‌هنوز تماس رادیوئی خود را بابرلن نگه داشته بود. هرگاه‌زود تر از موعد مطلوب دستگیر میشد قطع رابطه رادیوئی مسئولین آلمان نازی را در برلن نگران میساخت و به‌کار « دان‌وارد » لطمه میزد . مضافاً بر اینکه هرگاه همزمان با دستگیری «اوبرگ» و «شولهورن» ، مرسر دستگیر نمیشد، در آنصورت سوءظن سرویسهای جاسوسی آلمان تحریك میشد . پس « دان‌وارد » میرفت در یك یورش ناگهانی و غافلگیرانه هرسه‌را دستگیرسازد.

سرانجام«مرسر»نزد«شولهورن»و«اوبرگ» فاش کرد که سران دشمن چند روز پیش وارد تهران شده‌اند . میگفت مقدمات‌کار آنچنان درخفا صورت‌گرفته‌که تا کنون اوومأمورینش‌از آن کمترین آگاهی نداشته‌اند.

«شولهورن» و « اوبرگ » باشنیدن این راز دانستند ساعت فعالیت فرا رسیده‌است.«مرسر»به‌آنها گفت‌برخلاف نقشه پیشین‌مأمورین آلمانی در تهران‌درخانه اوگردنخواهند آمد وبرای این‌کار جای دیگری در نظرگرفته شده است . «مرسر» امیدوار بود که‌اوبرگ سخنانش‌را به برلن مخابره

خواهد کـرد و شاید هم بتواند سرویس جاسوسی وزارت دفاع آلمان را قانع کند که کلیه مأمورین آلمان در تهران به دست دشمن گـرفتار شده‌اند و تنها اوست که در اثر جریان موافقی توانسته است از مهلکه جان سالم بدر برد.

امید «مرسر» بر آورده شد . «اوبرگ» عادت داشت که پیش از ارسال پیام رمز آن را بـا عبارات معمولی روی کاغذ بیاورد و پس از تبدیل به رمز مخابره کند . «مرسر» در کنار دستگاه فرستنده متن پیام را یافت . این پیام کـه در ساعت یازده و نیم اول ماه دسامبر به برلن فرستاده شد، متن آن چنین بود:

مدعـوین رسیدند . بعد از ظهر امـروز مذاکـره خواهیم کرد . عملیات «جهش بلند» در بیست و چهار ساعت آینده احتمالا اجرا خواهد شد:

ساعت سه و نیم بود که «شولهورن» و « اوبرگ» از از نهانگاه «امن» در خانه «مرسر» خارج شدند . «مرسر» به آنها گفته بود که هرگاه جدا از هم حرکت کنند با خطرهای کمتری روبرو خواهند شد و امکان دستگیری آنان بمراتب کمتر خواهد بود . پلیس نظامی انگلیس کـه در اتومبیل

انتظار آنها را میکشید بدون درنگ دستبند به دستشان زد و بی‌آنکه بتوانند مقاومتی نشان دهند بدست دشمن افتادند.

با دستگیری «شولهورن» و «اوبرگ» تنها «هولتن ـ پفلوگ» و دسته او بود که هنوز آزادانه در تهران میگشت وجان سران سه‌گانه‌را تهدید میکرد.

نقشه ترور سران متفقین که درطی چند ماه در سطح بالا باشرکت ومشورت سرویس‌های برجسته آلمان نـازی تهیه وجزئیات آن مورد بررسی‌های مکرر قرارگرفته بود اینك به‌حدعملیات‌جانبازی رسیده بود. شش‌نفرمأموربودند آن‌را اجراکنند.

شرایطی که کماندوهای آلمانی در آن فعالیت داشتند ظاهرا برای موفقیت‌کافی مینمود . چون‌اصولا برای اعمال تروریستی یك ترویست و یك قبضه سلاح‌کافی خـواهد بود .

چرچیل

بـازپسین روز کنفرانس تهران بسیار خسته‌کننده و وملالت‌آور بود. وآخرین نیروی‌شرکت‌کنندگان‌راتحلیل

برد . مذاکرات بسیار فشرده ودستور جلسه فراوان دشوار بود. گفت‌وگو درساعت ۱۲ ظهر آغاز گردید وبدون وقفه تا ساعت ۱۰ شب ادامه‌داشت گو اینکه‌مذاکرات تمام‌وقت‌بودولی با وجود کوشش مصممانه‌ای که‌شرکت کنندگان‌در کنفرانس ازخود نشان میدادند رسیدگی به کلیه مسائلی که در دستور جلسه منظور شده بودممکن نشد. هرگاه اوضاع جوی دگر گونه بود بدون شك در کمینه مقدار کنفرانس بیست وچهار ساعت دیگر ادامه مییافت وسرنوشت چند کشور دیگر در آن مطرح میشد. بدیگر سخن، این احتمال درمیان بود که آنها درسالهای بعد از جنك سرنوشتی دیگر داشته باشند . دراین جلسه ، نخستین مسئله ورود تـرکیه به جنگ بسود متفقین بود. متفقین ازپیش ازترکیه تقاضاکـرده بودند در جناح آنها وبرضد آلمان نازی نیروهای خودرا به‌میدان‌های جنگ رهسپار سازد. لکن ترکیه تاآن‌روز به‌این‌درخواست پاسخی مثبت وامیدوار کننده نداده بود.

حکومت آنکارا سلامت‌را در این میدید که بـا پایان نبرد ویاخاتمه عملیات‌جنگی به‌گروه کشورهای پیروزروی آورد ودرجناح آنان‌جای گیرد..

ازنظر اهمیتی که دخول ترکیه درجنگ داشت، نخست‌وزیر انگلیس ورئیس جمهوری امریکا بمجرد پایان کنفرانس تهران ازرئیس جمهوری وقت ترکیه ـ عصمت اینونو ـ دعوت کردنددر کنفرانسی که‌درقاهره داشته‌ندحضور بهمرساند.

درسال ۱۹۴۳ که کنفرانس تاریخی تهران جلسات خود راتشکیل میداد و مذاکرات مهمی پیرامون مسائل حیاتی جهانی بعمل میآمد متفقین بداشتن‌چند پایگاه‌درخاك ترکیه راضی بودند.واکنشی که ترکها دربرابر درخواست متفقین داشتند «انتونی ایدن» ـ وزیر خارجه وقت انگلیس ـ را برآن داشت که بگوید:

«ترکها بجای اینکه چند بایگاه دراختیار مابگذارند ترجیح میدهند به‌سودآلمانها وارد جنگ شوند.

چرچیل‌در واکنش‌مخالف ترکیه نکته اسرارآمیزی نمیدید. نخست‌وزیر انگلیس براین عقیده استوار بود که این شیوه دیرین ترکهاست. میگفت:

«هرگاه به‌ترکها پیشنهاد شوداقدامات محدودی‌بعمل آورندآنها تمایل وآمادگی خود را درشعاع‌گسترده‌تری

نشان میدهند . گو اینکه هرگاه انجام عملیات گسترده به آنها پیشنهاد شود میگویند آماده انجام آن نیستند.»

کنفرانس تهران در باز پسین فرصتی که داشت به سرعت سرنوشت کشور فنلاند را تعیین کـرد . چرچیل تنها شرکت کننده‌ای بود که بارسیدگی سریع به وضع آن کشور و اتخاذ تصمیم فوری مخالفت میکرد . وی میگفت فنلاند اهمیتی بسیار دارد و باید بهر قیمت هم که شده استقلال آن نگهداری شود.

از نظر «چرچیل» هنوز دنیای آن روز خاطره پورش شوروی را به فنلاند از یاد نبرده بود. «استالین» دگـرگونه میاندیشید و مایل نبود بخاطر مسئله‌ای این چنین بی‌اهمیت با نخست وزیر انگلیس بگو مگو کند . رهبر شوروی بـر این نظر بود که فنلاندیها مجازند سرنوشت و نحوه زندگی خودرا برگزینند، بشرط اینکه نیمی اززیانهائی را که وارد آورده‌اند بپردازند .

روزولت پیشنهاد کرد هیاتی از فنلاند رهسپار مسکو گردد و با مقامات شوروی درباره قرارداد صلحی که میرفت بین دو کشور منعقد گردد گفت و گو نمایند. اما نظر به اینکه

فنلاند بارژیم نازی اداره میشد هیئات فنلاندی میبایست از افراد غیر دولتی تشکیل میشد نه از وزرای کابینه .

« استالین » مخالفتی نداشت و به ترکیب هیأت نمایندگی فنلاند اهمیت نمیداد . با گذشت وقت سرانجام توافق براین قرار گرفت که فنلاند را به سرنوشت خودرها کنند .

«روزولت» تمایلی به گفت‌وگو در این مورد نداشت و میدانست که با پایان کنفرانس مذاکرات دوجانبه‌ای با رهبر شوری خواهد داشت . رئیس‌جمهوری امریکا قصد داشت دراین تماس حیاتی ترین موضوع کنفرانس رامطرح کند و بخود لطفی درحقش بکند .

روزولت

گفتگوهای دونفری «روزولت» و « استالین» درساعت سه‌وبیست دقیقه بعدازظهر در تهران آغاز شد .گذشته ازدو مترجم «اورل‌هریمن» و «مولوتف» حضور داشتند .

ابتدا «روزولت »گفت که از «استالین» دعوت کرده

است برای بررسی کوتاه ولی بی‌پرده مسئله‌ای خاص او با گفت‌وگوی دوجانبه داشته باشد .

رئیس جمهوری امریکا را مسئله‌ای سخت بخود مشغول کرده بود . آینده بشریت ، آزادی مردم اروپا و گسترش کمونسیم که بصورت یك نیروی توانای بین‌المللی تظاهر میکرد ، او را نگران نساخته بود . روزولت فاش کرد که نزدیکی انتخابات ریاست جمهوری بشدت او را نگران ساخته است .

درامریکادرسالهای جنگ ملیتهای گوناگونی میزیستند بین شش تاهفت میلیون لهستانی درامریکا بودند . لیتوانیها ـ لتوانیهاواستونیها ازنظر کثرت تعداد بعدازلهستانیهابودند.

«روزولت» شخصاً با نظر «استالین» درباره لهستان ـ لیتوانی ـ لتونی واستونی موافق بود .لکن مایل نبود در انتخابات عمومی امریکا آراء این ملیتها را ازدست بدهد .

« روزولت » به دشواری میتوانست از « استالین » بخواهد ازادعا های ارضی خودچشم بپوشدازاینرورئیس جمهوری امریکاخواستهای خودرادر دوموردزیرعنوان کرد:

۱ ـ وادارش نکند که در شرایط موجود رسماً

تغییرات ارضی پیشنهادی‌اش را بپذیرد . این‌میتوانست‌خشم ونگرانی‌لهستانیهای امریکا را برانگیزد و او رادرانتخابات ازداشتن آراء زیادی بی نصیب نماید .

۲ ـ روزولت در مورد سه‌کشور واقع درکرانه دریای بالتیك نظرش این‌بود که شوروی اعلامیه‌ای منتشر کندکه از لحن‌آن رأی دهندگان اهل این سامان در امریکا چنین‌استنباط کنندکه‌در آینده‌خویش‌ودر استقلال کشورشان دخالت خواهندداشت‌وصدای آنان درسرنوشت کشورشان منعکس خواهد شد .

«استالین» به دوستن (روزولت) اطمینان دادکه‌کاملا نظرش را درك میکند اما قولی نداد .

سالن کنفرانس‌سفارت‌شوروی در تهران شاهدآخرین قسمت از مذاکرات تهران بودکه در ساعت شش بعد از ظهر آغاز گردید. سرنوشت آتی لهستان وآلمان دردستور جلسه بود .

از نظردیکتاتور شوروی مسئله آلمان مشکلی دربر نداشت .

«استالین» تمایزی بین آلمانها و پروسیها قائل نبودو

میگفت کلیه سربـازان بسان دشمن شیـاطین علیـه متفقین جنگیده‌اند . تنها استثنا براین اصل ، مردم اتریش بودند. «چرچیل» میگفت که بین «پروسیها» ودیگر آلمانها بایدقائل به فرق شد .

یکبار دیگر هم «روزولت» در ایـن بحث درجناح روسهاقرارگرفت وسنگینی حمایت خودرامتوجه آنها کرد.

رئیس‌جمهوری آمریـکا میگفت هرگاه آلمان را به ۱۰۷ کشور بسیار کوچك تجزیه کنیم فقط با این شرط است که‌خطری متوجه بشریت نخواهد شد .

نخست وزیـر انگلیس گفته هـای رئیس‌جمهوری امریکا را اغرق‌آمیز میدید . « استـالین » هم مـایل نبود از تشکیل آلمان فدرال‌چیزی بشنود چون‌آن را زمینه تشکیل دولت توانائی در آلمان تلقی میکرد .

هر بار که «چرچیل» مرزهای لهستان را پیش میکشد استالین موضوع آلمان را عنوان میکرد. پافشاری«استالین» سرانجام نخست وزیر انگلیس راخشمگین ساخت .

روسها نشان دادند که مایل به احیای مرزهای۱۹۳۹ بین لهستان وشوروی هستند . ایدن ـ وزیر خـارجه وقت

انگلیس ـ که کنترل خودرا تا حدودی ازدست داده بود اعتراض داشت که این خط مرزی بنام خط « ربین‌تروپ- مولوتف» شهرت دارد. استالین نگاه‌خشم‌آلودی به او انداخت و گفت .

شما مختارید به هراسمی که بخواهید این‌خط‌مرزی را در خاطر داشته باشید . ازنظر شوروی همواره تنها مرز عادلانه ومنصفانه این‌خط بوده است .

«چرچیل» اندیشه دیگری درسر داشت ولازم میدید که‌جریانات‌گذشته را درخاطرهمراهان خویش‌زنده سازد. گفت : اینك‌چهار سال ازجنگ میگذرد و چنین میماندکه تمامی‌جهانیان تلاش‌هائی راکه انگلیس وفرانسه برای نگهداشت استقلال لهستان‌کردند و به‌آلمان اعلان جنگ دادند از یاد برده‌اند .

این بیانات بیش ازآنکه مؤثر افتد ، بی‌مهارتی گوینده‌را میرسانید .«چرچیل» درسخنان خود به «استالین» تذکرداد که بسال ۱۹۳۹ هیتلرهم پیمان ومتحد شوروی‌بود وبه آن‌کشور یورش نبرد . حال‌آنکه فرانسه هرچندکه در جنگ شکست‌خورد اما امروز ازجمله کشورهائی است که

دیگربار اسلحه بدست‌گرفته وبرای عملی ساختن تعهداتی که داشته به‌پا خاسته است . «استالین» بالحن آشتی پذیری پاسخ دادوگفت دوستی لهستان برای شوروی حیاتی‌تر از هر کشور دیگری است . شوروی نه تنها به‌پیدائی یک لهستان مستقل یاری خواهد داد بلکه از گسترش ارضی آن نیز پشتیبانی خواهدکرد . « استالین » لازم میدید در مورد گسترش ارضی این کشور توضیحات بیشتری‌بدهد وبگوید این توسعه ازجانب شوروی نخواهد بود ودرجهت آلمان کشیده خواهد شد .

روزولت

مجلس تودیع درساعت ۸ ونیم درسفارت شوروی برگزارشد. مجلس دوستانه وخوش‌آیند بود . « استالین » سران‌کشورهای انگلوساکسون را«دوستان‌مبارز » خویش خواند وافزود این‌گفته درصورت‌حقیقی در بردارد که‌بتوان «چرچیل» را بعنوان دوست تلقی‌کند .

نخست وزیز انگلیس بنوبه خود رشته سخن‌را

بدست گرفت و یاد آورشد که از پایان جنگ جهانی اول عملا جلوگیری از گسترش کمونیسم دراروپا مؤثر نبوده است . «استالین» پاسخ داد :موردی برای نگرانی انگلیس وجود ندارد ،چون روسها به این توجه دارند که استقرار رژیمهای کمونیستی دراین قاره امری ساده و پیش‌پا افتاده نیست . رهبر شوروی آنگاه ازاینکه «چرچیل » هرگز یك فرد «لیبرال» نبوده‌اظهارخوشوقتی کرد .« استالین » لغت «لیبرال»راباچنان‌لحن‌نفرت آوری‌برزبان‌راندکه«روزولت» بهتر آن دید که آن‌را نشنیده بگیرد .

در آن ساعت از کنفرانس تهران جز انجام آئین تودیع وانشای اعلامیه نهائی پایان‌گفت‌وگو هاکاری دیگر نمانده بود . سران سه‌گانه توافق کردند متن اعلامیه پس ازخروج «روزولت» و«چرچیل» از قاهره ومذاکراتی که بارهبران ترکیه خواهند داشت منتشر گردد .

آندوسر گرم گفت وشنود بودند که دیگر یاران «فرگوسن» سررسیدند وبه‌اطاق آمدند. شاپات ـ ولهایم‌و آیداکولسکی درخیابان انتظار دوستشان راداشتند و غیبت « فرگوسن »آنان‌رانگران کرده بود. میترسیدند مبادا به تله

افتاده ونابودشده باشند. قرارگذاشتند هرگاه تاءدقیقه‌دیگر از «فرگوسن» خبری نشود به‌جستجویش برخیزند .

تمام نیمه روز رادوستان « فرگوسن » میکوشیدند وادارش کنند دست ازفعالیت بکشد وانجام این مهم‌رابه مقامات مسئول بسپارد. «فرگوسن» زیربار نمیرفت . «ایدا کوالسکی» بعدازجنگ میگفت.«فرگوسن» آرام‌نمیگرفت ومیگفت با این لکه‌ای‌که بر دامنش نشسته چگونه میتواند زندگی‌کند . اینگونه حرفها اگر از دهان انسانی طبیعی و عادی شنیده‌میشد خطری‌دربر نداشت. اما«فرگوسن»بعضی اوقات واکنشهای غیر منتظره‌ای‌ازخود نشان میداد وازاین قاعده‌کلی خارج میشد «مجبور شدیم بر خلاف میل قلبی خود درماجرائی وارد شویم‌که ناچیز ترین مفهومی دربر نداشت .»

«ابتهاجی» که خود را درحلقه محاصره این گروه هیاهوگر نگران وکم وبیش مست میدید ازجای دررفت . دراطاق بغلی بچه‌های «ابتهاجی» گریه راسردادند . «ایدا کوالسکی» به‌آنجا رفت وخردسالترین آنها را به آغوش کشید وکوشید هم‌بچه راآرام‌کند وهم «ابتهاجی» راآماده

قبول پیشنهادشان بنماید .

«ابتهاجی» که یك شب تمام را بیدار مانده بود احساس‌خستگی فراوان‌میکرد وازهرچه آلمانی، امریکائی، حادثه وسیاست بود به تنگ آمده بود. «ابتهاجی» میگفت این اجنبیان ابله بااین‌کار ، بازخود رابه‌زندان خواهند انداخت .

ساعت شش بامداد بود که « قریشی » و پنج کماندو آلمانی ازراه‌رسیدند. «ابتهاجی» به‌آنهااطمینان داد که تمام مقدمات‌کار ازهرجهت فراهم شده است . ابتهاجی آنهارا دریك اطاق‌گرد آورد، وازآنها خواست‌که دونفر از خانه بیرون روند. افراد اوکماندوها راراهنمائی میکردند.وقتی آلمانها دوتا دوتا به‌کوچه میرسیدند ازهم جدا میشدند تا توجه عابرین راجلب نکنند. و یك بیك وارد خانه همسایه میشدند. این منزل یك راه زیرزمینی داشت وتروریستهای آلمان ازآنجاخود رابه‌میعادگاه میرساندند. برای اینکه فرارمخفیانه‌گروه «هولتن-پفلوگ» بدون سروصداصورت گیرد وسوءظن‌کسی را بر نیانگیزد، شب هنگام آن خانه راخالی‌کرده بودند. شاپات- ولهایم وفرگوسن هربار که

یك کماندوی آلمانـی وارد دخمه میشد خود را روی او میانداختند ومیکوشیدند تاآلمانها ازنارنجك‌های «گامون» که همراه داشتند استفاده نکنند .

وقتی پنخ تروریست آلمانی خود راکت بسته‌روی کف دخمه یافتند، قریشی ازپله‌ها بالا میرفت .

شاید بتوان‌گفت «قریشی» دور اندیش ترازآلمانها بود وشاید هم سوءظن برده بود. وقتی «ولهایم» ازیك‌سو و«شاپات» ازدیگرسو اورا در میان‌گرفتند و «فرگوسن» از جلو یورش آورد «قریشی» توانست خود راازگیرش آنها رهانیده ویك نارنجك «گامون» ازجیب بیرون آورد.. واز آن سه نفرتنها «فرگوسن» بودکه‌کم و بیش میدانست آن شیئی میتواند نارنجك باشد. نارنجك‌هـا عمومـاً دارای خطوط رنگی هستندکه زمان انفجار آنها رانشان میدهد .

«فرگوسن» سه تیر پیاپی به «قریشی » شلیك کرد و بهمراهان خود فریاد زدبیدرنگ ازخانه خارج شوند. آنها خود را بیرون انداختند وروی شکم خوابیدند. با انفجار نارنجك «قریشی» تکه تکه شد. و عملیـات «جهش بلنـد» پایان‌گرفت .

پرزیدنت «روزولت» آخرین شبی را که در تهران گذراند درسربازخانه امریکائیها درامیرآباد در دامنه رشته جبال البرز بود . فردای آنروز یك اتومبیل ستاد ارتش رئیس جمهوری امریکا را به فرودگاه قلعه‌مرغی رسانید . مسیر جنوب تهران بود.مأمورین‌حفظ جان روزولت کوچه های تنگ وتاریك جنوب را نمی‌شناختند و از گزندی که ممکن بود به‌جان روزولت برسد سخت نگران بودند.

«تامسون» محافظ ویژه «چرچیل» نیز بانگرانیهای مشابهی دست به‌گریبان بود با اینکه به‌تامسون‌گفتند دیگر درتهران هیچ مأمورآلمانی فعالیت ندارد اماشك‌وسوء ظن وتردید و دودلی اورا رها نمیکرد .

روسها نیز شیوه‌های خاص خودرا بکارگرفتند . در طول مسیرکه سفارت شوروی را به‌فرودگاه میرسانید بیش از ۱۵۰۰ مأمور مخفی روسی ازجان « استالین » مراقبت میکردند .

سران هرکشورتغییراتی‌درمتن‌اعلامیه بعمل‌آوردند. رویهمرفته باوجود دگرگونی‌هائی‌که درآن داده شد بامتن اولی‌که درموردآن‌توافق شده‌بود اختلافی چندان‌نداشت.

اعلامیه پایان مذاکرات تهران با عبارت زیر شروع میشد .

«ما ،رئیس جمهوری امریکا ، نخست‌وزیر انگلیس ونخست‌وزیر شوروی . درتهران پایتخت کشور متحدخود ایران چهار روز اجتماع کردیم تأسیاست همآهنگی اتحاذ کرده وآن را درعمل تأیید نمائیم .

ماتصمیم قاطع‌خودرا بهمکاری درزمان جنگ‌چون دوران صلح که شاهد آن خـواهیم بود ، به ملتهای خود بشارت میدهیم . »

اعلامیه فاقد مطالب با اهمیت بود وتنها اشاراتی به کلیات پیروزی های نظامی داشت وآینده بهتری به‌بشریت نوید میداد . اعلامیه با جمله زیر پایان مییافت .

«بمناسبت‌تماسهای دوستانه‌ای که بعمل آمدبااطمینان انتظار روزی را داریم کـه جمله ساکنان گیتی در آزادی فارغ ازظلم وجور ودرمحیطی که همآهنگ بـا خواستها و آرزوهایشان باشد ، بسربرند .

با امید بسیار وتصمیم قاطع درتهران گـردآمدیم و حال که یکدیگر را تـرك میکنیم از نظـر اندیشه ، عمـل و

آرمانهای خویش همآهنگی داریم» .

اعـلامیه به امضای روزولت ـ چرچیل و استالین رسیده بود .

درمتن اعلامیه امریکا عباراتی دال براجتماع مجدد سران‌بموازات دگرگونیهای جنگ و صلح بچشم میخورد که «استالین» آن را بی‌آنکه توضیحی بدهد خط زد .

قریشی

هنگامی‌کـه کلیه مأمورین آلمـان در تهران جـز هـولتن پفلوگ و دسته او در پشت میله‌های زندان جـای گرفتند، «دان‌وارد» دستورداد ، فرگوسن‌ـ ولهایم ـ شاپات ومصباح ابتهاجی‌را از زندان‌آزاد سازند «مصباح‌ابتهاجی» درخانه خویش مشغول خوردن ناهار بودکه ناگهان‌مسافری بسیار نگران وارد شد . این مهمان ناخوانده«قریشی» بود.

قریشی‌درچند عبارت‌خلاصه رویدادهای شب‌گذشته را بازگو کرد واز ابتهاجی خواست باحزم واحتیاط‌دست بکار شود . «قریشی» شکایت میکرد که در این شهرلعنتی حتی نمیتوان به‌یك نفر هم اطمینان کرد . « قریشی » بـه

«ابتهاجی» توصیه کرد که برای عملیات فردا عده‌ای انگشت شمار و بسیار مطمئن دست‌چین کند .

«ابتهاجی» وقتی حرفهای «قریشی» را شنید مخالفت کرد. و گفت که این مأموریت سرشار از خطر و مهلکه است... اما هرگاه مأمورین آلمان بخواهند دست به عملیات جانبازی بزنند حرفی ندارد ، اما برایش مقدور نیست از افراد خود بخواهد بخاطر «هیتلر» زندگی خود را فدا کنند.

«قریشی» «ابتهاجی» را مطمئن ساخت که احدی از آنان انتظار اعمال قهرمانی ندارد. «قریشی» توضیح داد که افراد او مأموریت اکتشافی دارند و کارشان تنها این است که با نزدیك شدن کاروان قربانیان ، آنان را از مسیر سران آگاه گردانند . هرگاه افراد او حدود تقریبی مسیر سران را بدانند ، با افشای آن به کماندوهای آلمانی کاری جز خروج از آن محوطه و دور شدن نداشتند . وانگهی، هرگاه کماندوهای آلمانی دستگیر یا نابود کردند هرگز به اندیشه کسی رخنه نخواهد کرد که چند ایرانی هم با آنان همکاری داشتند .

«ابتهاجی» این نقشه را عملی دانست و تردیدی را

که داشت قریشی باپرداخت ۵هزار لیره استرلینگ ووعده پرداخت ۱۰ هزار لیره دیگر دربامداد فردا از میان برد .

«قریشی» در دادن پولهای تقلبی دست ودل باز بود وتصمیم داشت از خرج کردن آن مضایقه نکند .

آنها قرارگذاشتند ساعت شش بامداد دوم دسامبر درخانه «ابتهاجی» ملاقات کنند .

دسته «ابتهاجی» در سه‌گروه جدا ،تقریباً یك ساعت پیش ازحرکت‌کاروان سران سه‌گانه به مراقبت میپرداخت وتارسیدن‌آنها میکوشیدند از پلیس‌آگاهی های مفصلی درباره مسیردقیق قربانیان وساعت حرکت‌آنان‌کسب کنند.

همینکه «قریشی» از خانه ابتهاجی بیرون رفت ، کشنی‌گیر بیدرنگ دست بکار شد و مقدمات آن را فراهم کرد . این‌بار میدانست بایدچکار کند . ازشب‌گذشته‌عبرت گرفته بود ونمیخواست وقت خود را تلف کند .«ابتهاجی» تصمیم داشت مستقیماً نزد «دان وارد» برود وتمام‌ماجرا را تشریح کند . هنوزازخانه بیرون نرفته‌بودکه مهمان‌دیگری واردشد .

«پترفرگوسن»آماده بود باهرخطرورویدادی روبرو

شود .

«فرگوسن»میاندیشیدهرگاه نقشه‌ازمسیرش‌خارج‌نمیشد او درکانون حادثه جای میگرفت . دیشب را بانـاراحتی در زندان‌گذرانده بود .مصمم بودکه شکست وتحقیری راکه به او وارد آمده جبران‌کند . همکارانش هـم اورا مسئـول فرارکماندوهای‌آلمان میدانستند . هررویـدادی‌که میرفت درتهران پدیدآید «فرگوسن» رامسئولش میشناختند .

«فرگوسن» نزد «ابتهاجی » اعتراف‌کردکه باید بهر قیمت شده تروریستهای‌آلمان رادستگیر سازد، وبه فعالیت آنها پایـان دهد. « فرگوسن » میگفت چون‌کسی بهتر از «ابتهاجی» به‌خیابان های تهران‌آشنا نیست ، تنها کاری‌کـه برایش مانده این است‌که مردان خود راگردآورده و بـه تعقیب‌کماندوها بگمارد .

«ابتهاجی» به «فرگوسن» گفت از اطـاق‌خارج شود بگذارد بخوابد به سخنانش توجه نکرد واز اطاق خـارج شد .امریکائی میگفت وقتی‌ازتوقول همکاری‌گرفتم ازاینجا بیرون میروم .

نخست وزیر انگلیس باوردو به قاهره سخت بیمار

شد وبستری گردید .در تونس حالش سخت بحرانی بود و دکتر موران ـ پزشك معالج او تشخیص داد که به‌بیماری ذات‌الریه دچارشده است . «چرچیل» ازنگرانی وناراحتی به خود مـی پیچد .نخست وزیـر انگلیس عقیده داشـت کنفرانس تهران با شکسـت روبرو شده است . سرنوشت کشور های اروپای شرقی سخت او را نگران سـاخته بود پرزیدنت «روزولت» ازاینگونه اضطرابها برکنار بود .او خوش‌بین بود و آینده‌ای درخشان دربرابر چشمانش گشوده شده بود . «روزولت» مراتب رضایت خودرا از امتیازاتی که بـدست‌آورده بود نهان نمیسـاخت . رئیس‌جمهوری امریکانظرش براین‌بود که‌در آینده‌دراختلافاتی که‌بین‌انگلیس وشوروی بروز میکرد ، امریکا نقش میانجی‌خواهد داشت ودرنگهداشت صلح جهانی خواهد کوشید و آن را تقویت خواهد کرد. بابرداشتی که امریکا ازوضع بین‌المللی داشت نیرومندترین قدرت جهان تلقی میشد .

رورولت در ۱۷ دسـامبر بآمریکا بازگشت وجهت آگاه‌گردانیدن افکار مردم امریکا یك کنفرانس مطبوعـاتی تشکیل داد .

در کنفرانس مطبوعاتی رئیس جمهوری امریکا اظهار داشت در تهران چند صدمأمور آلمانی توطئه کرده بودند تا او وسران شوروی وانگلیس را بقتل برسانند واز اینرو او درسفارت شوروی در تهران اقامت کرد تا ازگزند مصون باشد. بدنبال این کنفرانس مطبوعاتی در ۱۹ دسامبر روزنامه «نیویورك تایمز» مقاله‌ای پیرامون اظهارات رئیس جمهوری امریکا درباره توطئه نازی درایران منتشرساخت ونوشت :

«نازیها» اظهارات رئیس جمهوری امریکا رادر مورد نقشه ترورسران سه‌گانه ساخته و پرداخته تخیلات خامی میدانندکه از بهترین گونه فیلمهای هالیوود بشمار میرود .

روزولت

درکاخ سفید نامه‌های فراوانی بود که رئیس جمهوری امریکا بایدبه آن پاسخ میگفت . ازجمله نامه‌هائی که میبایست پاسخ میداد نامه رئیس جمهوری مکزیك پرزیدنت «مانوئل یوبلاکاماچو» بود .

«روزولت» در نامه‌ای که به مکزیك فرستاد وازسفر

خود به تهران بنام یك «دیدارموفقیت آمیز» یادکرد .ولی ازشراب‌خوبی که نوشیده بودسخنها راند. رئیس‌جمهوری مکزیك بیش ازخروج روزولت از امریکا دو صندوق مشروب بسیارمرغوب‌ارسال داشته بود.ازاینرو«روزولت» درنامه‌ای که به او نوشت ازفرصت استفاده کرد و مطالبی درباره مرغوبیت‌شرابهای مکزیك ومشروب‌امریکانوشت. رئیس جمهوری امریکاکارشناس‌متبحری درشراب بودو شامپانی‌ساخت‌گرجستان راکه «استالین» به‌کنفرانس تهران آورده بود باشامپانی فرانسه یکسان میدانست .

«آدولف هیتلر» بهتر آن میدید که‌عمداً صدور فرمان اجرای‌کاری رافراموش‌کند تااینکه خبرعدم موفقیت‌آن را بشنود ،گواینگه بارها اتفاق افتاده بودکه برای یافتن مسئولین ،همان فرمان رامجدداً مطرح‌میساخت وبجزئیات آن میرسید . همکاران و هم‌اندیشان «هیتلر» از روزی که او بسمت پیشوای‌آلمان انتخاب شد نتوانستند انگیزه ودلیل منطقی برای این رفتاربیابند .

در ۷ دسامبر ۱۹۴۳ «گوبلر» وزیر تبلیغات‌آلمان نازی هیتلر را از نتایج‌کنفرانس تهران‌آگاه ساخت و

گزارشهائی را که سرویس های گوناگون فرستاده بودنددر اختیار پیشوا گذاشت.

سازمان جاسوسی وزارت دفاع آلمان ازدوم دسامبر اطلاع داشت که عملیات«جهش بلند» باشکست روبرو شده است . لکن «ارنست مرسر» تاهفتم همان ماه‌از این‌رویداد به‌برلن‌گزارش نکرد . دوگزارش بعدی بتاریخ ۱۷ و ۲۰ دسامبر بود .

شکست عملیات ترور سران سه گانه در تهران ابداً هیملر رانگران نساخت . هیملرهم هرگز به موفقیت این نقشه ایمان نداشت .

«هیملر» دراین اندیشه بود که هرچه زودتر«هیتلر» را ازکار برکنار سازد و بامتفقین غربی وارد مذاکره شود. دراین تاریخ او امیدوار بودکه انگلوساکسونها آماده‌اند گفت وگو نمایند .

گزارشهائی که نمایندگانش از استکهلم فرستادنداز خوش بینی او نکاست . در این شهر نمایندگان «هیملر» با نمایندگان انگلیس درمذاکره بودند . «هیملر» ازانگلیسها خواسته بود در باره « مذاکرات بی‌قید وشرط» توضیحاتی

بدهند . جواب انگلیسها این بود که «فرمول» مذاکره وارد مرحله نهائی خود شده است .

«کاناریس» ـ «کایتل» را از ماجرای شکست عملیات «جهش بلند» آگاه کرده بود . واومیرفت که آن را به پیشوا گـزارش دهد . مارشال « بودل » هنـوز امیدوار بـود و میاندیشید بی‌شك سران سه‌گانه باردیگر هم خواهند آمد تا گفتگوئی داشته باشند و این فرصت برای نابود کردن آنها بسیار مناسب خواهد بود .

لکن «هیتلر» دیگر بموفقیت هـای احتمالی بسـان افسانه پریان نمیاندیشید و شکستهای متوالی سرویس‌های جاسوسی آلمان اورا ازهرگونه موفقیت دراین‌زمینه ناامید کرده بود .

نظر هیتلر این بود که تنها مرد واجد شرایط برای موفق‌گرداندن عملیات «جهش بلند» شخص «اسکورزنی» است. متأسفانه«اسکورزنی»اجرای آن را عملی نمیدانست.

وقتی آخرین گروه مأمورین آلمانی در ایران نابود شدند ، در تماسی که «دان وارد با «مرسر » داشت گفت با اینکه همگان از اینکه ماجرا پایان یافته است راضی بنظر

میرسند ، اما این‌موفقیت ازجانب ما و حداقل از طرف من نبوده است من خود را سر بلند و مغرور احساس نمیکنم. «مرسر» پس ازخاتمه جنگ حکایت میکرد که کلیه افراد درگیر دراین ماجرا ازچگونگی پایان آن احساس رضایت نمیکردند . « فرگوسن » هم بااینکه موفقیت بزرگی کسب کرده بود اندیشه نابودی یك انسان‌او را سخت رنج میداد سرانجام رؤیای « فرگوسن » بر آورده شد و اوتوانست به رؤیای خود جامه عمل بپوشاند . هرچندکه ایـن موفقیت بادرد ورنج توأم شده بـود . « مرسر » میگفت تـلاشهای جاسوسی ما در تـهران جنبه‌ای بسیاردگرگـون و مـاهیتی فراوان نامأنوس داشت بااینکه هرتلاش جاسوسی وترور شیوه‌ای خاص خویش داردکه بادیگر عملیات قیاس‌نتوان کرد ، لکن عملیات ما در تهران جنبه های خـاص‌خویش را داشت‌که مانندآن نه درعملیات پیشین ونه در فعالیتهای آتی هرگز مشاهده نشد . عملیـات تهـران دارای کیفیتی «هذیان‌آور» و«گیج کننده » یود .

«دان وارد » عقیـده داشت کـه شکست تلاشهـای مأمورین آلمانی در تهران ناشی از کوتاهی برلن بود . او

«شلنبرگ» را تحقیر می‌کرد ولی احترامی خاص برای «کاناریس» قائل بود. ازنظر «دان وارد» سرویس جاسوسی دفاع سازمان ومرکزی امنیت رایش سوم درعملیات تهران همکاری نداشتند هرگاه هم‌همپائی آنان مسجل میشدموردی واستثنائی بود. باخاتمه جنگ وبازپرسیهائی که از آلمانها زندانی به‌عمل آمدوعلیرغم آگاهیهای فراوانی که «دان‌وارد» به آنها دست یافت نتوانست عقیده خود راکه مبنی برعدم درگیری‌دستگاه «کاناریس» درعملیات‌تهران‌بود‌تغییردهد. از نظراوسرویس‌کاناریس‌درعملیات‌تهران‌دخالت‌نداشت‌هرگاه دست«کاناریس» درکاربودبیشك کماندوهای آلمان‌پیروزمند بودند. «مرسر» میگوید ازدیگر خصوصیات عملیات‌مبارزه با تروریست‌های آلمان درتهران سهولت‌کار بود... سالها وقت‌می‌گیرد که بتوان مأموری راشناخت وبه‌گونه‌کوششها وتلاشهای اوآگاهی یافت، حال آنکه مأمورین آلمانی در بسیاری اوقات بپای خود به‌زندان میرفتند. به نظر «مرسر» بااینکه عده‌ای ازکماندوهای آلمانی رابرلن نزد اوفرستاد اما برخی ازآنها چون «اوبرگ» ازروی تصادف بااو بر کردند. وهمین برخورد بودکه زمینه کنترل و دستگیری

دیگر آلمانها رامیسر ساخت .

امروز که بیست‌وپنج‌سال از آن‌روز میگذرد «مرسر» ازخود می‌پرسد هرگاه درزندان روسها «اوبرگ» رانمیدید چه وضعی ممکن‌بود پیش آید ؟ اگر برلن مراازدخالت در عملیات تهران منع میکرد، چه میشد؟ هرگاه چهل مأمور آلمانی که ازراه هوا در تهران پیاده شده بودند با عملیات امنیتی‌ناچیزی که‌بعمل‌میآمد،دستگیر نمیشدندچه‌رویدادهائی ممکن بود رخ دهد؟.. شاید آنها دررسیدن به « استالین » موفق نمیشدند اما سرنوشت چرچیل و روزولت چه بود ؟ اگر دوبار «مصباح ابتهاجی» را بعنوان راهنما انتخاب نمیکردند عملیات مأمورین آلمان چه نتایخی میتوانست ببار آورد ؟

نقش «مرسر» که یکی ازمأمورین بسیار درخشان جنگ جهانی دوم است همچنان مبهم و اسرار آمیز مانده است. این مأمور ورزیده‌وباتجربه که‌درخدمت دستگاههای جاسوسی وضد جاسوسی شش کشور کوشیده است وقتی ازفعالیتها وچگونگی آنهابسال ۱۹۴۳درتهران پرسش‌شود سربه زیرمیکشدوچهره‌اش گلگون میگردد .

تقریبا نه‌درصد نویسندگانی که کتابهـای پلیسی و جاسوسی مینویسند خود در این کار دست داشته‌اند ولی بسیاری از آنها از کار کناره‌گیری کرده و باز نشسته شده‌اند.

اصولا برای تهیه کتابی درباره مسائل تاریخی بایـد ازدومنبع برخوردارشد نخست کتابخانه‌هاو آرشیوهاودیگر مذاکره ومصاحبه باافرادی که درجریانهای جاسوسی کم‌و بیش‌شرکت‌داشته‌اند. هرگاه موضوع کتاب‌پیرامون‌مسائلی که‌باشد درنهان ساختن آن‌کوشش میشود باید نویسنده از روشهای جاسوسی بهره‌گیرد ومنظور خود راعملی سازد.

هنگامی که «لاسلوهاواس» نویسنده کتاب توطئه در تهران»دست اندرکارتهیه‌منابع ومآخذکتاب بود ازیاریهای بسیار برخورد گردید. وی افراد بسیاری از کشور هـای چندی نامبرده است که‌اورا دراین کارمدد کردند. «هاواس» خاصه ازهمکاری«رائول شازل» و «آدام مینوسیان»درایران تشکر و قدرانی کرده است. «هاواس» اعتراف میکند کـه بدون یاری آنان تهیه واتمام این‌کتاب ناممکن بود.

هاواس‌گذشته از افرادی‌که همکاری بی دریغ خود رادراختیارش‌گذاشتند ازافرادی که‌درماجراهای‌تهران‌دست

داشتند به‌نیکی یاد کرده و آنها را فراوان سپاس گفته‌است. آیداکوالسکی ـ ارنست مرسر ـ جوزف شنابل ـ گرهارد فروم ـ یاکوب کوبیفراشتاین ـ هماابتهاجی ـ اوتواسکورزنی ـ توماس جاکسون ـ ژاك بگن وپل پوربه از جمله آنانی هستند که خاطرات مهیج ونقشی راکه در ماجراهای توطئه قتل سران سه‌گانه داشتند دردسترس هاواس گذاشتند تا آنرا در کتاب خودمنعکس سازد. نویسنده کتاب «توطئه‌در تهران» در کوشش پیگیری که برای تهیه منابع واسناد و ملاقات با قهرمانان درگیر عملیات جاسوسی وویرانکاری داشته است جریان تماسهائی راکه با پاره‌ای ازقهرمانان کتاب داشته بازگو میکند .

«رودلف فن هولتن ـ پفوگ» در بوئنوس آیرس باری بازکرده وزندگی خود رااداره میکند. او نویسنده و همراهان او را پذیرفته وآگاهیهائی را که در باره عملیات «جهش بلند» داشته بیدریغ در اختیار آنان گذاشته است . هنوز «هولتن ـ پفلوگ» نتوانسته است خود رامجاب کند که علت اصلی ناکامی عملیات تهران چه بود. در برابر اطلاعاتی که «هولتن پفلوگ» به‌هاواس داد همکارانش

دلایل شکست‌عملیات نابودی سران سه‌گانه‌را تشریح کردند واورا ازتردید ودودلی درآوردند .

دکتر «وینفرید اوبرگ» زندگی بسیار مرفهی برای خود دست وپا کرده وکیل مشاور حقوقی چند شرکت بزرگ امریکائی درکشور شیلی است. اوبرگ تشبثی برای نهان‌ساختن فعالیتهای جاسوسی‌گذشته‌اش‌ندارد امادرگیری درهرگونه عملیات تروریستی وکشتار را تکذیب میکند و میکوشد ضمن صحبت به‌گرایش جنسی موافق اشاره‌نشود وحرف آن مطرح نگردد.اوبرگ بایك‌زن یهودی‌مکزیکی ازدواج کرده وازاو دارای دوفرزند است .

«فن اورتل» درزندان درگذشت. تلاشهای هاواس و دیگر دوستانش برای یافتن «گاموتای» آلمانی بی نتیجه ماند. «اوتواسکورزنی» میگویدگاموتا باپایان جنگ‌دست به‌خودکشی زد .

«بازنا»ـ که اسناد سفارت انگلیس رادرآنکارا به مأمورین آلمانی فروخت‌ـ اینك درمونیخ بسر میبرد . او مردی شکسته وناامید از زندگی است و بدون اجازه وکیل خود حتی حاضر نیست یك‌کلمه باروزنامه‌نگاران و دیگر

افرادی که بدیدارش میآیند! سخن گوید .

«اوتواسکور زنی» شهر مادرید رابرای زندگی انتخاب کرده است. درنخستین برخوردی که هاواس با اسکورزنی داشت مأمور آلمانی بسیار محتاط وتودار بود اسکورزنی که باپایان جنگ به اسارت متفقین افتاد. میگوید: درجربان بازگوئی هرگز به توطئه تهران اشاره نشد: اعتراف میکند که اورا درابتدای کار مأموراجرای «عملیات جهش بلند» کرده بودند. مسائل گوناگونی اسکورزنی در اختیار هاواس وهمکارانش گذاشته است. اما از نامبردن افرادی که بااو دراین کارهمراهی داشتند بشدت سرباززد. اسکورزنی با اینکه سالها از جنگ دوم میگذرد همچنان خصوصیات دیرین خویش رانگه داشته ودر آنها تغییری نداده است . اورفتار دوستانه‌ای باهمگان دارد. ویك ماجراگرسیاسی با ارزش بشمار میرود. بااینکه مردی وفادار ـ شاعرمسلك ـ وجسور بود اما خدمت‌خودرا درراه هدفی نادرست‌عرضه کرده بود «اسکور زنی» حتی امروز به‌نادرستی مسلکی که در راه آن جانفشانی میکرد معترف نیست .

مشکلترین کارهاواس دست‌یافتن بر «لوتارشولهورن»

مشت زن پیشین بود که در سوریه دیده شده است . یکی ازهمکاران هاواس خود را به سوریه رسانید لکن اثری‌ازاو ندید. به‌هاواس گزارش کرده بودند شولهورن‌درزمان‌انتزاع کاتانگا از کنگو درخدمت «موسی چومبه» بوده است . این گزارش ازسه منبع گوناگون تأئید میشد. چومبه وهمکاران اوهرگزاز «شولهورن» اسمی نبردند. ظاهراً شولهورن در دستگاه چومبه کوششی نداشته است. ظن قوی براین‌میرود که «لوتار شولهورن» در خدمت سرویس مخفی آلمان شرقی باشد .

«جوزف شنابل»ـ هنگامی که درفعالیتهای کماندوئی تهران شرکت داشت بسیار جوان بود. اویك ضد نازی‌دو آتشه شده ودرهامبورگ بسر میبرد. مقاطعه‌کارکارهای ساختمانی است و نماینده حزب سوسیال دمکرات در سنای شهر .

« شنابل » آگاهیهائی درباره روشهای تعلیمات جاسوسی در مدارس جاسوسی نازیهادارد .

خود او زمانی دریکی از این مدارس به‌آموختن فنون جاسوسی اشتغال داشت .

شنابل همکاری زیادی باهاواس داشت و اسامی افراد کماندوی آلمـان در تهران و افرادی چون ارنست مرسر ـ فرگوسن ـ آیداکوالسکی و دیگران را در اختیار نویسنده گذاشت .«شنابل» ازسرنوشت آنها بی‌اطلاع بودونتوانست در این مورد با هاواس همکاری نماید .

«پل‌پوربه» که زمانی در تهران خوش درخشیددرشهر «مونس» بلژیك بسر میبرد .«ژان‌ژاك‌بگن» که زمانی مأمور یافتن محل زندان موسولینی بود در ملـك شخصی‌اش در «بوردو» بسرمیبرد .درختکاری میکند ، ولی هرگاه‌شاگرد با استعدادی به تورش بخورد به تدریس فنـون هیپنوتیزم میپردازد .

«بگن» بزودی کتابی تحت عنوان «خاطرات» منتشر خواهدکرد ودرآن جزئیات ماجرای فرار از چنگ آلمانها را تشریح خواهدکرد .

«یاکوب کوپفراشتین» در «نهاریه» درکشوراسرائیل بسر میبرد .

«مصباح انتهاجی» قهرمان کشتی‌گیر ایرانی پس از ماجراهای توطئه تهران رهسپار تبریزگردید و بـازرگانی

ثروتمند و محترم شناخته شد . ابتهاجی در سال ۱۹۶۴ در همین شهر درگذشت .

کوششهای دامنه‌دار هاواس ودوستانش برای یافتن بسیاری ازمأمورین‌متفقین که درتهران‌فعالیت داشتندبینتیجه ماند . تنها مأمورغرب سرهنگ توماس جاکسون امریکائی بود که از دوستان بسیار نزدیك « دونووان » در «سازمان خدمت خدمات استرانژیکی» بود . ولی نظر به دلایلی دو ماه پیش از خاتمه جنگ ازکارکناره گیری کرد .

«فرگوسن» که زمانی قمار ومشروب سخت او رابه خودگرفته بود و درمباره باکماندوهای آلمانی درتهران در آتش حادثه آفرینی و قهرمان بازی میسوخت اینك مردی بسیار معقول وجدی شده و یك مجله باستان شناسی منتشر میکند . اما اندیشه مرگ او را نگران ساخته.

«ولهایم» در ۱۹۴۹ در اثر ابتلا به بیماری« تشمع‌ـ کبدی» ـ یك‌گونه بیماری که ناشی از افراط در مشروب خواری است و کبدبیمار را ازکارمیاندازد. درلس انجلس درگذشت .

شاپات‌زنده‌است‌ودربیروت‌یك‌مغازه‌عتیقه‌فروشی‌دارد

مرسر میگفت که «پرسی‌دان وارد» در یکی از سفارتخانه های انگلیس درخاور دور انجام وظیفه میکند.

«آیداکوالسکی» باهمسر خودکه افسر ارشدنیروی دریائی اسرائیل است در حیفا بسر میبرد. آیدا بشرطی حاضر به همکاری باهاواس بود که شوهرش از مطالعه کتاب او رانشناسد. اومخصوصاً اصرار داشت که‌همسرش از ماجراهائی‌که با فرگوسن داشته باخبر نشود. آیداوقتی از قول هاواس خاطرجمع شد دفتر خاطرات خود راکه به‌زبان عبری بود باوداد. دراین دفتر مطالب مفصلی‌درباره زندگی وفعالیت روزانه‌گروه فرگوسن واعتراف «واندپو-لوك» وجود دارد.

درفوریه ۱۹۴۴ «واندا» واپسین دقایق خودرا میگذرانید آیدا بربالین اوحاضر بود. او تعداد زیادی قرص خواب‌آورد بلعیده بودکه، پزشکان موفق به‌نجاتش نشدند ومرد. آیدا ـ فرگوسن را مسئول مرگ دخترك بی‌چاره میداند. ودر دفترخاطراتش مینویسد «بی‌اعتنانی» وکوتاهی مرسر در ابراز عشق به‌واندا بودکه سرانجام‌او را به نیستی سوق داد.

هاواس توسط فرگوسن با مرسر تماس گرفت. مرسر اطلاع دادکه میتواند درخانه‌اش در «نیس» نویسنده

را ملاقاف کند . همسر هاواس به تنهائی بـه دیـدارش شتافت و سه روز بعد با دست خالی بازگشت اما مرسر از خانواده هاواس دعوت کرده بود ده روز دیگر در دریای مدیترانه چند روز قایقرانی کنند . نویسنده بـا مرسر چند روز در « کوت‌دازور »و «کوستابراوا »گذرانده است .

روز چهارم « مرسر » متن ماشین شده کتابی را در اختیار «هاوس »گذاشت وگفت این کتاب درسالهای۱۹۴۷ و ۱۹۴۸ نوشته شـه و ۲۰۰ صفحه آن در بـاره مأموریت وی در تهران ومبارزه باکماندوهای آلمانی است که‌مأمور ترور سران سه‌گانه بودند . « مرسر » در این دیدار اظهار علاقه میکرد که این کتاب پس از مرگش منتشر گردد .

هاواس مینویسد : « متن خطی کتاب مرا خواند و از من خواست هر گونه راهنمائی و اطـلاعی که نیازمند باشم از وی بخواهم . بـا اینکه چندبار در ژنو و پاریس با او ملاقات کردم اما آگـاهیهای بیشتری در دسترس من نگذاشت . » « مرسر» تاجرموفق وفعالی است . وفعالیت خودرا دریکی ازبانگهای خصوصی سوئیس متمرکز کرده

است وخیال ازدواج هم ندارد . نویسنده« توطئه در تهران» یکبار هم با « مرسر » تماس‌گرفت و آندوگفت وگوهایی پیرامون عملیات تهران داشتند .

در دسامبر ۱۹۶۵ که « هاواس » در بحبوحه تلاش همه جانبه برای تکمیل کتاب خویش بود ، « الکساندر ، لوکین » در نشریه « اگونیوك مقاله‌ای مبسوط زیر عنوان « عملیات جهش بلند » منتشر ساخت .

«لوکین » درمقاله ادعا میکند «سرویسهای شوروی به تنهائی و بدون یاری انگلو ساکسون‌ها توانستند توطئه را کشف‌کرده واز نابودی سران سه‌گانه جلوگیری کنند .

عیب کار « لوکین » از نظر «هاواس » در این است که رویدادها و وقایع را دگرگرنه جلوه میدهد . « اوتو- اسکورزنی » میگوید : « ۹۰ در صد نوشته هایش عاری از حقیقت و افسانه محض است . جای شگفتی است که « لوکین » بااینکه امروزه نویسنده سرشناسی شده است و در تهران ریاست مأمورین روسی را در مبارزه با تروریستهای آلمان داشت حقایق را به گونه‌ای دیگر روی کاغذ آورده است . »

انگیزه روسها در تحریف برخی از مسائل مربوط به جنك جهانی دوم از جمله غملیات « جهش بلند » و مذاکراتی که سران سه‌گانه داشتند چه میتواند باشد .

بدنبال کنفرانس مطبوعاتی « روزولت » در ۱۷ دسامبر ۱۹۴۳ تعدادی ازروزنامه‌های امریکائی نوشتند که وقتی روسها به بهانه کشف توطئه آلمانها ، « روزولت » را بسفارت شوروی در تهران کشاندند درواقع او راآلت دست خود قرار دادند . هدف واقعی آنان باخبرشدن از مذاکرات هیأت نمایندگی امریکا و آگاهی بر تبادل نظرهای « روزولت » با همراهانش بود . بدیهی است که امریکا این گونه مسایل را تایید نخواهد کرد وزارت خارجه امریکا در تماسی که « هاواس » از طریق خبرنگار خبرگذاری فرانسه داشت نظر دادکه :

« وزارت خارجه امریکا دروضعی نیست که‌بتواندگزارش توطئه قبل سران سه‌گانه را تأیید یاتکذیب کند. تنها با این قناعت میکنم که در زمان تشکیل کنفرانس تهران عده‌ای‌از مأمورین آلمانی در این شهر فعالیت داشتند وبرخی هم توسط مأمورین ضد جاسوسی سه کشور دستگیر شدند ...

ودر جریان جابجائی رئیس جمهوری امریکا از شبیه او استفاده میشد . »

اما اینکه در سال ۱۹۶۵ «لوکین » در صدد «پرده‌برداشتن » ازبرخی حقایق بود شاید چندان نیز بدون دلیل نباشد . دهها سال بود که مردم شوروی از « جاسوس » و «مأمور سری» تصوری بسیار نفرت انگیزداشتند .هربارکه خبر دستگیری جاسوسی در مطبوعات شوروی منتشرمیشد روسها اینگونه افراد را جزو مأمورین امپریالیست نمیپذیرفتند. افرادی ازاتباع شوروی که اسناد وآگاهیهائی بکشور های امپریالیست میدادند یا آنانرابار دو گاههای کار اجباری روانه میساختند ویا اینکه بیدرنگ تیرباران میشدند.

«هیملر» میگفت گشتاپو مأموری دراختیار ندارد . این مردم هستند که باما همکاری میکنند . اما « بریا» ـ رئیس سرویس جاسوسی وضد جاسوسی شوروی زحمت گفتن اینگونه مطالب را هم نداشت .

پس سرانجام این افسانه کهن درهم ریخت ومتلاشی شد و درکشورهای غربی ماجرای «ریچاردسورژ» در چند کتاب ودر فیلمی بنام «مردی که مسکورانجات داد»منعکس

گردید . ودرمسکو نجوا میشد که هرگاه «سورژ» جاسوس روسی است هرچند جاسوس است اما میتواند قهرمان باشد ولازم نیست هرجاسوسی اجباراً خیانت کارمعرفی گردد.

در تعقیب این دگرگونی اندیشه بود که «سورژ» به لقب «رفیق سورژ» شهرت یافت وپس از مرگ مفتخر بدریافت نشان شد.

تردید ها ونگرانیهائی که دراین راه باقی مانده بود باسر زبان افتادن نام افرادی چون سرهنگ آبل ـ لانزدیل کیم فیلبی هموار شد ونشانی از آنها نماند .

پایان

باشگاه ادبیات

اسامی لاتین وفارسی برخی ازقهرمانان اصلی کتاب

« توطئه در تهران »

1- Von Paulus	۱- فن پاولوس
2- Hitler	۲- هیتلر
3- Duc de Windsor	۳- دوك دو ویندسور
4- Weygand	۴- ویگان
5- Giroad	۵- ژیرو
6- Tito	۶- تیتو
7- Horthy	۷- هورتی
8- Stalin	۸- استالین
9- Roosvelt	۹- روزولت
10- Goebbels	۱۰- گوبلز
11- Lahousen	۱۱- لاهوزن
12- Himmler	۱۲- هیملر
13- Kaltenbrunner	۱۳- کالتن برونر
14- Canaris	۱۴- کاناریس
15- Schulze-Holthus	۱۵- شولز - هولتوس
16- Marser	۱۶- مرسر
17- Wenda	۱۷- واندا
18- Schellenberg	۱۸- شلنبرگ
19- Oberg	۱۹- اوبرگ
20- Skorzeny	۲۰- اسکورزنی
21- Fergusen	۲۱- فرگوسن

22- Donovan	۲۲ـ دونوان
23- Vlassov	۲۳ـ ولاسف
24- Schnabel	۲۴ـ شنابل
25- Churchill	۲۵ـ چرچیل
26- Vertinski	۲۶ـ ورتینسکی
27- Mussolini	۲۷ـ موسولینی
28- Beguin	۲۸ـ بگن
29- Schoellhorn	۲۹ـ شولهورن
30- Badoglio	۳۰ـ بادولیو
31- Von Ortel	۳۱ـ فن اورتل
32- Beria	۳۲ـ بریا
33- Pourbaix	۳۳ـ پوربه
34- Downward	۳۴ـ دان وارد
35- Kroulev	۳۵ـ کرولف
36- Shkvarzev	۳۶ـ شکوارزف
37- Reilly	۳۷ـ رایلی
38- Thompson	۳۸ـ تامسون

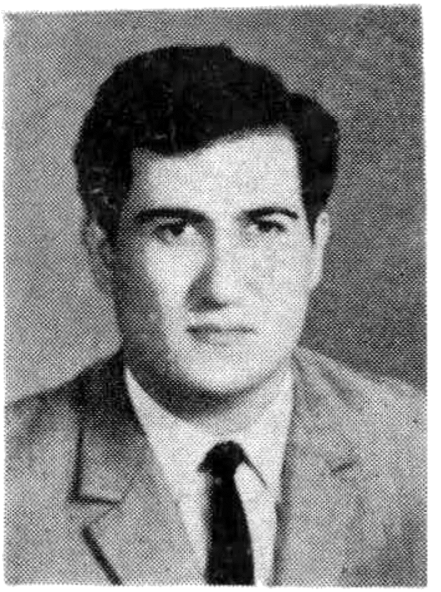

آقای کمال قارصی

مترجم کتاب

« توطئه در تهران »

درسال ۱۳۱۱ در آذرشهر آذربایجان متولد شد و پس‌از خاتمه تحصیلات ابتدائی ومتوسطه در تهران در ۱۳۳۷ رشته قضائی دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی و در سال ۱۳۴۷ دوره فوق‌لیسانس مرکز مطالعات عالی بین‌المللی را در رشته اقتصاد بین‌الملل به پایان رسانید.

قارصی در ۱۳۴۳ به استخدام روزنامه کیهان ودر ۱۳۴۴ به استخدام اداره کل گمرك در آمد واکنون نیز با سرویس‌خارجی روزنامه کیهان و دارالترجمه کل گمرك همکاری میکند.

قارصی‌درحال حاضر سرگرم ترجمه‌کتاب **«فاجعه فلسطین»** است .

ناشر

نشانی : تهران خیابان لاله‌زار مقابل پس ایش پاساژ اخوان

بها ۲۰۰ ریال